

کتاب



# رسالہ نورۃ سلطانیہ

تالیف  
شیخ عبدالحق محدث دہلوی



بامقدمہ و تصحیح و تعلیق و تراجم اعلام  
دکتر محمد سلیم خستہ



3285

مرکز تحقیقات فارس اریز و پاکستان اسلام آباد

1330

Handwritten text in Urdu, possibly a title or subject, enclosed in a rectangular border.



PAKISTAN  
UNIVERSITY  
LIBRARY

3285



# رسالہ نورۃ سلطانیہ

تالیف  
شیخ عبدالحق محدث دہلوی

بامقدمہ و تصحیح و تعلیق و تراجم اعلام

دکتر محمد سلیم خستہ



مرکز تحقیقات فارس اریز و پاکستان اسلام آباد



86431

86431

~~86431~~

Handwritten text in Urdu script, likely a title or author name.

Handwritten text in Urdu script, likely a subtitle or publisher information.

Handwritten text in Urdu script, likely a subtitle or publisher information.



Handwritten text in Urdu script at the bottom of the page.

3285

## شنانامه این کتاب

نام کتاب	: رسالہ نوریہ سلطانیہ
نگارندہ	: شیخ عبدالحق محدث دہلوی (م ۱۰۵۲ھ)
تصحیح و تعلیقات	: دکتر محمد سلیم اختر
پیشگفتار	: پروفیسور شیخ عبدالرشید
سخن مدیر	: مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
کتابت	: عبدالعزیز — حافظ عبدالمجید بٹ (پیشگفتار و اشاریہ)
شمارہ ردیف	: ۹۰
تعداد	: ۱۰۰۰
چاپ	: ویب پرنٹرز، صدراولینڈی
تاریخ انتشار	: ۱۴۰۵ھ / ۱۳۶۳ش / ۱۹۸۵م
صفحات	: ۱۶۴
بہا	: ۲۵ روپیہ پاکستانی

# انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره روایت:

۹۰

تأسیس بر مبنای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان



## فهرست مطالب

الف - د	سخن مدیر (فارسی)
و - ز	پیشگفتار (فارسی)
۱ - ۲۰	مقدمه مصحح
۲۳ - ۷۴	متن
۷۷ - ۱۲۵	تعلیقات
۱۲۹ - ۱۳۵	مختصات مأخذ و مراجع
۱۳۹ - ۱۵۰	فهارس
۱۳۹	نامهای کسان
۱۴۴	نامهای کتب
۱۴۸	نامهای اماکن
	پیشگفتار (انگلیسی)
	پروفسور شیخ عبدالرشید

تذکرہ ایران و پاکستان



بیاد حضرت

مقام  
حضرت  
مقام  
مقام  
مقام  
مقام  
مقام  
مقام  
مقام

مقام

مقام

مقام

تذکرہ ایران و پاکستان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سخن مدیر

اذها الی فرعون انه طغى فقولا له قولا لينا لعله يتذکر او يخشى  
بر اساس این دستور است که رسالت موسی علیه السلام - پیامبر بزرگ خدا - در برابر تبهکارترین  
گردنکشان تاریخ آغاز می شود - همان گردنکش که زیاده از هفتاد بار و بی بیش از تمامی جباران گیتی و حتی  
شیطان دشمن اصلی انسان، به نام او و کارنامه سیاه وی و کساش در کتاب الهی اشارت رفته است -  
و با این حکم چه عجب که حضرت کلیم - درود بر او باد - با همه غیرت و تجسس، نخست حتی نکو همش های  
جیبت ترین طاغوت ( = و فعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین ) را متواضعانه چنین  
پاسخ دهد که: " فعلتها اذا وانا من الضالین "؛ و هر چند وقتی سرکشی و ستمگری فرعون شدت یافت و اوج  
گرفت و کشتن ها نیز در حدی که آیت فوق مشخص می کرد نماید - و نبایست هم بماند - ولی از همین ماجرا  
و کثیری ماجراهای مشابه در سرگذشت انبیا، ضرورت شروع به دعوت و تبلیغ با " قول لئن " را دهر  
اندازه هم مخاطبان بد کردار با شنیدن می توان استنباط کرد و بسیاری کتاب ها و رسالات که دانایان  
و بزرگان اسلام با لحنی نیک خواهانه و دلسوزانه و فروتنانه برای راهنمایی قدرتمندان و فرمانروایان

الف

روزگار خویش نگاشته اند در همین راستا است و از آن میان :

۱- نصیحة الملوك از امام محمد غزالی که برای یکی از دو فرزند ملکشاه سلجوقی (سلطان محمد با سلطان سنجر) تألیف شده است (از یاد نبریم که نصایح غزالی به حکام گاه‌به‌گاه اعتراض و انتقاد می‌گیرد از جمله نامه‌وی به سنجر در شرح تیره روزی‌های مردم طوس).

۲- اخلاق ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی که برای ناصرالدین محتشم حاکم اسماعیلیه در قستان ترجمه و تألیف شده است.

۳- رساله نصیحة الملوك و منظومه بوستان هر دو از شیخ اجل سعدی که دومی را به نام اتابک ابوبکر بن سعد فرمانروای فارس و فرزند او سعد مصدّر نموده است.

۴- ذخیره الملوك به قلم میرسید علی همدانی - از بزرگ‌ترین مرآت‌های اسلام در شبه قاره - که به گفته‌ی خویش آن را به التماس "جمعی از ملوک و حکام" تألیف نموده است (شیوه سید در برابر فرمانروایان عصر تنها اندر زکونی نبوده و بارها با افرادی همچون تیمور - جهانگشای خون آشام - برخورد‌های تنیدی داشته).

۵- اخلاق جلالی از ملا جلال دوانی (حکیم بزرگ قرن نهم هجری) که برای بهادرخان سلطان اوزون حسن بیک آق قویونلو فراهم شده است.

۶- معراج السعاده از ملا احمد نراقی که برای فتحعلیشاه قاجار ترجمه و تألیف شده است (نراقی از فقهای بزرگ شیعه بوده و فناوی او در مبارزات ایرانیان با روس‌های اشغالگر در قرن سیزدهم هجری نقش مهمی ایفا کرده و شخصاً نیز گه‌گاه برخورد‌های تنیدی با شاه نامبرده داشته).

رساله نوریة سلطانیة تألیف شیخ عبدالحق محدث دهلوی از همین قبیل آثار است. این اثر به قلم یکی از بزرگ‌ترین علماء و پیشوایان اسلامی شبه قاره و برای راهنمایی یکی از مقتدرترین پادشاهان مسلمان این منطقه - نورالدین محمد جهانگیر - نگارش یافته و در خلال آن سعی شده است که با استفاده از مبانی دینی و حکمی، و استناد به آیات، احادیث، اقوال فرزندان پیشین و عملکردهای فرمانروایان گذشته، آنچه برای حکمرانان بایسته است روشن گردد و نامه‌ای سودمند در سیاست مدن و آئین کشورداری نگاشته آید و هر چند غرض مؤلف ارائه طرحی برای اصلاح حکومت سلطنتی بوده اما نوشته‌های وی می‌تواند برای تمام

ب

کسانی که خصوصاً سرپرستی هیئت های حاکمه را بر عهده دارند مفید افتد و همگان را برای نزدیک شدن به مفهوم عدالت اسلامی یاری دهد. برخلاف مفتیان و منتشرعانی که عملاً - یا حتی به زبان - پیوند دین و سیاست را انکار می کردند و می کنند، نگارنده این کتاب عقیده دارد که: "دین و ملک تو امانند. خاصیت تو امان آن است که احوال وجود هر یک به دیگری وابسته بود اگر یکی مریض شد دیگری نیز مریض شود و اگر یکی ستر دیگری نیز تنگ دست بود. (ص ۵۰)" و نظریه مذکور بعد ها به وسیله اقبال - متفکر بزرگ مسلمان - تکامل یافته و چنین عرضه می شود:

این نکته گشاینده اسرار نهان است ملک است تن خاکی و دین روح و روان است  
تن زنده و جان زنده زربطن و جان است با خرقه و سجاده و شمشیر و سنان خیز  
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز  
از خواب گران خیز

در عین اهمیت که این متن مختصر دارد، دو عیب آن را که در بسیاری دیگر از کتابهای گذشته نگان نیز هست، ندیده نباید گرفت:

الف - اشتغال بر منقولاتی افسانه وار که مبنای تاریخی ندارد و صحیح محترم در پیوست های کتاب پاره ای از آنها را باز نموده است (از جمله آنچه درباره اعوام طولون از سوی هارون الرشید به حکومت مصر آمده است. بنگرید به ص ۶۳-۶۴ و ۱۱۲-۱۱۳).

ب - وجود ستایش هائی از برخی ناشایستگان که نه تنها بر امامان شیعه ستم بسیار کردند بلکه پیشروایان سنت نیز از بیداد آنان مصئون نماندند؛ همچون هارون عباسی که فرمان داد امام شافعی را دستگیر کنند و از شهر خویش بدر ساخته با قیدهای آهینین به دربار خلافت آرند و چون بیاوردند استخفاف بسیار در حق وی روا داشت و حتی سلاش را پاسخ نگفت و او را در برابر خویش مقیداً بر سر پای نگاه داشت و خود روی از او بگردانید و... نیز فرزندش مأمون که به دستور وی امام احمد بن حنبل را به جرم عدم تصریح به حدیث قرآن در غل و زنجیر کرده از شهر خویش بدر کردند و... نیز برادر مأمون معتزم که عمالش همین امام را به همین گناه گرفتار ساخته تا زیانه فراوان زدند و در این کار بی رحمانه چندان سختی کردند که

ج

وی بهوش شد و پوست بدن او برآمد. و پس از شکتیها معتصم حکم داد تا وی را به زندان بکنند  
و دو سال و چهار ماه در بند بود و ... آنگاه مؤلف این رساله از هرساله سنگمکر نامبرده با عنوان مقدس  
"امیر المؤمنین" یاد کرده و تجلیل‌های دیگر از ایشان و از نظایر شان.

با این همه، امید است این اثر که برای نخستین بار به چاپ می‌رسد، علاوه بر آن فایده که قبلاً  
گفته آمد، کسانی را هم که در تاریخ فلسفه سیاسی اسلام و نگارش‌های مربوط به حکمت عملی مطالعه و  
تحقیق می‌نمایند مأخذی شایسته تواند بود و توجه به زبان آن نیز - که فارسی است - اهمیت این زبان  
را در تبیین معارف اسلامی شبه قاره هر چه آشکار تر سازد زبانی که عبدالحق دهلوی و شیخ احمد سرسندی  
و ابوالحسن علی بجزیری و دیگر پیشروان دین و فرهنگ مسلمین در شبه قاره اکثر آثار ذی‌قیمت خود  
را در لباس آن عرضه کرده اند و استفاده از میراث عظیم آنان که هم‌ترین پشتوانه موجودیت مسلمانان  
در این منطقه پهناور است جز با آشنائی بدین زبان ممکن نیست.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

## پیشگفتار

پروفیسور شیخ عبدالرشید، رئیسِ اسبقِ دانشکدہ علوم انسانیِ دانشگاهِ اسلامی علیگرہ  
و مدیرِ گروہِ تاریخ و رئیسِ مرکزِ مطالعاتِ تاریخیِ دانشگاهِ پنجاب، لاہور

شیخ عبدالحق محدث دہلوی (۱۶۴۲-۱۵۵۱ م) یکی از برجستہ ترین علما و محدثین و متصوفین و تذکرہ نویسانِ سنیہ قارہ  
در قرون شانزدہم و ہفدہم میلادی میباشند۔ وی یک نویسندهٔ پر باری بوده کہ پیرامونِ موضوعات متنوعی، اکثر آدینی، خام فرسائی میکرده  
شهرتش بیشتر مدیون است بہ تذکرہ اش موسوم بہ اخبار الاخیار۔ بزبان فارسی کہ شامل تراجم علما و فضلا و مورخین و صوفیہ سرشناس  
میباشند۔ و شرح فارسی مشکوٰۃ المصابیح و کتابی دیگر با اسم مدارج النبوه۔ وی ہر دو زبان فارسی و عربی را وسیلہ اظہار دانش خود  
می ساخت۔ بعضی از نوشته ہایش قبلاً طبع گردیدہ، ولی بیشتر آنها ہنوز بصورت نسخ خطی در کتابخانہای اروپا و آسیا پراکنده است۔  
کتاب مختصر حاضر موسوم بہ رسالہ نوریہ سلطانیہ، چنانکہ خود شیخ نیز در مقدمہ کوتاہش متذکر شدہ است، بمنظور تقدیم بہ پیشگاہ  
نور الدین محمد جمالیگر پادشاہِ غازی (۱۶۲۷-۱۶۰۵) بہ نگارش در آمدہ و اینگزہ اصلی محدثِ دہلوی در گرد آوردی این اثر اعتقادش  
بودہ است بانیکہ علمای دین موظفند کہ برای حکیم مہمانی دولت و وقت باعرضہ داشتن پند و اندرز پیرامون آداب کشور داری متنبی بر شرع  
و علم الاخلاق و نظایری از زندگانی پادشاہان پیشین صرف نظر از مذہب و ملیت آنها، بہ فرمانروایان معاصر بہر نحوی کہ باشد یاری  
نمایند۔ در ہر حال حکایاتی کہ در این رسالہ آمدہ، بیشتر شان از خود تاریخ اسلام مقبوس میباشند۔  
مسلمانان فلسفہ سیاسی رارشتہ مجرائی نمی پذیرند بکہ بالعکس آنرا جزوی از ادب دینی و اخلاقیشان محسوب میدارند۔ ہدف  
اصلی از آفرینش بشر چیزی نیست جز اینیکہ وی نیایش خداوند بزرگ بجای آورد۔ وی کہ حیوانی مدنی بالطبع و اجتماعی بناچار  
حیاتش را در محیط و اجتماع انسانی بسر میبرد۔ پس برای متحقق شدن غرض نہانی از زیست آدم کہ عبارتست از پرستش ایزد بہمال  
سازمان دہی این اجتماع و مراقبت از رفتار آدمی از ضروریاتست۔ ازین جاست کہ ایدہ مملکت کہ معمولاً از نوشته های نویسندگان

مغرب زمین بدھن متبادر میشود با تصور اسلامی آن تطبیق نمیکند. در این رساله شیخ محدث بسبب موجب ولی بسیار روشن نه تنها  
مرامهای یک مملکت را بر می شمارد بلکه توضیح میدهد که حاکم چگونه باید رفتار کند که موجب ایجاد شرایطی مناسب گردد و برای زندگی  
با تقوایی که همانا مرادف است با زندگی پاکیزه و با سعادت. وی نه نظراتش را بر خواننده تحمیل میکند و نه مثل یک هواخواه استدلال  
نظری محض رفتار میکند. ازین لحاظ اثرش را میشود یک نوع آینه ای برای پادشاهان تلقی کرد. ضمناً انعکاس اوضاع سیاسی  
موجود در قرون شانزدهم و هفدهم از جوانب مهم دیگر این رساله میباشد.

تصحیح و انتشار این رساله توسط آقای (دکتر) اختر خدمت شامی است هم به دستداران تاریخ مسلمانان در قرون وسطی  
و هم به آئینهای راهنمایی برای فرمانروایان که چگونه باید از عمده وظایفشان بر آیند. مقدمه مختصری که وی در معرفی این کتاب نوشته  
مشکل است بر شرح زندگانی شیخ عبدالحق محدث دهلوی و روابطش با پادشاهان و شاهزادگان معاصر گورکانی. متن خود رساله  
مبتنی است بر مقایسه دقیق میان نسخ خطی مختلف آن که در کتابخانه های اروپا و آسیا از آنها نگهداری میشود، و بدنبالش تعلیقات  
متعددی آورده شده که فواید آن را برآب. بیشتری سازد. وقتی مقرون به وسواس که آقای اختر در استفاده از مآخذ بجزج داده  
حاکمی از آن است که وی در آیه بعنوان یکی از معتبرترین نویسندگان ما در زمینه تاریخ عقلی و روحی مسلمانان هند و پاکستان  
در قرون وسطی شناخته خواهد شد.

امید وارم دانشمندان چه در پاکستان و چه در خارج از کشور این کتاب را با علاقه مطالعه فرمایند و از آن بهره ور گردند

اوت ۱۹۷۲:

پروفیسور شیخ عبد الرشید

۷۲- سمن آباد، لاہور (پاکستان)

پیشگفتار حاضر در حوالی سال ۱۹۷۲م نوشته شده. از آن زمان باز آقای (دکتر) اختر نه تنها بدریافت دکتری در ادبیات  
فارسی از دانشگاه تهران و فوق لیسانس در رشته مطالعات آسیایی و دکتری در تاریخ آسیای جنوب از دانشگاه ملی آسترالیایا  
نال گردیده بلکه کتب و مقالات ممتع عدیده ای نیز بجهان علم عرضه داشته. دکتر اختر فعلاً سرپرست گروه تحقیقاتی است در مرکز  
ملی تحقیقات تاریخی و فرهنگی اسلام آباد.

## مقدمہ صحیح

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در محرم سال ۹۵۸ ہجری قمری بمقام دہلی در یک خانوادہ محترم ایرانی کہ در نتیجہ حملات پی در پی مغولان بجاک ایران و بعلت اوضاع معشوش آسامان، از بخارا بدہلی مہاجرت کردہ بود، چشم بجمان گشود۔ پدرش شیخ سیف الدین کہ از علمای بنام آنروز کار محسوب بود، از تربیتش ہیچ دقیقہ فی فرو نگذاشت چنانکہ وقتی وی قدم بہ بیست و دو سالگی نہاد تمام معنا عالم بود۔ بعد از فراغ از تحصیل علم شیخ عبدالحق در سال ۹۸۵ ہجری قمری بنا بشارت پدر بہ سرسپردگی شیخ موسی قادری کہ از اخلاف شیخ عبدالقادر جیلانی می باشد، درآمد و مرید و ملقن وی گردید۔<sup>(۱)</sup> بعد از فوت

۱۔ اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، شیخ عبدالحق محدث دہلوی، دہلی، ۱۳۰۹ ہجری قمری، ص ۳۰۶۔ دکتر یوسف حسین در کتابش *Glimpses of Medieval Indian Culture*, New Delhi, 1957, p. 54. نوشتہ است کہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی کہ قبلاً در مکہ بہر سپردگی شیخ علی متقی درآمدہ بود، از تابعان شیخ موسی گیلانی ہم گردید۔ این درست نیست؛ اولاً شیخ علی متقی در سال ۹۷۵ ۵۰۰ ق۔ چشم از جہان بر بست و در حالیکہ شیخ محدث در وقت در حدود ہفدہ سال داشت و در ہندوستان مشغول تحصیلش بود ثانیاً شیخ عبدالوہاب متقی مرید و شاگرد شیخ علی متقی می باشد نہ شیخ محدث۔ ثالثاً شیخ محدث پیش از آنکہ بہ حرمین شریفین برود و با شیخ عبدالوہاب متقی آشنا بشود، مرید و ملقن شیخ موسی قادری (گیلانی) شدہ بود۔

پدرش (۵۹۹۰ ق) وی بدر بار اکبر شاہ کبیر کہ در فتحپور قرار داشت، و محل عمدہ تجمع دانشمندان آن عصر بود، روی آورد و از جانب پادشاہ با پذیرائی گرمی روبرو شد.<sup>(۱)</sup> چندی با امراء و دانشمندان چون ملک الشعراء ابو الفیض فیضی و میرزا نظام الدین احمد (صاحب طبقات اکبری) و ملا عبد القادر بدایونی (صاحب منتخب التواریخ و نجات الرشید) بسر برد،<sup>(۲)</sup> ولی چون علمای روشن فکر و ابستہ بدر بار خواستند کہ از وجود گرامی وی سوء استفادہ بکنند، و بوسیله شخصیتش، و احترامی کہ مردم برای وی قائل بودند، جمعیت شانرا استوار سازند و تقویت بخشند<sup>(۳)</sup> وی نہ تنها مجاہدین و بار را ترک گفت بلکہ از وطن مافوش نیز دل برداشت، و خان و مانس را ہمانجا گذاشتہ راہی حرمین شریفین کردید.<sup>(۴)</sup> حین راہ گذارش بہ کجرات افتاد و آنجا با میرزا عزیز کوکلتاش برادر رضاعی اکبر شاہ ملاقات کرد میرزا عزیز کوکلتاش استقبال شایانی از وی بعمل آورد و با عقیدت و احترام فراوان وی را بدرقہ گفت.<sup>(۵)</sup>

شیخ عبدالحق بجرد و صول حرمین شریفین بخوزہ های درس برجستہ ترین علمای آن زمان کہ در آن مقام بسر می بردند حضور یافت و بتحصیل علوم دینی بخصوص علم شریفین حدیث پرداخت. دیری

۱- ارسال المکاتیب الرسائل، شیخ عبدالحق محدث (خطی) متعلق بہ پرفسور سید وزیر الحسن عابدی. ۲- منتخب التواریخ، عبد القادر بدایونی، ج ۳، ص ۱۱۳. ۳- المکاتیب و الرسائل (خطی). ۴- جذب القلوب (خطی) و زاد المتقین (خطی)، شیخ عبدالحق محدث. ۵- اذکار ابرار (ترجمہ گلزار ابرار غوثی شطاری) اگرہ ۱۳۳۶ ق، ص ۵۹۸-۵۹۹. میرزا عزیز کوکلتاش از مخالفین سرسخت سیاست مذہبی اکبر شاہ بود. (منتخب اللباب خانی خان بحوالہ رود کوثر، ص ۱۴۷. ذخیرۃ الخوانین، ج ۱، ص ۸۰، مآثر الامراء، ج ۱، ص ۶۹۰). یادداشتی کہ وی نزدیک بہین زمان بہ اکبر شاہ ارسال داشت و ضمن آن اقدامات روشنفکرانہ مذہبی آن پادشاہ را بہ باد انتقاد گرفت (رود کوثر، ص ۱۴۳)، بنظن قوی یکی از محرکاتش همین ملاقات وی با شیخ عبدالحق محدث دہلوی و تبادل فکر با وی می باشد.



نپائید که با شیخ عبدالوهاب متقی آشنا شد و چنان تحت تاثیر وی قرار گرفت که مریدی و شاگردی وی را مایه افتخار دانست و حلقه کجوش وی گردید. و در حدود دو سال شبانه روز از خدمتش بهره‌هایی برد و استفاوت‌هایی اندوخت تا بالاخره با مثال امر وی در سال ۱۰۰۰ ه. ق. بهند بازگشت.<sup>(۱)</sup> ورشته کار احیای دین و امانت بدعت را از سر گرفت و گام‌های مؤثر و بلندی در این راه برداشت: از جمله تصنیف و تالیف آثار گران‌بهای متعددی بود که تذکره نویسان عده‌شان را در حدود صد جلد کوچک و بزرگ یاد کرده‌اند که شامل موضوعات ادعیه و اعمال و اورداد و اخلاق و تاریخ و تجوید و تذکره و تصوف و تفسیر و حدیث و سیرت نبوی و عقاید و فقه و منطق و نحو می‌باشد.<sup>(۳)</sup>

وی تمام امکان‌ش را بی‌سج کرد و کوشید تا مسلمانان شبه‌قاره را از سیرت نبوی ص و شرح حال ائمه اثنا عشر و زندگانی بزرگان اسلام و صوفیای عظام بی‌گانه‌ها کند و کتاب‌هایی که وی بدین منظور تالیف نمود بین اقوان مقبول گردید و از مؤرخین و مستشرقین<sup>(۴)</sup> تحسین‌هایی بارمغان آورد. و اگر چه موضوعات گوناگون بیشمار مورد توجه وی بوده، آثار وی در زمینه علم حدیث از جمله اشعة اللمعات فی شرح المشکوٰۃ (عربی) و لمعات التنیقح فی شرح المشکوٰۃ المصابیح (فارسی) شهرت فراوانی کسب کرد و چنانکه از مطالعه این دو اثر ارزنده وی در حل و فصل معقدات و احادیث ید طولایی داشت و مهارت فوق‌العاده‌ای

۱- المکاتیب الرسایل (خطی)، ۲- بادشاه نامہ محمد امین قرزویی (خطی)، متعلق بہ آقای احمد ربانی فزند مرحوم مولوی محمد شفیع، بادشاه نامہ عبد الحمید لاہوری، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲، عمل صالح، ج ۳، ص ۳۸۴. ۳- نگاہ کنید بہ فرست التالیف.

عکس سرلوحة منہج بسیار زیبای کتاب اشعة اللمعات فی شرح المشکوٰة تألیف شیخ عبد الحق

محمدت و هلوی (خطی) متعلق بہ نگارندہ

بمخرج میداد. مولانا غلام معین الدین عبداللہ کہ خیلی نزدیک بزمانش زندگی میکرده است، دربارہ وی می نویسد:

”از شریعت و طریقت و حقیقت بهره برکمال داشت علی الخصوص در علم حدیث مبتدیان<sup>۱</sup>“  
 شیخ خود شیخ عبدالوہاب و شیخ خود، شیخ علی متقی بغایت تتبع نموده و اکثر مشکلات این علم را تحقیقات باقصی الغایہ رسانیده بود و ازین جهت بر مشکوٰۃ و شرح نوشته یکی بعبارت عربی و دیگری بعبارت فارسی. شرحی کہ بعبارت فارسی است بسیار مقبول و مشهور نزد علماء و فضلاست زیرا کہ اکثر مواضع مشکوٰۃ و مجال مغلقہ را ترجمہ آسان و اسهل نوشته کہ فهم ہر کس بآن تواند رسید.“<sup>(۱)</sup>

این کتب امروز ہم شامل برنامہ های درسی مدارس دینی ممالک اسلامی می باشد.  
 شیخ عبدالحق محدث دہلوی از دیدگاہ نشر و توسعہ علم حدیث بنحو موثر و منظمی، در شبہ قارہ مقام شامخی دارد. حتی بعضی مؤرخین و تذکرہ نویسان<sup>(۲)</sup> کہ بطور قطع و یقین راہ مبالغہ رفته اند، نوشته اند کہ وی اولین کسی است کہ علم حدیث را بہند آورد.

علاوہ بر تصنیف کتب، شیخ محدث بدرس و افادہ طلاب علوم نیز ہمت میگماشت و آنچه آنکہ سلسلہ تلامذہ وی در زندگیش، گذشتہ از دورترین نقاط ہند — از کشمیر تا بنگال و از جوہنپور تا دہلی — تا عربستان

۱- معارج الولايت (خطی)، کتابخانہ دانشگاہ پنجاب.

۲- نگاہ کنید بہ حیات شیخ عبدالحق محدث دہلوی، خلیق احمد نظامی، دہلی، ۱۹۵۳ م، ص ۳۸.

گترش پیدا کرده بود.<sup>(۱)</sup>

شیخ محدث با این همه اشتغال با مور علمی و کراچی که به کشف و شهود و مجاہدہ و استکمال نفس داشت از اہمیت موضوع اصلاح دربار و تماس با امرای سلطنت برای تجدید و ترویج دین اسلام غافل نبود و در فرصتہای مناسبی کہ دست میداد نامہ ہایی بافتقاری مکتوبات شیخ شرف الدین یحیی و مکتوبات قطب جہمی علیہ الرحمۃ<sup>(۲)</sup> با نامہای نوشتہ است کہ قسمتی از آنہا را خودش در کتاب ارسال المکاتیب و الرسائل نیز گرد آورده است. و نگارندہ را عقیدہ بر اینست کہ وی پیش از ملاقاتش با خواجہ باقی باللہ نیز متوجہ این امر — تماس با دربار و درباریان — بودہ و حتی این وی بود کہ در معرفی و آشنائی خواجہ محمد باقی باللہ با امرای سلطنت، بذل مساعی میگردودہ است. در نامہ فی خطاب بہ میرزا عبدالرحیم خان خانان سپہ سالار، می نویسد:

”درین زمان کہ مایہ حادی عشر است نوری جدید از مشرق ولایت و ہدایت می تابد بیشک درین جاسری از اسرار الہی مضمراست کہ توقف و انکار را در آنجا مجال تنگ است و دلائل حقانیت و ظہور نورانیت لایح و بایح است و جمعی از طالبان کہ در ظل تربیت و حوزہ تصرف و عنایت این منظر حق (خواجہ محمد باقی باللہ) مشغولند

۱- برای آشنائی با سلسلہ تلامذہ شیخ محدث رک: مقالہ نگارندہ در مجلہ دانشکدہ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب (شمارہ مخصوص جشن صدسالہ). ۲- در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین کہ در دورہ اکبری (۱۰۰۳ھ / ۱۵۹۵م). بانام رسید اشارہ بدین کتاب می نویسد. اگر این را حاکم وقت دستور حال خود سازد، از جا برنیفتد. ۳- المکاتیب و الرسائل (خطی).

کشفِ حقیقتِ حال و استیساہِ ایشان در ذکرِ الہی و ظہورِ انوار و اسرارِ شگرف از  
حیطہٴ تعبیر و تقریر بیرون است. امروز مثلِ این حلقہ و اجتماعِ اہلِ ذکر در زیرِ طاسِ  
فلکِ نباشد و اگر باشد کمتر باشد<sup>(۱)</sup>۔

در ہمین نامہ خانخانان را بہ تقویت و تکمیل دینِ اسلام و شرعِ محمدی تحریض میکند و با استفادہ  
از این حدیثِ نبویؐ — ان اللہ یبعث لہذہ الامۃ علی راس کل مایۃ سنۃ (من) یجد دامنہ  
دینہا — بوی گوشہ زد میکند:

”ہر کارِ کاری از دست بر آید کہ سببِ تقویت و تجدید و ترویجِ این امر گردد، از ہرادی  
کہ باشد داخلِ این بشارت است، و علما و مشایخ و امراء و حکام و غیرہ ہم ہمہ مصدوقِ  
این عنوان اند، و اعظمِ امور درین باب، ارشاد و ہدایت است و تجدید و ترویجِ  
احکامِ سنت۔ بالاتر از این کاری کہ مٹم سعادتِ ابدی و دولتِ سرمدی گردد نیست۔“<sup>(۲)</sup>  
ناگفتہ پیدا است کہ برداشتِ شیخ عبدالحق محدثِ دہلوی از احادیثی کہ مبشرِ ظہورِ ”محمدؐ“ میباشد  
از آن شیخ احمد سرمدی مختلف است<sup>(۳)</sup> و وی کارِ تجدید و احیای دین را منحصر و محدود بیک طبقہٴ خاصی  
نمیداند۔

۱- المکاتیب و الرسائل خطی شیخ احمد سرمدی در رسالہٴ مبداء و معاد از مجلسِ خواجہ باقی باللہ چین یاد میکند: ”این فقیر  
بیقین میدانست کہ مثلِ این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰت  
و التسلیمات ہرگز بوجود نیامدہ و شکر این نعمت بجامی باید آورد کہ اگرچہ بشرف صحبت خیر البشر علیہ وآلہ الصلوٰة والسلام  
مشرف نشدیم از سعادت این صحبت محروم ننمانیم (بنقل از زبدهٴ المقامات، ص ۱۴۹)۔

۲- المکاتیب و الرسائل (خطی) ۳- اخبار الاخبار ص ۳۰۳۔



آرامگاہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در دہلی

جاوید اینجا اشارہ فی بہ ذوقِ شعری وی نیز بچینم: شیخ عبدالحق فقیہ و محدث و مفسر بلوہ ولی "ملای خشک و ناہموار" نبود. و بگفتہ خودش "ہموارہ از عشق و محبت دمی میزنم و در طریقِ غزبت و دردمندی قدمی نمی‌نم" <sup>(۱)</sup> ذوقِ شعر و ادب از بد و فطرتِ ہمراہش بود. شعر میگفت و حقّی تخلص بر خود مینماد. اوست:

چنان در غیر تم از تو کہ گر چشمت ترا بیند  
پریشان کردم و خواہم کہ آن چشم تو من باشم

## رباعی

آن ترکِ مردم گش مگو بہر تماشا می رود  
شہری ہمد شد صید و او اکنون بصرامی رود  
در دیدن آن عشوہ گر طاقت کجا دارد بشر  
سویش ملک بیند اگر او نیز از جامی رود <sup>(۲)</sup>

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در ماہ ربیع الاول سال ۱۰۵۲ ہجری قمری بدرد جیات گفت. آرامگا

در دہلی است.

## رسالہ حاضر

بعد از اکبر شاہ کبیر فرزندش جہانگیر بر تخت نشست و علاقہ مفرطی بہ ترویج و اشاعہ امورِ شرعی

۱- نیز نگاہ کنید بہ تجدید و احیای دین، سید ابوالاعلیٰ مودودی، ص ۱۳۶-۱۳۸.

۲- صبح گلشن، نواب صدیق حسن خان، ص ۱۳۱-۱۳۲.

نشان داد و حتی بگفتہ بعضی مؤرخین رسیدن وی بسطنت مشروط بود بر تعهد وی باستظهار و پشتیبانی دین مبین اسلام و شرع محمدی چنانچہ دوازده ضابطی که وی در بدو امر صادر کرد نیز حاکی از همین مطلب است :  
از جملہ "بجا گیر داران تاکید نمودم کہ ہر جا ویرانہ باشد، در ہر راہ مسجدی و مسرای عالی بسازند، شراب نسازند و نفروشند، و بیچ کس گوش و بینی کسی را نہر بگناہ او" (۲) در مورد سکہ ہاشم فرمان داد کہ :

"نہ جلوس نویسند در وی، دیگرش ضرب آن ولایت و شہر و لالہ الا اللہ محمد رسول اللہ" (۳)  
اجراء و نفاذ این نوع احکام با استقبال محافل اسلامی رو برو گردید یکی دیگر از اقدامات جہانگیر کہ در آغاز سلطنت انجام گرفت، احضار علماء و دانشمندان بود بدر بار بمنظور "نصیحت و خیر خواہی"  
شیخ عبدالحق کہ قبلاً نیز بمناسبت فوت اکبر شاہ یک نامہ مفصلی بعنوان "تنبیہ الغافلین بفناء الدنیا و اربابہا و اغترار الجاہلین بزخارفہا و اسبابہا" کہ از نظر تمثیل نگارش، در حقیقت شرح این بیت مولوی است :

نوشتر آن باشد کہ ستر دلبران

گفتہ آید در حدیث دیگران

بجہانگیر، توسط رکن السلطنت نواب مرتضیٰ خان شیخ فرید کہ در تخت نشینی اش نقش مہمی را

بعہدہ داشته، ارسال داشته بود، این فرصت را نیز مغتنم شمرد و بتالیف و تہیہ این رسالہ

Pierre Du Jarrice, *Akbar and the Jesuits*, tr. C. H. Payne, London, 1926, p. 204. - ۱

۳۹۲ - بنقل از تذکرہ محدث، سید احمد قادری، ص ۸۰ - ۸۲.



دست زد تا از همان اوایل، آن سلطنت تازه که در مبادی و مقدمات آن انوار تباشیر صبح سعادت و هدایت ساطع و لامع و آثار قوانین معدلت و امنیت، ظاہر و باہر بود، بتواند جبران حرمان سلطنت گذشته را بکند و این را برنگ و لخواه تمام مجامع اسلام دوست بزند و آورد.

قبل از شروع رساله یک مقدمه بیست که در آن مؤلف به بیان سبب و چگونگی تألیف این رساله پرداخته است. خود رساله نیز با یک مقدمه آغاز میشود، و پنج صل در بر دارد که عبارتند: صل اول در بیان ارکان سلطنت که چند است، صل دوم در بیان تحصیل این ارکان. صل سوم در آدابى چند که رعایت آن حضرات سلاطین را حلیه کمال و پیرایه جمال باشد، صل چهارم در نوایدی چند که معرفت آن در اجرای امور سلطنت دخل دارد، صل پنجم در نقل حکایتی چند از سلاطین سلف در عفو و حلم و کرم و سخاوت و عدالت و قوت و شجاعت.

مؤلف در آغاز رساله نوشته است که وی "کلمه بی چند از احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اخبار و آثار سلف کرام و حکایات و مآثر سلاطین عظام و آنچه متضمن خیر و صلاح دنیا و آخرت باشد ترجمه نموده است ولی مأخذ و منابع اش را اصلاً معلوم کرده است. ما در تعلیقات سعی نموده ایم که باین فرصت کم و بضاعت مزاجه تا آنجا که مقدور باشد مراجع و مصادر اش را روشن کنیم، و غلطهای تاریخی را نمایان سازیم، و در ضمن، تراجم اعلام را نیز بیافزاییم.

۱- در دوره جهانگیر دو کتاب دیگر نیز در همین زمینه نوشته شده که عبارتند از: موعظه جهانگیر محمد باقر خان بزم ثانی و اخلاق جهانگیری نور الدین محمد قاضی خان بن شیخ معین الدین رجوع کنید به: Hermann Ethe, Catalogue of

Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford, 1903-1937, 2 vols.

غیر از قرآن و حدیث، شیخ محدث از کتب عدیدہ دیگری بخصوص سیرة ابن ہشام، تاریخ آل بکر،  
 جوامع الحکایات عوفی، تاریخ گزیدہ حمد اللہ مستوفی، گلستان و بوستان و نصیحة الملوک  
 سعدی شیرازی و اخلاق محسنی ملاحسین و اعطاف کاشفی نیز استفادہ کرده است و ضمن بہرہ برداری ازین  
 کتب تنہا بہ نقل و اقتباس اکتفا نکرده بلکہ ہر جا ضرورت ایجاب میکرده است باختصار و انتخاب مطالب  
 نیز پرداختہ، و مطالبی را کہ بہ چندین صفحہ منتشر بودہ در یک یا دو جملہ در آورده است.  
 نقل و اقتباس مطالب از کتب پیشینیان از اہمیت این رسالہ چیزی نمیگاہد بلکہ نظر بہ ذوق  
 و سلیقہ مؤلف در انتخاب و ترتیب مطالب، بحق میتوان گفت کہ این رسالہ زایدہ نیازها و مولود  
 و قیاح آنروز است و لہذا اینکہ بعضی از محتویاتش مآخوذ از کتب پیشینیان باشد.

مرا معنی تازه نی مدعا است

اگر گفته را باز گویم رواست

نکتہ دیگری کہ درین مورد جلب نظر میکند و در تعلیقات بوضع روشن تری دیدہ میشود اختلاط  
 و امتزاج اقوال حکما و پادشاهان یونان و ایران ماقبل از اسلام و کلمات قصار مشایخ و صوفیای کرام  
 است کہ جدا کردہ نشان از ہم کاری است بس دشوار، بلکہ اگر محال ہم گفته شود مبالغہ و یادروغ نیست  
 حتی در مورد بعضی گفته ها بحث است کہ آیا آنها از پیغمبر اسلام (ص) نقل شدہ است یا متعلق بکلی و پادشاهان  
 یونان و ایران است. این پدیده در تمام کتب در زمینہ کشور داری نمودار است<sup>(۱)</sup> و تنہا بدین رسالہ اختصا

F. R. C. Bagley, Counsel for Kings, London, 1964, Introduction. - ۱

ندارد و در اینگونه کتب مؤلفین معمولاً پای بن‌یک مسلک و مذهب نبوده اند بلکه هر آنچه ملایم و موافق طبعشان آمده و مفید افهام معانی و نظریاتشان بوده از برگزیدن آن در یخ تورزیده اند.<sup>(۱)</sup>

چیز دیگری که باید متذکر شویم آنست که جهانگیر با همه عزت و احترامی که برای مؤلف این رساله قائل بوده در توزک خود اولین مرتبه بی که ذکرش را آورده است، ضمن وقایح سال چهاردهم جلوس میباشد، و مضافاً باینکه هیچگونه اشاره بی به ملاقات قبل با وی و یا گذاردن رساله نوریه سلطانیه توسط وی نکرده است. عبارت توزک جهانگیری چنین است :

”شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت. کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند، بنظر درآمده، خیلی زحمتهای کشیده. مدتها است که در گوشه دهلوی بوضع توکل و تجرید بسر میبرد. مرد گرامیست. صحبتش بی ذوق نیست. بانواع مراحم و لنوازی کرده، رخصت فرمودم.“<sup>(۲)</sup>

بعد از جهانگیر چون پسرش شهاب الدین شاهجهان بر تخت سلطنت نشست شیخ محدث برای رهنمایی وی نیز رساله بی موسوم به ”ترجمه الاحادیث الاربعین فی نصیحة الملوك و السلاطین“ تألیف نمود.<sup>(۳)</sup> مولانا غلام معین الدین عبداللہ اشاره به تقریبش در دربار جهانگیر و شاهجهان مینویسد:

۱- در حدیث آمده است: الحکمة ضالة المؤمن فحیث وجدها فهو الحق بها حکمت گمشده مومن است تا زمانی که دست بیاورد پس او شایسته تراست بحکمت. ۲- توزک جهانگیری نسخه عکسی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ۳- مراة الخالق، منشی برکت علی، ص ۵۱، ۵۳.

تجربون در زمان جهانگیر و شاهجهان پادشاه قبولیت تمام داشت اکثر حاجات فقرا و مساکین  
 بعضی میرسانید و بانجاح مرادت و اسعاف متصفیات و اصل میگرددانید و در دفع زندقه  
 و الحاد بسیار میکوشید و قابل شطیحات را بحد و تعزیر میرسانید<sup>(۱)</sup>  
 پسر شاهجهان، داراشکوه نیز از معتقدان شیخ عبدالحق بود و این بنا به فرمایش وی بود که شیخ  
 کتاب زبدة الآثار را بزبان فارسی برگرداند. داراشکوه در سکنه الاولیا شیخ محدث را بلقب "امام محدثان  
 وقت" یاد کرده است.<sup>(۲)</sup>

## معرفی مطالب

اگرچه کمتر مطلبی است در مورد کشور داری که درین رساله بدان اشاره فی نشده باشد ولی نکته  
 اساسی که از همه مهمتر جلوه میکند اجرای عدالت است در کشور. شیخ محدث پادشاه را به رعایت این  
 اصل مهم دعوت میکند و در عین اینکه عقیده دارد:

"حکمت در وجود پادشاهان و رفعت پایه سلطنت، تقویت و ترویج شرعیت

انبیاء است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تا آنچه انبیاء از جناب الوهیت آورده

و خیر از غیب صمدیت داده و دینی و شریعتی نهاده اند، پادشاهان آنرا بزور بازو و قلوب

عدالت رواج دهند و برپا دارند"<sup>(۳)</sup>

۱- معارج الولا بیت (خطی)، ۲- سکنه الاولیا، ص ۱۱۵.

۳- متن، ص ۲۴.

معتقدہ است کہ رعیت اعم از اینکه مسلمان باشد یا غیر مسلمان از نظر "رفع جور و ستم" مساوی است و باید از یک نوع حقوق و مزایا برخوردار باشد و حتی میگوید: جزیریہ بی کہ از کفار تساند آنہم باید طبق موازین شرعی باشد و "بی زور و زیادتی" و این نظرات خود را مغایر با اعتقاد قبلی نمیداند<sup>(۱)</sup>، چون بگفته وی:

"اگرچه حقیقت عدالت بر کفر جمع نشود۔ ان الشکر نظم عظیم۔ و کافر را عادل نتوان خواند"

چہ عدالت عبارت است از ملازمت تقوی و مروت و رعایت توسط و اعتدال در تمامہ امور دینی و دنیاوی و این اعلا مرتبہ دین و کمال اوست، ولیکن مراد بعدل اینجا دفع جور و ستم است از خلق و رعایت حقوق ایشان تا بر کسی ستم و بیدادی نرود و حتی کسی پایمال نشود۔ این معنی خصوصیت بدین اسلام ندارد و نوشیروان را کہ عادل خوانند باین معنی است۔ اگرچہ مسلمان نبود اما عدالت داشت<sup>(۲)</sup>۔

این همان نظریہ ایست کہ تجلیاتش قبل از شیخ محدث در نوشته های بزرگان بخصوص راوی

صاحب راحة الصدور<sup>(۳)</sup> نیز دیده میشود۔

در مورد تحصیل عدالت پادشاه توصیه میکند:

"کارها موافق حکم شریعت کنند و قول علمای متدین کہ از علت جیل اندوزی و فتنہ آیزی مبرا باشند، کاربندند و سیرت پادشاهان عادل را در نظر دارند و حکایات و اخبار ایشان

S. A. A. Rizvi, "The Mughal Elite in the Sixteenth and Seventeenth Century", *Abr- Nahrain*, vol. XI, 1971, p. 90.

از متن، ص ۳۶، ۲-

۳- متن، ص ۳۲، ۴- راحة الصدور، ص ۸۱۔

استماع نمایند و عقل را موافق شرع و هوارا تابع دین گردانند<sup>(۱)</sup>

و یاد آور میشود:

یکی از آداب این است که در جایی خبند که اگر مظلومی نیم شب فریادی کند بگوشش هوش

ایشان برسد:

چنان خب کاید فغانت بگوشش

اگر داد خواهی بر آرد خروشش

تو خفته خاک در حرم نیمروز

غریب از برون گو بگرما بسوز

و بعضی از سلاطین زنجیر میساختند که یک سر روی بغرفه خوابگاه ایشان پیوسته بودی و سر

دیگر بیرون تا اگر مظلومی و داد خواهی و صاحب حاجتی آمدی زنجیر بجنبانیدی و از حال خود آگاه

ساختی<sup>(۲)</sup>

در آخر میگوید:

«بالجمله پادشاهی بار خلق بر خود نهادن و ترک راحت و آسایش خود دادن و در بند آسایش

خلق بودن است:

گو سپند از برای چوپان نیست

بلکه چوپان برای خدمت اوست<sup>(۳)</sup>

اہمیت سیاست مذہبی جہانگیر بخصوص معدلت گتھی وی "زنجیر عدل" کہ وی برای فریادری داد  
خواصان آویخته بود احتیاج بہ بازگونی ندارد. شیخ محدث و تعلیمات وی در این مورد تاجہ اندازہ در وی  
تاثیر گذشتہ مسائلہ فی نیست کہ باین آسانی راجع بان بطور قطع و یقین قضاوتی بشود کہ بخصوص  
وقتی کہ جہانگیر در تونزک مینویسد :

"بعد از جلوس اولین حکمی کہ از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود کہ اگر متصدیان مہمات  
دارالعدالت در دادخواہی و غوری ستم رسیدگان و مظلومان اہمال و مداہنہ ورزیدند آن مظلومان  
خود را بدین زنجیر رسانیدہ سلسلہ جنبان کردند تا صدای آن باعث آگاہی گردد و وضع آن برین  
نہجست کہ از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند، طوش سی گز مشتمل بر شصت زنگ  
وزن آن چہارودہ من ہندوستان کہ سی و دو من عراق بودہ باشد یکسرش بر کنگرہ شاہ  
برج قلعہ آگرہ استوار ساختہ سر دیگر تا کنار دریا بردہ بریل از سنگ کہ نصب شدہ بود  
محکم ساختند" (۱)

## چگونگی تحصیل نسخ

در سال ۱۹۴۷ م اولین مرتبہ مولانا محمد عبدالقدوس ریاست گروہ اسلامیات دانشگاه پیشاور  
ضمن پاسخ بنامہ من اطلاع داد کہ نسخہ بی از این رسالہ در کتابخانہ دانشگاہ اسلامیہ پیشاور و دو نسخہ دیگر

۱- تونزک جہانگیری، نسخہ عکسی متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران.

در موزہ بریتانیا موجود است. توسط آقای دکتر سید رضی واسطی رئیس بخش تاریخ دانشکده دولتی لاہور کہ ہموارہ مشمول عنایتش بودہ ام، توفیق دیدار نسخہ پیشاور دست داد. خواہم آنرا تصحیح و چاپ کنم ولی بدون در دست داشتن نسخہ دیگر می مبادرت بدین کار صلاح نمود. اتفاقاً در همان اوان اطلاع پیدا کردم کہ دو نسخہ مزبور کہ مولانا محمد عبدالقدوس بدانہا اشارہ کردہ بود در "ذخیرہ دہلی" کتابخانہ دیوان ہند وجود دارد نہ در موزہ بریتانیا، ولی با وجود تلاش پی گیر و تکاپوی بسیار موفق بہ تحصیل میکروفیلیم های این دو نسخہ نشدم تا آخر الامر خدمت ابوی حضرت اختر امرتسری کہ علاقہ وافری بہ کارهای علمی و تحقیقی دارد و مشوق عمدہ اینجانب میباشد چندی پیش متوجہ شدہ بدین امر ترتیب اثر دادہ میکروفیلیم هایی از این دو نسخہ را برایم فراہم ساخت.

## مشخصات نسخہ سہ گانہ

- ۱- نسخہ فی کہ از آن بہ نشانہ (۱) یاد شدہ است در مجموعہ دہلی کتابخانہ دیوان ہند بشمارہ (۵) D.P. 659.
- مضبوط، کاتبش جلال الدین محمد و تاریخ تحریرش محرم الحرام سال ۱۱۴۹ ہجری قمری است، و نظر باینکہ در حدود یک قرن بعد از فوت مؤلف استنساخ شدہ است قدیمترین نسخہ موجود معلوم این رسالہ میباشد. خطش نستعلیق است.
- ۲- نسخہ فی کہ علامت آن (ب) قرار دادہ ایم نیز در ہمان کتابخانہ بشمارہ D.P. ۹۲۵ موجود است و در

۱- مجلہ ثقافت (ژانویہ، ۱۹۶۷)، لاہور، ص ۷۲.



سال ۱۱۸۳ ہجری بدست کاتبی ہندو، مساند نام بخط شکستہ نوشتہ شدہ است۔

۳۔ نسخہ بی کہ نشان آن (ج) میباشد باسد اثر دیگری از همان مؤلف در یک جلد مدون است۔  
قبلاً از آن مولانا غلام جیلانی بوده ولی بعد از فوتش بتحول کتابخانہ اسلامیہ پشاور در آمد و اکنون بشمارہ  
۱۴۶۲/۲ در آن کتابخانہ محافظت میشود۔ چنانکہ از قرآن پیدا است، این نسخہ و آثار دیگری کہ در این جلد  
قرار دارد بدست یک کاتب و در یک زمان کتابت شدہ و تازہ ترین نسخہ نیست کہ اکنون در دست است۔  
در آغاز و فرجام ہیچ یک از این نسخہ اسم کاتب و یا تاریخ کتابت ذکر نشدہ است بخطش نستعلیق و نسبت بہ  
نسخہ مزبور خوانا تر است۔ غلطی املائی فاحش زیاد دارد۔

حال یک کلمہ راجع بہ مشخصات مشترک این نسخہ: در ہمہ این نسخہ چنانکہ مرسوم کتاب است ہیچ فرقی بین  
ت، ة، وک، گ دیدہ نمیشود و عدم توجہ بہ نقطہ گزاری کلمات مختلف جای جای دیدہ میشود حتی در بعضی  
موارد منجر بہ ابہام و اشکال ہم میشود۔ در مورد علامات اضافہ ویای تنجیر و وحدت نیز ہمین گونہ بی مبالائی مشاہدہ  
میکردد۔

در آخر باید یاد آور شویم کہ از معنی کہ ایلیت و داسن<sup>(۱)</sup> از این رسالہ بعمل آورده است با اینکہ  
عبارتشان ترجمہ نوشتہ خود شیخ محدث میباشد<sup>(۲)</sup> مفہوم میشود کہ رسالہ حاضر مشتمل بر یکہزار شعر میباشد۔  
این اشتباہ بعلت ترجمہ غلط کلمہ "بیت" رخ داده است۔ کلمہ "بیت" معنی اش علاوہ بر شعر، سطر نیز  
میباشد کہ اینجا مقصود همان است۔

۱۔ H. M. Elliot and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*,  
Delhi, 1964 repr., vol. VI, p. 492.

۲۔ فہرست القلوب، ص ۱۵۔

## عکس آرامگاہ

عکس آرامگاہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کہ اولین مرتبہ در این کتاب ملاحظہ میشود، توسط آقامی شبیر احمد اختر فراہم گردیدہ است۔ نگارندہ بدین وسیلہ از ایشان سپاسگزاری مینماید۔

## تشکر

اینک خوشتر است کہ سخن خویش را با سپاسگزاری و یاد نیک از یک یک استادان بزرگوار می کہ در طول تحصیل در دانشگاہ های پنجاب و تہران از مراحم و غنایاتشان برخوردار و از محضرشان بہر مند بودہ ام بپایان رسانم۔ بمنہ و کرمہ

محمد سلیم اختر

آذرماہ ۱۳۵۱ ہجری شمسی

پلاک شمارہ ۴، کوی صالحی

خیابان امیرآباد جنوبی، تہران

متن

روز و علامتهائی که در تصحیح این رساله بکار برده شده است

- ۱ : علامتِ نسخه کتابخانه دیوانِ هند، مکتوبه ۱۱۴۹ هـ.ق.
- ب : علامتِ نسخه کتابخانه دیوانِ هند، مکتوبه ۱۱۸۳ هـ.ق.
- ج : علامتِ نسخه کتابخانه دانشکده اسلامیہ پشاور، مکتوبه (۹).
- [ ] : نشانِ آنست که آنچه درمیان آن میباشد از نسخه (ا) افتاده است.
- < > : نشانِ آنست که آنچه میان آن قرار گرفته از نسخه (ب) ساقط شده است.
- ( ) : نشانِ آنست که هر چه درمیان آنست در نسخه (ج) وجود ندارد.

86431

﴿رب يسر﴾ بسم الله الرحمن الرحيم ﴿ونتمم بالخير﴾

لا اله الا الله محمد رسول الله

یا نور السموات والارض، نور قلوب المومنین بنور دینک وحق یقینک. آمین.

ادب آنست که چون در حضرت ملوک و بارگاه سلاطین در آیند، اول زبان به ثنا و تحیت بکشایند و داد مدح و ستایش <sup>۱</sup> «مقام» عزت و کبریای ایشان بدهند. پس از آن، در مقام بندگی و اطاعت آمده دست ادب بر کمر خدمت و فرمانبرداری بسته بایستند و تحفینی لایق درگاه بجزارند <sup>۲</sup> اما در این حضرت <sup>۳</sup> معلما که ما ایم، زبان مدح و ستایش کوتاه است و احصای حمد و ثنا محال کسی چه ستایش کند بر ذاتی که پروردگار تعالی او را پادشاه عالم و فرمان ده و حکمروای بنی آدم ساختند! بالاتر از پادشاهی چه مرتبه و کدام منقبت باشد که بدان بتسایند و ستایش نمایند! یارب! مگر صفت عدل و دین داری اثبات کنند و گویند «پادشاه عادل دیندار» که درین یک <sup>۴</sup> [کلمه] تمام <sup>۵</sup> خوبی های عالم و جمیع اقسام ستایش و منقبت، و اسباب سعادت دنیا و آخرت مندرج بود

۱- فی الاصل: رب یسر. ۲- ب: محمد الرسول اللہ. ۳- فی الاصل: تحفه. ۴- فی الاصل: بجزارند.

۵- ج: ملا. ۶- ج: کند. ۷- ج: تمام.

در خبر است از سرور کاینات و خلاصه موجودات احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ عدل  
ساعۃ یوازی عبادۃ بتین سنہ۔ فرمود: یکساعت که پادشاه عادل بنشیند و داد عدل و رأفت دهد  
بر بر شصت ساله عبادت نافله است. کسی که اورا سایه خدا و جانشین مصطفیٰ گویند بالاتر از این منقبت  
و بالاتر از این مرتبت چه باشد؟ (۱) چون پادشاه عادل جانشین مصطفیٰ بود لاجرم آن کند  
که مصطفیٰ کرد. معنی جانشین این باشد و بحقیقت، حکمت در وجود پادشاهان و رفعت پایه سلطنت  
تقویت و ترویج شریعت انبیا است صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین تا آنچه انبیا از جناب الوت  
آورده و خبر از غیب صمدیت داده و دینی و شریعتی نماده اند پادشاهان آنرا بزور بازو و قانون  
عدالت رواج و درونق دهند و برپا دارند و تمام امت در تائید و ترویج دین با ایشان شریکند.  
علماء بفشر علم و بیان شریعت و درویشان به اقامت مراسم [طاعت] و عبادت و شکر بیان  
بغزاء و مجاہدت بلکه سایر اهل حرف و ارباب صناعات مثل زراعت و جیاکت و عمارت و  
تجارت که انتظام کارخانه وجود و بقای عالم بدان است، باین طریق مقوی و مروج دین اند و پادشاه  
بر سر سیمه حاکم و غالب و بعدالت و نصفت برپا دارند و نگاہ دارند این سلسله است از اینجا است  
که نسبت وجود پادشاه با ارکان عالم و افراد بنی آدم نسبت جان ببدن، گفته اند که جنباننده بدن و برپاوار  
نده

۱- ج: توازی. ۲- ج: صلی اللہ علیہ وسلم. ۳- ج: دوی و شریعتی. ۴- ا، ب: بایشان. ۵- ج: جیاکت.

۶- ب: بدان بسته. ۷- ج: باین نظر. ۸- ج: بین. ۹- دین ار. ۱۰- ا: ازین جا است.

۱۱- ب: بارکان. ۱۲- ج: چون جانست نسبت بدن. ۱۳- ج: پروازنده.

وی جان است و صلاح او (بصلاح وی) و فساد او (بفساد وی) الحمد لله که در مبادی و مقدمات<sup>۲</sup>  
این دولت کبری و سلطنت عظمیٰ انوار تباشیر<sup>۳</sup> صبح سعادت و هدایت ساطع و لامع است و آثار قوا<sup>۴</sup>  
و قوانین معدلت و امنیت ظاهرو باهر. عاقل باید که بیندیشد و ساعتی بخود فرورود که در چنین وقت<sup>۵</sup>  
پادشاه گردش و تفرقه<sup>۶</sup> عالم آشوب (که) او هلم تمامه اهل بلاد مشرق و مغرب بر خود لرزیده و درو<sup>۷</sup>  
حیرت افتاده تصور قیامت کبری میگردند بجمال قدرت الی و غلبه دولت و اقبال پادشاهی یک فره  
از جای خود بجنبید و یک تن از دایره اعتدال بیرون نیفتاد و تمامه عالم بر مرکز قرار و آرام ثابت و راسخ  
مانند. این دلیل قوی و برهان ساطع است بر زور مندی طالع و قوت اقبال که از حیطة دایره است<sup>۸</sup>  
و آلات بیرون است و تحفه بی<sup>۹</sup> که لایق درگاه و مناسب نظر دولت حضرت پادشاه بود حاج  
دایره امکان و بیرون اندازه و هم گمان است، چه هر کس هر چه آورد جز نسبت قطره به دریا  
و ذره به بیضا نتواند داشت الا<sup>۱۰</sup> طایفه علما و درویشان که تحفه نیاز و دعا گوئی و دولت خواهی بدگاه  
آرند [و] فرموده خدا و رسول خدا و سخنان عظمای اهل دین و سیرت پادشاهان معدلت آئین<sup>۱۱</sup> بسبح  
حاضران درگاه برسانند و این خزان این آخرت و گنجینه های سعادت را بر اوقات باریافتگان محفل  
عالی نثار گردانند. بحکم این مقدمه من بنده خاک نشین خاکسار که مدتی از ناسازگاری صحبت انبای<sup>۱۲</sup>  
روزگار

۱- ج: الحمد لله. ۲- ج: مقدرات. ۳- ج: تباشیر و صبح سعادت. ۴- ج: باطن هر. ۵- ج: فرو برد.

۶- ج: جنا وقت. ۷- ج: تفریق. ۸- ج: ماند. ۹- فی الاصل: تحفه. ۱۰- ج: بسبب. ۱۱- از ذره.

۱۲- ج: الا از. ۱۳- ج: پادشاهان و معدلت آئین. ۱۴- ج: انباء روزگار.

بوادی وحشت افتاده و سردر بیابان غربت نهاده و بمقر ارواح و قبله اشباح که حضرت  
 بیت الله است و زادها الله تعظیماً و تشریفاً رسیده و باز به بشارت غیبی بوطن ما لوف یعنی خطه  
 پاک و صلی که مسکن خاکساران این راه و مقر طایفه<sup>۲</sup> از مقربان درگاه است، عود نموده و عمری و  
 گوشه سعلت<sup>۳</sup> نشسته و در آرزو بروی مراد بسته<sup>۴</sup>، در دعا گونی و خیر خواهی این دو دمان عالی و خلد  
 والا افتاده بدعای مسلمان مشغول بودم، کلمه بی چند از احادیث رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و اخبار  
 آثار سلف کرام و حکایات و مآثر سلاطین عظام<sup>۵</sup> و آنچه متضمن خیر و صلاح دنیا و آخرت باشد ترجمه  
 کرده و اقتباس نموده در ادای شکر حق نعمت و صواخواهی دولت شریک مسلمانان شدم  
 و چون این رساله تحفه نورگاہ پادشاه دین پناه، سلطان اعظم، خاقان اکرم، رفعت بخش اکیلین بهت  
 و کمال<sup>۶</sup>، پایه افراز اورنگ سلطنت و اجلال، دریادل گردون شکوه قوی دولت جوان  
 معدلت گستر رعیت پرور جهانگیر جهان بخش، مطلع انظار الطاف الهی، مہبط انوار مکارم  
 نطل اللہی، حامی الدین الحجازی > [ابو المنظر] نور الدین محمد جهانگیر پادشاه الغازی خلد الله  
 فی مرضیہ ملک و اجری فی بحار العدالۃ و النصفہ فلک بود بر رساله نوریہ<sup>۷</sup> [سلطانیہ] موسوم شد. و چون  
 این بنده را نمودند که گویا پادشاه اسلام یکی از مقربان درگاه را بر این گنجینه است بر آنکه احادیث پیغمبر

۱- ج: دسی. ۲- فی الاصل: طایفه. ۳- ب: ج: غربت. ۴- ج: در بروی مراد بسته. ۵- ا: درد گونی.

۶- ا، ب: کلمه چند؛ ج: کلمه چند. ۷- ج: آثار. ۸- فی الاصل: درست ولی باید و باشد. ۹- ج: آداب.

۱۰- ج: شکوه قوی. ۱۱- ج: انظام. ۱۲- ب: نطل اللہی. ۱۳- خلد الله ملک فی مرضیہ ملک. ۱۴- ج: بر رساله.



را صلى الله عليه وسلم از هر جا (که) یابد (و) از هر کس (که شنود) باید نوشته بیارد. آن فرستاده بعد از تفحص و نتیج بسیار برین بنده آمد و این بنده احادیث را نوشته تحفه<sup>۱</sup> درگاه ساخته است. بحکم این اشارت غیبی و قصد امتثال امر واجب الاطاعت که در باب حاضر آمدن آن طایفه بدرگاه<sup>۲</sup> علی و سلوک طریقه نصیحت و خیرخواهی صدور یافته بود، برین حال جرأت نمودم و الاچه حد و مجال آنکه کسی در سطوت این مقام و هیبت این درگاه تواند ایستاد. و عمده مقاصد و خلاصه مآرب دعا است. حق جل<sup>۳</sup> و علا کافه برایا را از خاص و عام خصوصاً زمره اهل اسلام را در ظل این دولت کبری سلطنت عظمی در کنف امن و امان و سایه رفاهیت و جمعیت از جمیع آفات و مکروهات محفوظ و مصون دارد<sup>۴</sup> بالنبی<sup>۵</sup> و آل<sup>۶</sup> الاطهار<sup>۷</sup> و الامجاد. اکنون شروع در مقصود کنیم.

(ربت یسر) بسم الله الرحمن الرحيم (و تمم بالخیر)

ابتدای سخن بنام پروردگاری که عالم و هر چه در عالم است آفریده اوست و محمد رسول الله صلى الله عليه (و آل) و سلم فرستاده و برگزیده او. مالک الملکی که عدل را سرمایه جود و پیرایه وجود ساخت و واسطه بقای [ملک و] مملکت هستی و باعث انتظام کارخانه عالم گردانید و سلاطین کاکمار و پادشاهان عالی مقدار را باین سعادت عظمی توفیق داد و بخصوص آنها که [در] مملکت هندوستان باظهار احکام اسلام و انوار ایمان رفع ظلمات کفر و طغیان نموده عالم را منور و مطهر ساختند او لنک الذین

۱- ج: یابد. ۲- ج: این طایفه. ۳- ج: خاصه. ۴- ج: جل. ۵- ج: عوام. ۶- ۷- ارب: خصوص. ۷- ۱: دارد.

۸- ج: بالنبی و آل الاطهار الامجاد؛ ب: بالنبی و آل الامجاد. ۹- ب: ج: اولیک. ۱۰- ب: اولک.

قضاوا بالحق و به بعد لون. اما بعد پروردگار عالم و پیدا کننده بنی آدم و دو ملک آفرید: دنیا و آخرت و هر یکی را کمالی<sup>۲</sup> و سعادت مناسب آن ساخت و آدمیان را در وی دولتی و سلطنتی بخشید. یکی را دولت سلطنت دنیا و آخرت داد و یکی را از هر دو محروم گردانید و دیگری را یکی دادند و دیگر. دهنده اوست و کننده او هر چه خواهد دهد و هر که را خواهد، يفعل الله ما یشاء و حکم [مایرید] و يعطی من یشاء. پس اقام آدمیان باین حساب چهار آمد.<sup>۳</sup> اما ملوک دنیا و آخرت پادشاهان عادلند که بشوکت و سلطنت و کامکاری و کامرانی و فرماندهی و حکم روانی احاطه نعمت و دولت دنیاوی نموده و بعدالت و رأفت و رعیت پروری و دادگستری و طاعت و فرمانبرداری خدا و شفقت و مهربانی بر بنده های خدا احراز اجرو ثواب آخرت نموده جامع نعمت های دنیا و آخرت و محرز کمالات ظاهری و باطن شوند و چون آفرینش نوع بنی آدم بر وجهی واقع شده که تا بر سر ایشان امیری و رئیس<sup>۴</sup> که ضبط و سیاست و اصلاح حال ایشان کند<sup>۵</sup> نباشد قوام کار عالم و انتظام مهمات بنی آدم صورت پذیرد و اگر همه ترک دنیا کنند، و گوشه نشین و خلوت گزین باشند کار و بار عالم خلل پذیرد و عمارت عالم و زندگانی روبرخانی منهد. پس ارباب دولت را باید که در مشغولی دنیا و کامرانی تدبیری کنند و طریقه بی سلوک نمایند که وجود دنیا ایشان را مضر نگردد و از تحصیل دولت و سلطنت آخرت فارغ نگرداند و محروم نسازد، علی الخصوص پادشاهان که کار و بار عالم خلایق و انتظام مهمات جمله عالم بقبضه اقتدار و اهتمام ایشان است، امر سلطنت و پادشاهی را چنان جزا

۱- ا: او ملک. ۲- ج: کمال. ۳- ج: دهنده. ۴- ج: هر چه خواهد کند و هر که را خواهد دهد. ۵- فی الاصل:

يعطی من یشاء و یمنع. ۶- ب: چهارند؛ ج: چهار آمدند. ۷- ج: عادل اند. ۸- ب: ج: زحمای.

۹- ا: امری، ب: امری. ۱۰- ج: رهبری. ۱۱- ج: اصلاح احوال. ۱۲- ا: ب: کند. ۱۳- فی الاصل: طریقه.

وتمثیت نمایند کہ وسیلہ سلطنت ملک آخرت گردد و جامع دولتین و سعادت دارین آید۔  
ذک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذوالفضل العظیم۔ <[تفصیل] > این اجمال و شرح این سخن در چند  
وصل نوشته و باللہ التوفیق۔

- وصل اول : در بیان ارکان سلطنت کہ چند است ،  
وصل دوم : در بیان تحصیل این ارکان ،  
وصل سوم : در آدابی چند کہ رعایت آن حضرات سلاطین را ، حلیہ کمال و پیرایہ جمال باد ،  
وصل چهارم : در فوایدی چند کہ معرفت آن در اجرای امور سلطنت دخل دارد ،  
وصل پنجم : در نقل حکایتی چند از سلاطین سلف در عفو و حلم و کرم و سخاوت و عدالت و  
قوت و شجاعت ۔

## فصل

۱- ج: تفصیل . ۲- ج: و باللہ التوفیق . ۳- ۱: فصل . ۴- ۱، ب: رعایت آنحضرت .....

۵- ۱: در واید چند . ۶- ج: اجراء امور .

بیت المقدس در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن  
در زمان نبوت و بعد از آن

وکیل

وکیل در امور حقوقی  
وکیل در امور حقوقی  
وکیل در امور حقوقی  
وکیل در امور حقوقی  
وکیل در امور حقوقی

وکیل در امور حقوقی

وکیل در امور حقوقی

وکیل در امور حقوقی

## وصلِ اوّل

### در بیان ارکان سلطنت

بر دانایان روزگار و دانشوران تجربه کار مخفی نماند که بنای خانه سلطنت را چهار ستون است که اگر یکی از آنها نباشد این بنا از پای در افتد و استحکام نپذیرد: یکی خزینه، دوم لشکر، سیوم اتفاق میان لشکر، چهارم عدل و ترک ظلم و ستم بر خلائق و این دهر، چهار رکن در قوت و مرتبه متفاوتند. لشکر رکنی قوی تر است از خزینه، چه اگر (فرضاً) خزینه باشد و لشکر نباشد، غرض و مقصود از سلطنت که دفع اعدای دین و دولت، و انتظام مهمان ملک و مکنیت است، حاصل نگردد. اگر لشکر باشد و خزینه نباشد این غرض حصول پذیرد و اگر هر دو باشد > (لا بد) اکمل و اتم بود (و) غرض سریعتر و تمامتر بحصول پیوندد و باز اتفاق میان لشکر رکنی است قوی تر از وجود لشکر، زیرا که اگر لشکر بسیار باشد و میان لشکر اتفاق نبود و مخالف یکدیگر باشند لشکری که کمتر باشد و میان ایشان > [اتفاق بیاورد]

۱- ا، ب: بنا، خانه. ۲- ب: سیم. ۳- ا: عدم. ۴- ا، ب: متفاوتند. ۵- ا، ب: اعدا، دین. ۶- ج: مملکت. ۷- ب: باشد مال ایشان.... ۸- ج: اتفاق نباشد و التیام بود.

و التيام بود، بر آن لشکر بسیار غالب آيند. کمی و بیشي لشکر بر اندازه اتفاق معتبر بود نه عدد، چه آنها که کم اند باری یک جماعه بی متفق اند که [پیش] منافی و مخالف با خود همراه ندارند و آنها که بسیارند اگر «هر» یک مخالف دیگری است تمامه آنها در حکم یک کس بیش نباشند<sup>۳</sup> و اگر جماعه بی مخالف هم دیگر باشد حکم جماعه بی دارند که بان جماعه منافی و مخالف همراه است و لابد یک جماعه فارغ و خالص از وجود مخالف و تشویش اغیار بهتر و کار آينده تر بود از جماعه بی که مخالف همراه داشته باشد<sup>۹</sup> و در حقیقت اگر سرداری است که هزار کس تابع اویند، اگر این هزار متفق با سردار باشند بمنزله هزار سردار باشند، چه هر که اتفاق و اتحاد دارد با کسی، حکم آن کس دارد و اگر مخالف سردار باشند گویا هزار دشمن بخود همراه دارد. اما عدل و ترک ظلم [و ستم] رکنی قوی تر است از اتفاق. اگر لشکر بسیار باشد و همه متفق بر ظلم باشند، این «بسیاری» موجب بسیاری خلل و فساد است نه اصلاح و انتظام. و لشکری که اندک باشد و همه متفق بر عدل باشند بکرم جریان عادت بر لشکر دی، «[بسیار]» که متفق بر ظلم باشند غالب آيند، اگر چه کافر باشند. و اگر چه حقیقت عدالت بر کفر جمع نشود، ان الشکر ن ظلم عظیم و کافر را عادل نتوان خواند چه عدالت عبارت است از ملازمت تقوی و مروت و رعایت توسط و اعتدال در تمامه امور دینی و دنیوی و این اعلام مرتبه دین و ایمان و کمال اوست و لیکن مراد بعدل اینجا دفع جور و ستم است از خلق و رعایت حقوق ایشان تا بر کسی ستم و بیداری نرود و حق کسی پایمال نشود. این معنی خصوصیت بدین اسلام ندارد و نوشیروان را که عادل خوانند

۱-ب: لشکر غالب بسیار آيند. ۲-۱، ج: کد. ۳-۱، ب: نباشد. ۴-۱، فی الاصل: جماعه. ۵-۱، فی الاصل:

جماعه. ۶-ج: مخالف و بیش... ۷-۱، فی الاصل: جماعه. ۸-ب: مخالفی. ۹-ج: باشند.

۱۰-۱، ب: بر ترک ظلم و ستم، بر ترک ظلم. ۱۱-ج: و گفته اند هر چند ان لشکر کافر باشند.

باین معنی است اگرچہ مسلمان نبود اما عدالت داشت . از اینجا است آنچه گفته است ۲:

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل

گرچہ بسی گذشت کہ نوشیروان نماند



۱- ا: عدالت . ۲- ب: ازین جا گفته است با آنچه گفته است ، ج: ازینجا گفته است آنچه گفته است .

تجدید کلمات بجز آنکه تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

نمانده است و در این کتاب تشبیه کلمات است و در این کتاب

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان



## وصل دوم

در طریق تحصیل این ارکان چهارگانه تا چه باید کرد که این چهارستون  
قوی و مستحکم گردند و بنای خانه سلطنت برپا بود و پاینده باشد

طریق [تحصیل] خزینہ آسودہ دلی رعیت باشد تا مطالبہای نامشروع و مکابره‌های نادرست بر  
ایشان نکنند و بارهای گران بر گردن ایشان ننهند و زیاده از آنچه در شرع قرار داده اند خراج نستانند و  
مبلغی معین که نه موافق حال باشد و سبب خرابی گردد بر ذمہ ایشان ننهند تا ایشان بفراغ مال و رفاهیت  
حال و آسودگی خاطر و جمعیت روزگار به زراعت مشغول شوند و در حاصل زمین و مال و اجبی زیادتی آرند  
و این باعث زیادتی خزینہ و آبادانی ولایت گردد و هر حال کی که یکدم در حق رعیت سهولت با ایشان  
مسامحه نماید بهتر از آن است که صدوم بغیر اوجہ شرعی از ایشان بستانند و بفقراء بخشند و داد وجود و سخاوت  
باید که بر وجه شرعی بود تا موجب رضای حق و سبب اجر و ثواب آخرت گردد. حقیقت وجود آنست  
که اموال و اسباب دنیا را در نظر ہمت اعتبار [دی] نبود و آنکہ از رعیت زیادہ بر حق واجب نستانند

- ۱- ب: محکم. ۲- ج: ۱، ج: طایقہ. ۳- ج: است. ۴- ج: مبلغ. ۵- ج: زمرہ. ۶- ب: مالواجبی. ۷- ج: زیارت. ۸- ج: زیانی. ۹- ب: بایشان. ۱۰- ج: نیفرہ جہی شرعی. ۱۱- ب: داد وجود.

اثر جود و سخاوتست و طبع زیادتی و بناحق مال طلبی از بخل و محبت دنیا بود. و بحقیقت آنچه پیش رعایا جمع کرده هم خزینه است و در وقت حاجت از ایشان قرض میتوان گرفت و در مصالح عامه مثل سبزه ثغور و گرمی انهار بر ایشان میتوان چیزی نهاد و اگر نیک در روند ذاتهای ایشان بجای شکر است. در هر سرکاری که ده هزار ده بود و از هر ده یک سوار تصور توان کرد ده هزار سوار بهم رسد زیاده را چه گوید و هر چند آسوده تر باشند بیشتر باشند چنانکه گفته است:

بارعیت صلح کن و ز جنگ خصم امین نشین

زانکه شاهنشاه عادل راعیت لشکر است

و جزیه ای که از کافران بروجی که در شرع قرار داده اند بی زور و زیادتی بستانند مثل خراج از احوال واجب است و دیگر معادن و دفاین که از زمین برآید نیز بهمین است و هر که ام حکمی دارد و مصرفی، و در کتب شریعت بیان کرده اند که آنرا چه باید کرد و بکجا باید داد و بکجا باید نهاد. پس سبب جمع خزینه آسودگی رعیت است و سبب جمع لشکر خزینه امانه ذات خزینه، بلکه صرف کردن آن بر لشکر و در حقیقت همچنانکه خزینه سبب جمع لشکر است، جمع لشکر نیز سبب خزینه است چه هر چند لشکر مجموع ترفیح بلاد بیشتر و ارتقاع ممالک و جمع خزینه زیاده تر. و اما تحصیل اتفاق میان لشکر این راه و طریق است: یکی بمحض فضل الهی و حسن طالع و زور بختی پادشاه است که حتی جل و علا بمحض رحمت و رأفت خود میان دلهما پیدا آورد [و] بایکدیگر موافقت بنشد. چنانچه پروردگار تعالی در قرآن

۱- ج: زیبایی. ۲- ج: رعایا و جمع. ۳- ج: کردی. ۴- ج: دروند. ۵- ج: صرف. ۶- ج: مجموع عمر. ۷- ج: ملخص. ۸- ا، ب: پادشاهی.

مجید با رسول خود صلی اللہ علیہ [وآلہ] وسلم، خطاب [میکند] : ولو انفقتم ما فی الارض جمیعاً ما  
الفت بین قلوبہم ولكن اللہ الفت بینہم . میفرماید : ای محمد ای حبیب من وای برگزیده من این الفت  
و محبت که [من]، یاران ترا و امت ترا یکدیگر داده ام و جوهر اتفاق و ائتلاف در دلمای ایشان ود  
نموده ام ، تو ندانی که از تست . اگر ترا بتو میگذاشتم و تدبیر کار تو بدست تو میدادم تو اگر [دو خدا] خزینه های  
عالم را صرف میکردی ، پیدا کردن الفت میان دلمای ایشان نمی توانستی ولی این کار من است و  
من الفت داده ام و بهم پیوسته ام دلمای ایشان را تا چنان شده که گویا یکذاتند و بر قلع و قمع  
آثار کفر و ضلالت همه متفق . ائتلاف و اتفاق صحابه رضوان اللہ علیہم در حضرت رسالت صلی اللہ  
علیہ وسلم چه توان گفت که در چه مرتبه بود ؟ در حدیث آمده است : ہم ید علی من سواہم مسلمانان در  
اتفاق و التیام و اتحاد میان یکدیگر مشابہ یک دست اند که چون دست بجنبند همه اجزای وی بجنبند  
و مخالفت در اجزای دست در جنبش متصور نباشد و بحقیقت باعث این اتحاد و اتفاق آن  
بود که جهت جامع میان ایشان باعث دین بود و دین یکی است و بواعث و دوائی که مختلف افتد  
از محبت نفس و دنیا بود و چون از ایشان بواعث و دوائی نفس و دنیا رفته و تابع دین شده بود  
هر چه از کارهای دنیا هم میکردند برای دین میکردند و قدم از این دایره بیرون نمی نهادند . مقصود ایشان  
یکی بود و منظور یکی . دوائی و بیگانگی چه باشد و بعد از ایشان نیز چون همان دین است و همان ملت  
و همان شریعت آنچه مقصود و منظور «پیشینیان بود منظور» پسینیان نیز باید که همان باشد . پیغمبر را

۱- ا: دلمای دلمای . ۲- ج : شده است . ۳- ا: ضلال است . ۴- ج : مشابہ .

۵- ج : است .

صلی اللہ علیہ [و آله] وسلم برای آن نیا فریده بودند که دایم در دنیا باشد و کامرانی کند. دینی و شریعتی نهاد و امتیازاً آموخت و در گذشت. پادشاهان که خلفای ایشانند باید که همان را نگاهدارند و بدان کار کنند تا هم از دولت دنیا محفوظ شوند و هم از سعادت آخرت نامحروم. طریق دوم در تحصیل اتفاق و ائتلاف لشکر آنست که لشکر و سرداران لشکر را این علم بود که انقیاد و اطاعت امیر را در دشواری و آسانی از جمله ارکان دین است و مخالفت ایشان از جمله کجایر و باعث فتنه و فساد دین و دنیا.

آنها که خواص درگه تکریمند

دہشت زدگان عالم تکریمند

نومید مشوکہ رحمت حق عام است

مغرور مشوکہ خاصگان درہینند

و سببی دیگر برای اتفاق لشکر در انقیاد و اطاعت بیم و امید ایشان است از حضرت پادشاه، چه راه امن سلامت در میان خوف و جبارود و اگر یکی از این هر دو نباشد سلوک طریقه اطاعت مقصود نبود. هر دو باید تا کار درست آید. اگر همه بیم بود، نفرت آورد و محبت ننماید. و اگر همه امید آید اعتماد «دو» دوستی زاید. پادشاه باید که در ترسانیدن و خشم آوردن و امید و ارسا ختن و مهربانی نمودن طریقه اعتدال و توسط درکار دارد و از دایره اقتصاد و احتیاط بیرون نرود چنانکہ گفته است:

۱- ج: ا. متانرا. ۲- ج: مخلوض. ۳- ج: سردان. ۴- ب: امر. ۵- برکان. ۶- ب: دتیا.

۷- ا، ب: و. ۸- ج: سکوک. ۹- ج: و ہر دو. ۱۰- ب: سستی. ۱۱- ب: اعتماد.

۱۲- ج: چنانچہ.

بفرمانبران بر، شہِ وادگر  
پدروارخشم آورد بر پسر

گمش میزند تا شود دروناک  
گهی میکند آتش از دید پاک

درشتی و نرمی بهم در بہست<sup>۲</sup>  
چو رگزن کہ جراح<sup>۱</sup> «(۹)» مرہم<sup>۳</sup>

اما طریق تحصیل عدل آن است کہ کارها موافق حکم شریعت کنند و قول علمای متدین کہ از علت جلیہ اندوزی و فتنہ انگیزی مبری باشند کار بندند و شیر پادشاہان عادل را در نظر دارند و حکایات و اخبار ایشان استماع نمایند و عقل را موافق شرع و ہوا را تابع دین گردانند.

بہ بی حکم شرع آب خوردن خطاست

و اگر خون بفتوی بریزی رواست

و مدار کار سلطنت و بقای دولت و شوکت بر سہ چیز است: آسودگی رعیت و رفاہیت لشکر و

تعظیم علماء، و خلاصہ ہمہ عدل و ترک ظلم و ستم است و باللہ التوفیق<sup>۵</sup>.



۱- فی الاصل: گسی. ۲- فی الاصل: بہ است. ۳- فی الاصل: بہ است. ۴- ج: اخبارات. ۵- ج: وباللہ التوفیق.

الحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا  
 الذي كنا لنهتدي لولا  
 ما أرسلنا من قبلك  
 من المرسلين  
 انزلنا القرآن  
 بالقرآن الكريم  
 الذي هو الهدى والرحمة  
 المبينة للذين هموا  
 على صراط مستقيم  
 انزلنا القرآن  
 بالقرآن الكريم  
 الذي هو الهدى والرحمة  
 المبينة للذين هموا  
 على صراط مستقيم

انزلنا القرآن  
 بالقرآن الكريم  
 الذي هو الهدى والرحمة  
 المبينة للذين هموا  
 على صراط مستقيم  
 انزلنا القرآن  
 بالقرآن الكريم  
 الذي هو الهدى والرحمة  
 المبينة للذين هموا  
 على صراط مستقيم

انزلنا القرآن  
 بالقرآن الكريم  
 الذي هو الهدى والرحمة  
 المبينة للذين هموا  
 على صراط مستقيم

## وہل سیوم

در آدابی کہ رعایت آن جلیہ جمال پادشاہی و طراز  
کسوت سلطنت > [است]

گفته اند : پادشاہ باید کہ [در] قوت و زور بازو بر ہمہ فایق و از ہمہ ممتاز باشد تا چنانکہ کمان  
او دس، نتواند کشید و سر پنجه (باقوت) او [کسی نتواند پیچید تا قوت او] در جہاد و مبارزت در مرتبہ  
اعلیٰ باشد و ہیبت و قوت او در دلمای خلایق اثر کند و تحصیل قوت بدن را اسبابست : یکی آنکہ  
وقت سحر چنانچہ پہلوانان زور کنند و ورزش نمایند ممارست کنند و ورزش نمایند و گفته اند کہ این  
زور کردن و ورزش نمودن در حق سلطان افضل است از تہجد گزاردن چون مقرون بہ نیت جہاد  
بود و سبب دیگر برای قوت بدن مداومت و اعتیاد است بہ شکار کردن و اسب دوآیندن و تیر انداز  
و چوگان باختن و امثال آن چنانکہ گفته است :

بکشتی و نجیر و آماج و گوی      دلاور شود مرد پر خاش جوی  
بگر ما بہ پرورده عیش و ناز      بترسد چو بیند در جنگ باز

۱- ب؛ پادشاہ را. ۲- ج؛ تا چنان باشد کہ. ۳- ا؛ روز. ۴- ا؛ روز. ۵- ا، ب؛ گزاردن.

و قوی ترین اسباب در تحصیل قوت بدن قلت جماع و صحبت کم کردن بعورات است زیرا که جماع مضرترین چیزهاست به قوت بدن تا جز در ماهی و هفتگی و چند روز در میان واقع نشود و ادمان خمر و افراط شراب خوردن نیز از همین باب است و مفضی بعلل امراضی که علاج آن از حیث عادت بیرون بود. نعوذ بالله من ذلک و چون مدارک سلطنت و ریاست و فرمان دهی و حکمرانی بر قوت عقل و هوشیاری و بیداری و احتیاط و احتیاس و اعتدال است لابد آنچه منافی این صفات بود منافی امر سلطنت باشد و پادشاه باید که شجاع و مردانه ترین مردم باشد [۱]، اگر چه شجاعت و جبن از اخلاق جبلی و صفات غریزی است که کسب و اختیار را در آن مدخلی نیست و لیکن با وجود آن ورزش و ممارست بدر آمدن در معارک و ممالک و صحبت داشتن با دلیران و شجاعان بی تأثیری در وجود شجاعت و از دیاد آن نخواهد بود و از آن چیزهایی که ممد و باعث بر شجاعت بود علم و یقین شخص است باین نکته که حال آدمی ازین دو روز خالی نیست.

دو روز حذر کردن از مرگ روان نیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

روزی که قضا باشد کوشش نکند سود

روزی که قضا نیست در مرگ روان نیست

بگردد که در روی مرگ وی تقدیر کرده اند درین روز اگر هزار جیله کند جان سلامت نبرد و روز دیگر

۱- ج: بالله. ۲- ج: از یاد. ۳- ب: ج: چیزهای. ۴- ا: دور. ۵- ب: مرگ نباشد.



که مرگ وی ننوشته اند و در این روز اگر شمشیرها بر سرش ببارد و در آتش افتد نمیرد و این معنی از نص قرآن معلوم میشود قوله تعالی : اذا جاء اجلهم فلا یتأخرون ساعة ولا یتقدمون و نیز زندگانی دنیا و حیات مستعار در مقابل ملک جاودانی و نعیم دارالقرار<sup>۳</sup> زیبایی نکند و پروردگار عالم در قرآن مجید وعده کرده که هر که در راه خدا و تائید و تقویت دین جان بازی کند او را ملک جاودانی و حیات ابدی بخشیم. سودای سودمندتر از این چه خواهد بود.

جان بجان ده و گرنه از تو بتاند اجل

هم تو منصف باش آخر آن نکویا این نکو

و گفته اند که نشان شجاعت آن است (که) پرسد دشمن کجاست و پرسد که چند است و پادشاه باید که از همه سخی تر و جواد تر باشد و معنی جود و سخاوت «انه» آنست که اسراف کند و تفضیح مال در غیر مصارف نماید بلکه خزینه را از لشکر دریغ ندارد و بیت المال را در دست خود امانت شمارد و در وجوهی که در شرع تعیین کرده اند صرف نماید و گفته اند «هنزی» که تمامه عیبها را بپوشد سخاوتست و عیبی که همه هنرها را بپوشد بخل :

هنر سخاست و گر جمله دست افزارند

اگر ترا بهر انگشت خویش صد هنر است

و یکی از آداب پادشاهان آن است که از احوال و اخبار مملکت و امراء و عمده داران و رعایا

۱-ج: لا. ۲-ج: جاویدانی. ۳-۱: ذالقرار. ۴-ا، ب: و اگر نه. ۵-ج: وجوی.

۶-فی الاصل: افزارند.

خبردار باشد<sup>۱</sup> [۹] بعضی از پادشاہان را گویند کہ تغییر لباس داده و بوضع فقراء و احاد الناس در آمدہ بشہا در شہر می گشتہ اند و تفحص احوال خلق و حقیقت حال خود و وزراء و عمدہ داران خود از زبان خلق می نمودند تا خلق در حق ایشان و حق عمدہ داران ایشان چہ میگویند بلکہ حکم آنکہ گفتہ اند زبان خلق ترجمان قلم تقدیر الہی است احوال آئندہ و مال و عاقبت کار را نیز از انوای ایشان تفرس می نمودند و اگر این قدر نتوانند کرد از مردم دیدار صادق القول کہ از شایبہ غرض و جہالت و عداوت مبرا باشند تحقیق نمایند و لیکن بہ تجسس احوال درون خانہ مردم و استقصاء در آن در شرع جایز نبود و یکی از آداب این است کہ در جانی خبندہ کہ اگر مظلومی نیم شب فریادی کند بگوش ہوش ایشان برسد.

چنان خسب کاید فغانت بگوش اگر داد خواهی بر آرد خردش  
 تو خفته خاک در حرم نیمروز غریب از برون گو بگر ما بسوز  
 [۱۰] بعضی از سلاطین زنجیری ساختند کہ یک سر روی بغرور و خوابگاہ ایشان پیوستہ بودی و سر دیگر بیرون تا اگر مظلومی و داد خواهی و [صاحب] حاجتی آمدی زنجیر بجنبانیدی و از حال خود آگاہ ساختی. دیگر از احوال امیران [آنست کہ از احوال اسیران] فارغ و غافل نباشند و بعد از ہر دو سہ روز از احوال مجوسان و زندانیان خبری گیرند تا ہر کہ [لا یق ادب] [۱۱] سیاست بنقد او را ادب سیاست کنند و ہر کہ بیگناہ باشد یا لایق عفو بود از بند برآرد و عفو کنند و بالجملہ پادشاہی بار خلق بر خود نہادن و ترک

۱- فی الاصل: باشد. ۲- ج: تغیر. ۳- ج: حقیقت حال خود را احوال و وزراء و عمدہ داران خود... ۴- ج: آید.

۵- ج: مجوسیان. ۶- ج: با جملہ. ۷- ج: بادشاہ. ۸- ج: نہادند.

راحت و آسایشِ خود دادن و در بند آسایشِ خلق بودن است .

گو سپند از برای چوپان نیست

بلکہ چوپان برای خدمتِ اوست

و بہترین آدابِ سلطان و نافع ترین آئینہ بخلقِ خدا علم و صفحہ و عفو است زیرا کہ قدرتِ ایشان بر

کمال است و بطشِ ایشان شدید و شفاعت و اعتذار در حضرتِ ایشان عمیر مگر خود بہ آبِ رحم و عفو اطفائی

نایرہ غضب بنمایند و اگر نہ [کار] مشکل است .



۱- ج: بلک . ۲- ج: خدمت . ۳- ب: مہتری ، ج: مہترین . ۴- ا: اقرین ، ب: احقرین . ۵- ج: صفحہ .

۶- ج: زیراک . ۷- ج: علم .

الحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله

الحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله

الحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله

الحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله  
 والحمد لله رب العالمين  
 الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا  
 أن هدانا الله

## وصل چهارم

در ذکر فوایدی که معرفت آن در اجزای اموری سلطنت

دخل دارد

فایده: بزرگان فرموده اند که تمامه خلایق محتاجند به عقل و عقل محتاجست به تجربه و تجارب «در»<sup>۱</sup>، روزگاری دراز باید و عمری طویل و فراخ وقت و جمعیت خاطر. پس دانایان روزگار چون دیدند که مدت عمر مستعار بان و فانیکنند چاره‌ی<sup>۲</sup> اینگنجد و تدبیری<sup>۳</sup> ساختند که جبر این نقصان و تلافی این حرمان کنند پس اخبار ملوک و سلاطین (۹) احوال امراء و وزراء و کلمات علماء و حکماء (۱۰) کتب و تاریخ نامها ثبت کردند و قصص و تواریخ گذشتگان بجهت نفع آیندگان و تنبیه غافلان در قیام کتابت آورده عبرت نامی برای خلق و دستور العملی برای امراء و سلاطین بر صفحه روزگار گذاشتند تا آنچه در مدت عمر طویل و بعد از ازنگار سفرهای دور (۹) و راز و باصناف خلایق صحبت داشتند و افعال و اعمال ایشان را بسنجند، از خواص روزگار خاصیت‌های زمانه و اهل آن (۱۰) از تجارب و اختیار حاصل نشود در اندک مدتی بحصول انجامد. عاقل باید که از نصیبت عبرت و خبرت محروم نماند و برای خود و احوال خود میزانی نهد. خلاصه فواید که اهل

۱- ب: عقل محتاجست و به تجربه. ۲- ج: دیدن. ۳- فی الاصل: چاره. ۴- ج: تدبیر.  
۵- ج: کنند. ۶- ج: کردن. ۷- فی الاصل: عبرت نامه. ۸- ب: آیندگان. ۹- ا. ب: گذاشته. ۱۰- ج: ۹.

دولت و سلطنت را از آن استنباط باید کرد و تحصیل باید نمود سه چیز است: اول نظر در آنکه چه کار کردند که بدولت و سلطنت رسیدند و چه بود که باعث بقای دولت و انتظام ممالک سلطنت ایشان شد و چه شد که موجب زوال (و) اختلال [آن] گردید. و این علم و دانش سلاطین را بس است دیگر حاجت نیست. فایده: گفته اند که سبب زوال ملک در اغلب سه چیز است: پوشیدن اخبار از پادشاه، تربیت کردن مردم فرمایند و ظلم عمال. و گفته اند هفت طایفه را بنحو راه نباید داد و مقرب درگاه ساخت: حسود و بخیل و فرمایند و غیبت گرو دروغ گوئی حق ناشناس و پریشان گوئی.

فایده: گفته اند که لشکریان حکم زراعت دارند که آنرا (از) گیاه ناجنس پاک باید کرد تا بروسد. پس شجاعانرا از بیدلان پاک کنند و جدا سازند تا کاری توانند کرد که صحبت جهان مرشجان را ضرر دارد. فایده: گفته اند که معیشت بالشکر بطریق اعتدال نمایند و طریقه عدالت و سویت جاری دارند که افزای و تفریط و تفاوت های بی جهت مضر و موجب بغض و عداوت بود.

فایده: گفته اند که پادشاهان را باید که روز بکار مردم مشغول باشند و شب بکار خود یعنی عبادت و مناجات و تضرع بدگاه رب الارباب و درخواست آنکه بار این عالم که بر ذمه تعدد ایشان نهاده است، بک گرداند و آسان سازد تا کسی را برگردن مظلوم مظلوم و وبال نباشد چنانکه گفته است

کمر بسته گردن کشان بر درت تو بر آستان عبادت سرت

۱- ج: تحصیل باید کرد و تحصیل باید نمود. ۲- ج: خبر. ۳- ج: رسیدن. ۴- ب: ملکه. ۵- ا: عیب گوئی، ب: غیبت گوئی. ۶- ج: پاک کنند. ۷- ج: جهان. ۸- ا، ج: شجاع. ۹- ج: رالارباب. ۱۰- ج: این بار عالم. ۱۱- ج: بزمه. ۱۲- ج: کردن مظلوم و وبال نباشد. ۱۳- ج: چنانچه.

بدرگاه فرمانده ذوالجلال  
 دعاکن بشب چون گدایان بسوز  
 چه در ویش پیش تو انگر بنال  
 اگر میکنی پادشاهی بروز  
 که پروردگارا تو انگر تونی ،  
 توانا و درویش پرور تونی  
 تو بر خیر و نیکی هم دسترس  
 و گرنه چه خیر آید از من بکس  
 چه بر خیزد از دست کردار من  
 مگر دست لطف شود یار من  
 فایده : شجاعت بشا به تیغ تیز است و رای بمنزل دست قوی کار فرمای تیغ دست است هرگز  
 دست بی تیغ باشد کاری > [تواند کرد اما از تیغ اگر دست نباشد کاری] < نیاید و اگر برود بود نور علی نور.

دو تن پرور ای شاه کشور گشای

یکی اهل رزم دو، دگر اهل رای

\*\*\*

بشمیری یکی یاره توان کشت

برای لشکر را بشکند پشت

فایده : گفته اند که ایلی زبان پادشاه است و حالت هر پادشاه از حالت ایلی وی معلوم توان کرد.  
 پس ایلی مردی [حکیم] سخن ور، فصیح، نیکو روی، صاحب جو، بزرگ همت باید تا آبروی صاحب خود را نیز  
 و بهر کس که رسول بفرستند مناسب حال آن کس باید فرستاد.

رسول توانا، توانا فرست  
 بدانام از جنس وانا فرست

۱- ا.ب: برای. ۲- ج: زنان. ۳- ا: مردی و. ۴- ا.ب: سخن ور و فصیح. ۵- ج: بدانیم.

فایده: گفته اند که هر یک از ملازمان را بهمی<sup>۱</sup> خاص که مناسب وی باشد نامزد باید ساخت و بیک کس مهمات متعدده نباید فرمود که خدمتکاران<sup>۲</sup> دیگر غیرت<sup>۳</sup> برند و بچند کس یک مهم نفرمایند که چون شرکت پیدا آید عمل بر مراد<sup>۴</sup> ساخته نگردد و اگر هر دو یار و موافق<sup>۵</sup> باشند خیانت بوجود آید و اگر مخالف یکدیگر شوند کار از انتظام افتد.

فایده: اگر یکی از خدمتکاران سخن بی محل گوید بدان گوش نباید نهاد و کسی را که بسیار نیاز موده اند معتمد نباید ساخت و سر خود با وی در میان نباید آورد و چون ملازمان در گاه را با یکدیگر شکی<sup>۶</sup> در غبطی باشند سخن یکی را در حق دیگری<sup>۷</sup> استماع نباید کرد و همه را بر دوستی و الفت و اتفاق ترغیب باید نمود که رکن اصلی موافقت است در ملازمان و مقربان.

فایده: گفته اند که مهری و شفقتی که پنج کس راست غیر ایشان را نباشد: اول رحمت خدای جل و علا بر بنده، دوم مهر پیغمبر بر امت، سوم شفقت پادشاه بر رعیت، چهارم مهر مادر و پدر بر فرزند، پنجم غیرت شیخ بر مرید.

فایده: گفته اند دین و ملک تو امانند. خاصیت تو امان آن است که احوال وجود هر یک بدگری وابسته بود اگر یکی مرخص شد دیگری نیز مرخص شود، و اگر یکی تندرست دیگری نیز تندرست بود. همچنین در نقصان دین، نقصان پادشاهی بود، و در نقصان پادشاهی نقصان دین (و در کمال دین کمال پادشاهی).

۱- ج: مهسی. ۲- خدمتکارا. ۳- عبرت. ۴- بر مراد او. ۵- یار موافق. ۶- ج: دیگر. ۷- ج: و جل. ۸- ب: سیم. ۹- ج: مهر. ۱۰- ب: مملکت. ۱۱- ب: مرخص شد و بدگری. ۱۲- ج: دیگر.



پادشاہی [لوہا] و در کمال پادشاہی کمال دین .

فایده : گفته اند کہ روح پادشاہ است و تن رعیت و فرمانبرداری او . پس ہر کہ بر ذات خود نتواند عدالت و رزید و سیاست فرمود بر دیگران چگونه تواند . چنانکہ شناور چون خود غرق گردد و دیگر را نتواند رها نماید .

فایده : گفته اند کہ عاقل چون سنگ و آہن جمع شدہ بیند تصور آتش کند و نادان تا آتش در میان نیفتد ضرر آن تصور نکند یعنی علاج و افعہ پیش از وقوع آن باید کرد و در تدارک آن دکوشید .  
فایده : آورده اند کہ پادشاہی وزیر را گفت : ابلہ ترین مردمان کیست ؟ گفت : شخصی را دیدم کہ بر شاخ درختی نشسته بن شاخ می برید . ابلہ تر از این کسی دیگر نخواہد بود . چکیمی نشسته بود ، گفت : ازین ابلہ تر آن بود کہ بیخ را برد یعنی بر رعیت ظلم کند .

رعیت چو بیخ است «و» سلطان و درخت

و درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

فایده : گفته اند کہ بہترین لباسها پادشاہان رازرہ است و بہترین تاجها خود و [بہترین بازیہا معرکہ] ، و بہترین رقصها حرکت مبارزان و بہترین شرابها خون دشمن و بہترین آوازها صیلا سپان و بہترین شکارها صید کردن دل رعیت و بہترین بندہا بندہ احسان کہ بر ہمہ اعضاء است .

۱- روح پادشاہ تن است و تن ... ۲- ج : چنانکہ شناور خون خود غرق گردد ...

۳- ۱ : سر . ۴- ج : شاخ بن . ۵- ۱ : ج : ابلہ ترین . ۶- ۱ : ج : برد . ۷- ب : لباسا بر .

۸- ب : تاجا بر .

فایده : گفته اند که سر لشکر را دلی باید که در وی زُحصلت بهایم باشد. غیرت وی بر ملک چون  
غیرت خروس و شفقت وی بر رعیت و زیر دستان چون شفقت ماکیان بر جواهرها و شجاعت  
وی چون شجاعت شیر و غارت وی چون غارت گرگ و حمله وی چون حمله خوک و صبر وی بر جراحت  
چون صبر سگ و حراست وی در کارها چون حراست کلنگ و مکر و حیل وی چون مکر و حیل روباه و  
هشیاری وی چون هشیاری زاع.

فایده : پادشاهی از روشی نصیحت طلبیده گفت : بدانکه از دنیا با خرت نیکی برند یا بدی. اکنون تو  
مخیری<sup>۳</sup>. این یک کلمه در باب نصیحت بس است.



## صلیٰ پنجم

در حکایتی چند از سلاطین سلف در عدل و عفو  
و علم و کرم و احسان و قوت و شجاعت

حکایت : آورده اند که نجاشی ملک حبشه بادشاه عادل و از سعادت مندان دنیا و آخرت بود.  
در زمان ظهور نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پادشاهی حبشه داشت با آنحضرت سابقه علمی که از توریبت و  
انجیل حاصل کرده بود بشرف ایمان مشرف شده طریقه بندگی و اعتقاد به آنحضرت و اصحاب کرام وی صلی الله  
علیه و آله] و سلم سلوک می نمود و هدایای فرستاد و صحابه رضوان الله علیهم هجرت نموده نزد وی می رفتند.  
ملک حبشه از آن پدر وی بود و پدرش را جزوی پسر [دی] و دیگر بنود و پدر وی را برادری بود که دو اوزده پسر  
داشت. اهل حبشه به این اندیشه که چون پدر نجاشی جز نجاشی پسر نیارد و برادری را دو اوزده پسر است  
اگر میرد ملک بفرزندان (او) افتد و میراث از یکدیگر برند و ملک حبشه بدست بیگانه نیفتد. پدر نجاشی  
را کشتند و برادرش را بر سر بر سلطنت نشانند چون پسران پادشاه همه ناقابل بودند عم نجاشی هم نجاشی را  
مقرب خود گردانید و خدمت فرمود بزرگان حبشه اتفاق کردند و بر عم نجاشی رفتند و گفتند که ما (پدر) نجاشی کشتیم

و ترا بجای وی پادشاه ساختیم اکنون تو اورا صاحبِ رأی و معتمد خود گرد ایندی لابد وی در مقام انتقام پدید آمده مارا بکشد اکنون تا تو اورا نکشی مارا دل فارغ و خاطر جمع دست ندهد عم نجاشی گفت ای قوم روا نباشد که دیروز پیروی را کشتیم و امروز اورا بکشیم. من شمارا دستوری دادم تا اورا بدست بازرگانان بفروشد که از حدود جسته اورا بیرون برد اهل جسته نجاشی «در»، بشش صد دم بدست بازرگانان بفروختند. بازرگانان عزیمت [سفر] بخود درست کرده و برشتی نشسته میخواست که از جسته بیرون رود ناگاہ ابری و بارانی پدید آمد بیرون آمدن بازرگانان در توقف و تعویق افتاد. عم نجاشی که پادشاه بود بسیر و تماشا بیرون آمده بود ناگاہ صاعقه از آسمان بجست و بروی بزد و اورا بسوخت. مردم جسته چون در پیران وی قابلیت پادشاهی ندیدند بحکم ضرورت نجاشی را از کشتی بازرگان بر آورده بر تخت سلطنت نشانند و تاج شاهی بر سرش نهادند. بازرگانان بطلب زر خویش نزد ایشان آمدند. ادای زر در تاخیر می انداختند. بازرگانان (به) تظلم نزد پادشاه آمد و گفت دیروز غلامی به شش صد دم بمن فروختند. شب غلام را از من کشیده بردند. زر بازرگانان میدهند و نه غلام را تسلیم من میکنند. نجاشی گفت زر اورا باز دید یا غلام را باز سپارید اگر چه این ساعت بر تخت پادشاهی باشد چون از نجاشی این را شنیدند زر بازرگانان داده باز گردانیدند. اول چیزی که در قوت عدل و صلابت از نجاشی دیدند این بود که حکم كُلُّوْا قَوَّامِيْنَ بِالْحَقِّ شَمَاءَ لِلّٰهِ وَاَوْعٰى اَنْفُسِكُمْ بظهور آورد. زیادہ برین چه باشد.

حکایت: عمر و لیث پادشاهی بود زشت خوبیت و دو سال پادشاهی کرد و بر خراسان و عراق و فارس و کرمان و سیستان و قمتان و مازندران مستولی شد و با معتمد بالله خلیفہ طریقه مخالف

۱- ج: بازرگانان. ۲- ا: آید. ۳- ا: رز. ۴- ج: وی روز. ۵- ج: چون نجاشی این را بگفت زر بازرگان داده...

۶- فی الاصل: قومین. ۷- ج: بظهور. ۸- ج: و زیادہ...

می سپرد. خلیفہ اسماعیل سامانی را با دوازده ہزار مرد بجنگ وی فرستاد. چون گذر وی بر شہر ہرات افتاد در کوچہ آن گذر گاہ باغی بود کہ در خان پر سیب داشت. اسماعیل غلامی را منہان برگماشت تا خود کسی از آن سیب ها تصرف خواہد کرد یا نہ. تمامہ لشکر بر آن بگذشتند و یک سیبی از آن تصرف نکردند. اسماعیل مشاہدہ عدالت و سیاست خود در لشکر و اتفاق ایشان بر آن خدا را شکر گفت و امید در فتح و ظفر بست. عمر لیث با ہشتاد ہزار مرد آراستہ پیش آمد. چون فریقین صف آراستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمر «ولیت» تندی کرد و عنان اختیار از دست وی در رلوہ او را در میان لشکر اسماعیل سامانی آورد و بی آنکہ جنگ اتفاق افتد گرفتار آمد و لشکر وی بباغکِ طبل منہم شدند. عمر لیث را در خیمہ خود محبوس داشتند ناگاہ یکی از فرزانان او از آنجا بگذشت. عمر او را بخواند و گفت برای من طعامی <sup>۳</sup> طیار کن فراش پارہ گوشت <sup>۵</sup> بہم رسانید و در دیگی انداخت و خود بطلب حواجج رفت. سگی آمد سر بدیگ در کرد و بتجیل بیرون آورد. حلقہ [دیگ <sup>۶</sup>] در گردش افتاد میدوید و دیگر را ہر سو میبرد. عمر چون آن حال بدید بنخندید گفت سبحان اللہ (ہم) امروز امیر مطبخ من شکایت میکرد کہ اسباب مطبخ (را) سیصد شتر بدشواری میریز ز ہارہ باید کرد. شبانگاہ مشاہدہ میکنم آنقدر موجود کردند کہ سگی با سانی میبرد. تعز من تشاہد تل من تشاد. دو سال عمر در حبس معتقد بود و خوردنی بومی ندادند تا از عذاب <sup>۹</sup> گرسنگی برود. (سبحان اللہ) آنکہ سیصد شتر بار طعام او را بر نمی توانست برداشت از گرسنگی جان داد

ای کہ از چرخ ایمنی ز ہزار تیکہ بر آب کرده ای ہشدار

۱-۱: اسماعیل. ۲-ب: شد. ۳-ا، ب: طعام. ۴-ب: تیار. ۵-ا، ب: گوشت پارہ. ۶-ج: دیگی. ۷-ب: میدوید دیگر را. ۸-ج: شب هنگام. ۹-ب: عدالت. ۱۰-ج: دادی.

حکایت : درویشی بر در خلیفہ المعتمد باللہ محمد بن ہارون الرشید آمد و حاجب را گفت خلیفہ را بگو (تا) صد ہزار درہم بمن بدهد<sup>۲</sup>۔ حاجب بخندید۔ درویش گفت : برچہ خریدی ؟ از من طلب و بر تو رسانیدن و بر امیر المؤمنین شنیدن و بر خداوند تعالی آسان گردانیدن ۔ حاجب این سخن بخلیفہ رسانید خلیفہ بعد از تامل بسیار گفت [ کہ ] آنچه میخواہد [ بدهید ] کہ او طلب کرد و تو ابلاغ کردی و من شنیدم ۔ نشاید کہ تقصیری بجانب خدا عاید گردد و چون مال بدرویش آوردند قبول نکرد ، گفتند : طلب رو با ہم مناسبتی ندارد ۔ گفت : دوش با خدا در مناجات بودم گفتم : خداوند کسانی را حاکم بنماید کہ لایق [ آن ] منصب نیستند ۔ هاتف آواز داد برو آنرا بیازمای تا حقیقت حال معلوم تو گردد و چون این سخن را بخلیفہ رسانیدند ، فرمود تا آن مال دو چند کردہ تصدق بر فقرا ، کنند بشکرانہ آنکہ خدای تعالی پیش آن درویش مرا نجل نکردانید (۵) ۔

حکایت : جماعتی بنزد نظام الملک عرضہ داشتند کہ یکی از مالداران در گذشتہ است و جز یک خواہر زادہ وارثی دیگر ندارد و مال بسیار از او ماندہ است ۔ در بیت المال باید نہاد نظام الملک این معنی بہ فرصت بر ملکشاہ<sup>۹</sup> ( عرضہ داشت ۔ پیچ جواب نیافت تا سہ کرت گفت ۔ پس ملکشاہ ) فرمود : فردا جواب گویم ۔ روز دیگر بشکار [ بر ] آمد و نظام الملک از حرص توفیر بیت المال در عقب ملک شاہ رفت ۔ چون از شکار گاہ بازگشت ، گذر بر [ بازار ] لشکرافشاہ یکی از خواص را فرمود تا طعامی بخرد<sup>۱۳</sup> و بیاورد ( و ) تمامہ

۱- ج : المتظم باللہ . ۲- ا ب : دھد . ۳- ج : کرد . ۴- ا ب : مناسبت . ۵- ج : آن . ۶- ب : رسانید .

۷- ب : در گذشتہ . ۸- ا ب : وارث دیگر . ۹- ج : ملکشاہ . ۱۰- ب : عرضہ داشت . ۱۱- ب : گفت .

۱۲- ب : نافرمود ، ج : افرمود . ۱۳- ج : بخورد .

ملوک و امراء را کہ در خدمت<sup>۱</sup> [حاضر]، بودند بنشانند و بخورد<sup>۲</sup> و همه را کفایت کرد. روی بہ نظام الملک کرد و گفت بندہ ضعیف چون ملکشاہ و وزیر ی چون تو نظام الملک و پنجاہ کس دیگر و ملوک و امراء بچارہ نیم دانگ<sup>۳</sup> سیر شدہ دیگر در مال<sup>۴</sup> یتیمان حرص کردن بی مروتی و بی انصافی باشد.

حکایت : آورده اند کہ ملکشاہ بن الب ارسلان قومی بشکار رفتہ و از لشکر جدا افتادہ بود گر شکی بروی غالب آمد مردی را دید کہ کشت خود را آب میداد گفت : اسی روستائی پیچ نان داری؟ گفت : دارم امانہ برای تو . [سلطان گفت : یاوہ مگو ای، نان بدہ . روستائی گفت : یاوہ تو میگوئی کہ پیچ<sup>۵</sup> حقی میگوئی نان بدہ] سلطان دانست کہ مردی دلیر و با تہور است کار روی از کمر بگشاہ و گفت : این را بگیر و مرانانی چند بدہ . روستائی گفت : کارو بدوکان طباخ بر کہ او را توانی دریافت من چون از کشت دور شدم دیگر مرا کجا خواہی یافت ؟ سلطان گفت این کار را ترا بخشیدم . گفت : پیچ بہ از آن نباشد کہ مرا بہ بخش و دست از من ہداری . ملکشاہ خواست برود روستائی بدوید عنان سلطان گرفت و پوسہ بر رکاب مبارک او داد (و) گفت : معذوم وار کہ طیبت کردم . بزرگان گفتند بزلہ و طیبت اگر بر پد و مادر آید نکوئی طبع را شکنجہ کردہ باشی . پس سلطان را فرود آورد و ما حضری کہ داشت پیش آورد و برہ شیرست را کباب (می) کرد و حکایات مضحک میگفت و سلطان را می خندانید چند آنکہ لشکر سلطان رسید . روستائی دانست کہ او سلطان است سرفرود آورد و بکار خود خویش بود . چون سلطان طعام

۱- ح : خدمت . ۲- ج : کہ ہمہ ... ۳- ب : دانگہ . ۴- ا : حال یتیمان . ۵- ا : کہ کہ .

۶- ج : کہ بی پیچ حقی . ۷- ا : ار . ۸- ا : ب : آید و نکوئی ....

خورد و سوار شد، فرمود: باید کہ بدرگاہ مابیانی تاحق صیافت تو بگذارم. روستائی گفت، مادر سائیلطان  
جهان آسوده ایم و اینقدر خدمت را نشاید کہ کسی مکافات و مجازات آن طلبد و ما را عادت زرفتن است  
کہ از همان مزد ستانیم. سلطان را این سخن او بغایت خوش آمد. بعد از آن سلطان بسیار انتظار کرد  
>> (۹) روستائی ہرگز بخدست او نیامد. سلطان جماعتی را برگماشت تا از وی پرسند کہ وقتی سلطان  
مہمان تو بودہ است ہا با ہیچکس نگفت. سلطان را از ہمت آن مرد عجب آمد فرمود تا آن دہ را بخرید  
و بر اولاد او وقف کردند.

حکایت: اسحق بن ابراہیم موصلی گوید کہ روزی در خدمت امیر المؤمنین معتمد بودم<sup>۱</sup> (گفت: برادر  
مأمون گروہی را برکشید و تربیت کرد و آن جملہ شایستہ آمدند و آثار<sup>۲</sup> [۹]، ماثر ایشان مشہور است  
و باز من جماعتی را برکشیدم و بدرجات عالی رسانیدم و از ہیچکس آن اثر ندیدم بلکہ مکافات احسان<sup>۳</sup> است  
و مجازات نیکی بدی و کفران نعمت یافتم<sup>۴</sup>. گفتم: یا امیر المؤمنین او اصل را گرفت و توفع را گرفت و او  
بجز کسی را کہ شایستہ تربیت<sup>۵</sup> و اصطناع بود برنگزید لاجرم از خدمت و بندگی ایشان برخوردار و امیر المؤمنین  
فزع نگاہ میدارد و ہرگز بر درگاہ می بیند برمی گزیند و آن را کہ دل وی بدان میل میفرماید بزیاد تربیت و  
احسان<sup>۶</sup> اخصاص میدہد لاجرم تربیت ایشان پشیمانی<sup>۷</sup> آورد معتمد گفت: کاشکی این معنی را باول  
حال از تو سوال میکردم تا چنین<sup>۸</sup> نکردم کہ کردم.

۱- ۱: بودم کہ برادرم. ۲- ب: احسان و اساعت و مجازات نیکی و بدی ... ۳- فی الاصل: مجازات نیکی و بدی ...

۴- ب: یافتیم. ۵- ج: از بجز. ۶- ج: ترتیب اصطناع. ۷- ب: ہر کہ بر درگاہ. ۸- ج: احسان و اخصاص.

۹- ج: پشیمانی می آورد. ۱۰- ج: راہ. ۱۱- ا: اول حال. ۱۲- ب: چنین کہ نکردم کہ کردم.



من وفائی ندیدہ ام زحسان

ورتو دیدی سلام من برسان

حکایت : آورده اند (در آنوقت) کہ امیر المؤمنین مأمون <sup>۱</sup> را بیت خلافت نصب کرد و مآثر و مکام او در اقطار جهان و ارباع عالم بر رسید در عهد او اعرابی بود کہ مسکن وی در زمین شورتان بود و در آن قبیلہ جز چشمہ آبی شور نبود و آب کہ از آسمان باریدی نیز بعلت شوری خاک آن زمین مزاج زمین گزفتی وقتی در آن نواحی قحطی پیدا آمد اصل قبیلہ پریشان شدند و آن اعرابی نیز از مسکن خود بیرون آمد و راه غربت گرفت و روی بدرگاہ خلیفہ نهاد چون از حد زمین خود کہ شورتان و نمک زار بود بیرون آمد بموضع رسید کہ آب باران در غدیری <sup>۲</sup> جمع آمده و صاف شدہ بود و زہومت آب را اجزای خاک تمام جذب کردہ. اعرابی قدری از آن بچشید و تعجب کرد. آن بیچارہ نمی دانست کہ ہرگز در این جهان آب خوش و شیرین میباشند و مثل این آب ہرگز ندیدہ بود و بچشیدہ.

معنی کہ خبر ندارد از آب زلال <sup>۵</sup>

منقار در آب شور وارد ہمہ سال

باخبر گفتم : واللہ ہذا ماء الجنۃ بخدای کہ این آب بہشت است شاید کہ آفریدگار بہمت آنکہ تا ما از رنج و بلیت خلاص دہد از بہشت این آب فرو فرستادہ است قدری از این آب در مشک کفتم و بخدمت امیر المؤمنین تحفہ برم. چون ہرگز این آب بچشیدہ باشد مرا خلعتی خوب و صلتی فاخرہ دہد. پس مشک

۱- ج: نصیب. ۲- فی الاصل: اعرابی. ۳- اب: بعلہ شوری. ۴- ج: خدیری. ۵- ج: ذلال.

۶- ج: ہذا ماء الجنۃ. ۷- اب: بخدائی. ۸- ج: صلتی فاخرہ.

را از آن پر کرد و روی براہ آورد. چون نزدیک کوفہ رسید رکاب دولت امیر المؤمنین مأمون بلب فرات آمدہ بود. در آن نواحی شکار می کرد. ناگاہ اعرابی رسید. امیر المؤمنین (اورا) بیدید و فرمود تا اعرابی را بخدمت آوردند فرمود: ای اعرابی از کجا می آئی؟ گفت از اقصای بادیه. گفت: کجا میری؟ گفت بخدمت امیر المؤمنین و حضرت اورا تحفہ<sup>۳</sup>ی آورده ام کہ پیچ خلیفہ را مثل آن دولت نبوده است فرمود: آن چیست؟ گفت: آب بہشت آورده ام صافی و خوشگوار. مأمون بہمال فراست صورت واقعہ اورا بشناخت. فرمود: بیارتا از آن آب بہشت بچشم. اعرابی مشک پیش داشت. امیر المؤمنین از راہ لطف و کرم قدری از آن بچشید. فرمود راست گفتی، ای اعرابی. اکنون بگو کہ حاجت تو چیست؟ گفت یا امیر المؤمنین، قحط و تنگی مرا از مسکن من آوارہ ساختہ و در دست فقر و نیاز بیچارہ گردانیدہ است مقصدی بالاتر از درگاہ امیر المؤمنین ندانستم<sup>۵</sup>. فرمود: حاجت تو روا کنم بشرطی کہ ہم از اینجا باز گردی (دو) پیشتر زوی. اعرابی قبول کرد. مأمون فرمود تا مشک اورا پر زر کردند و موکل بروی گذاشت تا اورا ہم از اینجا باز بطرف بادیه روان کرد. خواص و مقربان سوال کردند کہ امیر المؤمنین را در باز گردانیدن، او بطرف بادیه چه حکمت بود؟ گفت آن بود، کہ اگر گامی چند پیشتر رفتی و آب فرات بیدیدی از تحفہ خود شرم داشتی و خجل شدی و من شرم دارم کہ کسی بخدمت من بامیدی تحفہ<sup>۶</sup>ی آورد و شرم برود و خجل باز گردد.

حکایت: آورده اند کہ روزی امیر المؤمنین معنعم نشاط شکار فرمودہ بود و در اثنای شکار از < [چشم] > چشم دور افتادہ در اثنای راہ مبرودہ ای رسید پیری را دید کہ لاشہ<sup>۹</sup> خری را ہیترم بار کرده بود و آن

۱-۱: و چون. ۲-۱: ب: فضای بادیه. ۳-۱: فی الاصل: تحفہ. ۴-۱: ب: ای امیر المؤمنین. ۵-۱: ج: ندانستی. ۶-۱: ب: اگر کہ. ۷-۱: ج: شرم زده. ۸-۱: ب: اثناء شکار. ۹-۱: لاشہ خری. ۱۰-۱: ہیترم بار باز کرده.

خر در جوی با آن<sup>۱</sup> بار افتاده و پیر را در وادی حیرت افکنده است تا کسی برسد و او را یاری دهد > [۹] > جینم  
از آب جوی بیرون آرد. > [مقصوم علامنا حکم کرد که فرود آیند و خر را با بیزم آن پیر از جوی برانند]  
میسر نشد. امیر المؤمنین خود پیاده شد و دست در رسن زد و یک قوت که برد آن خر با خروار بیزم از جوی  
بر آورد و آن پیر را پنج ہزار دم فرمود و گزشت. (پیر) بردر شہر آمد: خر بفروخت و اسب خرید و خانہ  
بفروخت و کوشک خرید. گفتند این سامان از کجا ہم رسانیدی؟ گفت کریمی بر سر من گذشت و بنظر  
کرم<sup>۲</sup> در من نگریست. این ہمہ اثر آن یک نظر است:

ز صی کمال تو اضع کہ در مقام علو

فروتنی کنی و قدرت از فلک برتر

حکایت: آورده اند کہ وقتی پرویز دبر، حاجبی از حجاب خود متغیر شدہ بود و خانہ بروی زندان کردہ.  
آن بیچارہ مدتہا مجوس ماندہ تا قلت مال و ضعف مجال<sup>۳</sup> او از حد گذشت روزی حاجب خبر یافت  
کہ پرویز قسری رفیع و شادروانی عظیم بنا کردہ است و فلان روز در آنجا بار خواہد داد و بہ مجلس عشرت<sup>۴</sup> خواہد  
نشست. بنزد ہر کس از دوستان خود کسان فرستاد و ازیشان جامہ و اسب عاریت خواست و خود  
را آراستہ بدرگاہ آمد. در بانان و حاجبان گمان بردند کہ مگر او مخلص شدہ است و گرنہ (بر) بی فرمانی  
پادشاہ دلیری کردن کی آورد؟ پس پیش ملک شد<sup>۵</sup>. ملک در شراب بود اگرچہ از وی عظیم رنجید و خواست کہ  
ادب کند اما نخواست کہ روز عشرت بیاست منقض کرداند، اعراض فرمود و پیچ گفت. آن حاجب

۱- ج: جوی. ۲- ج: بان. ۳- ج: آورد. ۴- ج: حرد با بیزم. ۵- ج: بیاوشد. ۶- ج: ہم رسیدی.

۷- ج: بنظر کرم. ۸- ا: ضعف مجال. ۹- ا: ب: مجلس عصر. ۱۰- ج: دستان. ۱۱- ج: ادرا. ۱۲- ج: سند.

در گاہ در آمد و در کار (دست میزد) تا فرصت یافت و طبق زرین که وزن آن ہزار مثقال بود در زیر قبا پنهان کرد و بیرون برد و بخاز رفت۔ پرویز آن حالت مشاہدہ کردہ بود۔ حاجب آن طبق بشکست (۱) از محنت فقر و فاقہ برست۔ روز دیگر خدمتکاران جست و جوی کردند و خلق را منہم گردانیدند و می خواستند جماعتی را تعذیب نمایند تا اقرار کنند۔ پرویز گفت بگذارید [آنکس (کہ) برد باز نہد و] آنکس کہ دید باز نگوید۔ چون سالی<sup>۲</sup> از این حدیث بگذشت پرویز در همان موضع جشنی ترتیب داد۔ آن حاجب باز خود را پیش خدمت پرویز انداخت۔ پرویز آہستہ در گوش او بگفت کہ مگر طبق تمام (خرج) شدہ است۔ آن حاجب در پیش پرویز بغلیبہ و گفت آنچه کردم > [برای آن کردم کہ] تا کشتہ شوم زیرا کہ بسخط پادشاہ از جان خود سیر آمدہ ام۔ پرویز را برو رحم آمد و عفو کرد و نوازش فرمود۔

حکایت : وقتی مأمون در کوبہ<sup>۳</sup> سلطنت خود میرفت و خواص و مقربان در گاہ در رکاب دولت او بودند صاحب حاجتی قصہ خود نوشتہ در راہ انتظار نشستہ بود کہ چون خلیفہ از این راہ بگذرد نوشتہ را بروی عرضہ کند۔ ناگاہ خلیفہ در رسید۔ آن مرد برخاست و نوشتہ را در ہوا کرد۔ اسب مأمون برید و مأمون از پشت اسب بر زمین افتاد چنانکہ اندام مبارک او کوفتہ شد و دست او را جراحت رسید۔ چاوشان قصد رنجاندن آن درویش بیچارہ کردند۔ مأمون ایشان را منع کرد (۴) برخاست<sup>۵</sup> و سوار شد و آن صاحب حاجت > (در) پیش او ایستادہ بود لرزہ بر اندام افتاد [۵] کہ مبادا ہمین ساعت حکم بقتل او بکند۔ مأمون چون خوف و حیرت او بدید<sup>۶</sup> او را بطلبید و قصہ او را بخواند و دست

۱- ا. ب: و روز دیگر.... ۲- ج: سال. ۳- ج: کوہ سلطنت. ۴- ج: وی. ۵- ج: شد.

۶- ج: برخاست. ۷- ب: کند. ج: کند. ۸- ب: ج: دید. ۹- ب: طلبید.

وقلم طلبید و ہم بر پشت اسب جواب اورا نوشت و حاجت دی روا گردانید.

**حکایت:** آوردند کہ روزی هارون الرشید قرآن میخواند تا بدین آیت رسید کہ حکایت فرعون است. ایس لی ملک مصر و ہذہ الاثر تجری من تحتی فرعون بملک مصر می نازید و مفاخرت می نمود و دعویٰ خدائی میکرد و خود را بر موسیٰ علیہ السلام تفضیل میکرد و ترجیح می نهاد و میگفت کہ این مرد خوار دو، بی زبان چه باشد مرا [ملک] مصر است کہ در زیر وی (جویہائی مثل جویہای بہشت روانست) هارون را تعصب و رعم آن منکر طاعنی بران داشت کہ ملک مصر خسیس ترین و حقیر ترین مردم بدھت عالمیان بدانند کہ دنیا را اگر با ایمان و صلاح جمع نشود نزد خداوند تعالیٰ قدری و قیمتی نیست. حاجب را بخواند و گفت در تمامہ بغداد بگرد و بگرد کہ حقیر ترین اهل بغداد کیست اورا بدرگاہ حاضر از آن مرد در طلب و تفحص آن استقصای بلیغ نمود تا شخصی را دریافت بر خاک و خون افتادہ و سگی چند کرد بر گرد وی آسودہ حاجب گفت نہ ہمانا کہ در جہان خسیس تر از این کسی باشد کہ بطفیل سگان نان میخورد. پس اورا بخدمت امیر المؤمنین آورد. امیر المؤمنین پرسید چه نامی؟ گفت: طولون، فرمود: چکار کنی؟ گفت: سگبانی. گفت (ترا) بامارت جانی میفرستم توانی کرد؟ گفت (اگر) امیر المؤمنین مرا شایستہ آن گرداند لابد از عمدہ آن تفحصی تو ائم جست فرمود تا در روز اسباب او بسازند (۹) ولایت مصر را بنام وی منشور بنویسند. پس در حال اورا تشریف فاخر داد و روانہ ساخت چون طولون بہ مصر رسید مدتی در ملک مصر بماند و اورا پسری رسید احمد طولون، عظیم کریم و سخنی و دولت مند چنانکہ ہر روز دستی جامہ ۱- ب: ج: وی را. ۲- ۱: و ہذہ الاثر. ب: ج: ہذہ الاثر. ۳- ۱: ب: جویہای. ۴- ب: رعم، ج: در رعم. ۵- ج: منکر طاعنی. ۶- ۱: دنیا با اهل ایمان و صلاح جمع نشود... ب: دنیا با اهل ایمان و صلاح جمع نشود... ۷- ج: ناہمانا. ۸- ج: خسیس. ۹- ب: نقص، ج: تعفی. ۱۰- ب: ہر روز و شبی جامہ نو پوشیدی.

نو پوشیدی کہ قیمت آن پانصد دینار بودی و شبانگاہ بخشیدی و چون جامنہ بخشیدن او بسیار شد و کیلان او همان جامہ بہمای اندک خریدندی و پیش [او] آوردندی. احمد چون از آن حال باخبر شد جامہ را معیوب کردی پس بخشیدی تا باز خریدندی. این احمد طولون فراسنی عجیب داشت. روزی [حمالی را دید کہ باری] برداشته بود و اضطراب می نمود. احمد گفت: اگر (این) اضطراب از گرانی بار بودی کردن این حال بجنیدی<sup>۳</sup> و من کردن او بر جای می بینم و اضطراب او نیست مگر از خوف پس فرمود تا آن بار را فرود آوردند در آن بار کنیزکی کشته یافتند کہ پرکالہ پرکالہ کرده بودند. حمالی را گفتند کہ راست جو حقیقت حال چیست. گفت در فلان خانہ (چهار) نفرند و مرا چند دینار دادہ کہ تا این را بیرون اندازم احمد فرمود تا حمالی را دو بیست تا زیاتہ بزدند (و) آن (هر) چهار نفر را گرفتند و کردن زدند آوردند کہ احمد طولون لباس خود را گردانید [ی] (و بیرون آمدی) و در مسجدہا گشتی و قرأت امامان استماع کردی روزی غلام را گفت در فلان مسجد برو و امام مسجد را چندین دنایر بدہ غلام برفت و با امام نشست و از حال او پرسید او گفت زن مرا در دزدہ گرفته است و چیزی ندارم کہ بدان کار او بسازم و بعلت این تفرقہ (امروز) چند بار در نماز غلط کردم. غلام بر احمد طولون بیاید و قصہ را عرض کرد. احمد گفت: راست گفت. او چند کرت در نماز غلط کرد پس دانستم کہ بر آئینہ او را مہمی افتادہ است کہ دل را مشغول گردانید. و ہارون ہرگز با طولون حساب نفرمودی و مال زیادتی توقع نکردی و ملک مہر را بان کلانی خوار و بیرون دایرہ اعتبار داشتی.

۱- ب: اورا. ۲- ج: بخشیدی. ۳- ج: بجنیدی. ۴- ج: بیاید. ۵- ج: ہرگز نہا.

حکایت : اصمعی گوید مروی بود از پروردگان و خواص بنی امیہ و پیوستہ خدمت ہارون الرشید  
رسیدی و او مروی خورد مند و عاقل و فاضل بود روزی، ہارون الرشید از وی سٹوال کرد چہ گوئی سنی  
بہتر بودند یا ما؟ آن مرد گفت یا امیر المؤمنین [شما] فاضلتر، و نسیب تر و بخلافت روی زمین مستحق ترید  
از ایشان۔ ہارون اور اسوگند داد کہ راست بگوئی<sup>۵</sup> و پیچ مداہنت کنی<sup>۶</sup> «آن» مرد گفت : چون سگوئند  
میدھی راست باید گفت شما با این اصل بزرگ و استحقاق خلافت ملالتی بحال دارید و زود خشم و بی ثباتی  
اصیلان و آزاد مردان را و قابلان<sup>۷</sup> «[و] مردم کار آمدنی کفایت گزارانگاہ نذارید و ثابت و مستقیم نگذارید و نہالی<sup>۸</sup>  
کہ خود نشانہ اید خود برکنید و آنرا کہ کشیدہ اید بانڈک چیز بر زمین فرو برید<sup>۹</sup> و بنوامیہ بر [اصیلان] احرار و آزاد۔<sup>۱۰</sup>  
مردان چنان رشک بردندی کہ بر حرم و «بر» پردگیان خود و بر کشیدگان خود عزتی نہادندی و نہال ہا کہ خود  
نشانہ بودندی از آفات نگاہ داشتند [می]، و ملک مردان توان نگاہ داشت [و دولت را] بکافیان  
دایان بقرار توان [آورد و پادشاہان] چون مردان شایستہ یافتند و مہمات خویش را تمام کردہ دیدند پذیرند  
[آن] کافیان چون برافتند کارہای ایشان [ہمچنان] منتظم ماند و پذیرند کہ ہر کہ را برکشند و بپایگاہی رسانند چنان  
آید و این [غلط] عظیم است۔ مردم کار آمدنی کفایت گزار کجا یافتہ میشوند؟ معرفت قدر ایشان و نگاہ داشت  
عزت ایشان بر ذمہ ارباب دولت از واجبات است و دائم<sup>۱۱</sup> کہ امیر المؤمنین ازین گفتار من در خشم آید و لیکن  
از راست گفتن چارہ نیست۔ تجاج یوسف را من دیدہ<sup>۱۲</sup> کہ دو خلیفہ از بنی امیہ اورا برقرار بداشتند بانکہ

۱- ج: امیر۔ ۲- ج: اورا مروی۔ ۳- ج: کہ چہ گوئی۔ ۴- ج: امیر۔ ۵- ب: ج: بگوی۔ ۶- ب: ج: مداہنتہ مکن۔  
۷- ب: ج: باین۔ ۸- ج: ملائمتی۔ ۹- ب: بی ثباتید۔ ۱۰- ا: ب: کفایت گزار۔ ۱۱- ج: نگذارید۔ ۱۲- ج: نہال۔  
۱۳- ب: فرو بردید۔ ۱۴- ب: را مردان۔ ۱۵- ب: غرق۔ ۱۶- ا: و اھیان۔ ۱۷- ج: کار ہا نشان، ب: کارہای  
شان۔ ۱۸- ب: عظم۔ ۱۹- فی الاصل: کفایت گزار۔ ۲۰- ج: زمد۔ ۲۱- ج: دائم۔ ۲۲- ب: ج: م۔ ۲۳- ج: از از۔

بر روی زمین کسی را از وی دشمن تر نمیداشتند و با اینهمه او را معرول نکرده اند چه میدانستند که در کفایت کار ایشان چون وی ندارند و شمارا چون خشمی بر آید درختی بزرگ را که نخود نشانده باشد از بیخ بر آید و خانمهای قدیم را بیکبار متاثر کند ایندو بجای ایشان نهالهای نو نشانید و پذیرید که همچنان بر آید و کاربرد ایشان استقامت پذیرد این خطابی<sup>۲</sup> عظیم است برسم که این سخن من بر دل امیر المؤمنین<sup>۳</sup> گران آید پس برخاست و خدمت<sup>۴</sup> کرد و برفت پس هارون گفت یا صمعی اگر این سخن پیش از این شنیده بودی هرگز آل بر مک بر نینداختمی.

حکایت: آورده اند که روزی خادمی بیاید<sup>۵</sup> و معتقد را گفت من بر آب<sup>۶</sup> دجله حاضر بودم صیادها دیدم که دوام ماهی در دجله انداخت چون دام گران شد صیاد پنداشت که ماهی است بیرون آورد و دیده<sup>۷</sup> مشک گران بود صیاد پنداشت که مگر مال است چون دهن مشک بگشاد [چند پرکاله<sup>۸</sup>] سنگ و یک دست آدمی بجنا رنگ کرده بیرون آمد معتقد گفت تا بار دیگر دام اندازند مشک دوم بیرون آمد چند پرکاله سنگ و یکپای از آن بیرون آمد معتقد غمگین شد و گفت این چه پادشاهی است که من میگویم در شهر من آدمیان را بکشند و پرکاله پرکاله کنند و ما را از آن خبر نباشد معتقد آرزو طعام و آب نخورد و بهمدان اندیشه بود بامداد غلامی<sup>۹</sup> را طلبید و فرمود: این<sup>۱۰</sup> مشک بر (و) در تمام بغداد بگردان و تفحص کن که این مشک را که راست کرده (و) اگر او را معلوم کنی پرس که این مشک بردست که فروخته بود غلام خدمت کرد و برفت و غایب شد بعد از دو سه روز بیاید و گفت: در میان دباغان تفحص کردم (تا) شخصی را یافتم که این مشک او راست کرده بود او گفت من بر دست فلان عطار فروخته بودم و آن عطار مردی شنگر جفا کار فاسق<sup>۱۱</sup> خونی بود (و) درین دو سه روز کینزک عورتی را کشته و

۱- ج: بزآرید. ۲- ح: خطائب. ۳- ج: خدمت. ۴- ح: بیاید. ۵- ا، ب: آوردید. ۶- ب: بامداد او.

۷- ح: غلام: ۸- ح: طلبید. ۹- ج: که این. ۱۰- ب: باید. ۱۱- ح: در مال. ۱۲- ج: خوبی.



آوازه افکنده بود که او گریخته است و همسایگان می گفتند که او کشته است. معتقد چون آن ذکر شنید در حال مرخداي را سجدۀ شکر بجای آورد و آن عورت را طلبید و دست و پایهای کینزک را بوی نمود و بعلامتها کد داشت از ایشاخت و عطار را سیاست کرد و با قرار آورد دو فرمود تا بهای کینزک از بیت المال بجاست دادند و عطار را بهزار خواری بخشند.

**حکایت:** سلطان ملک شاه بن الب ارسلان سلجوقی بعد از پدر با وجود چند برادر مهتر بسی نظام الملک وزیر پادشاه شد و پادشاهی او بهار دولت و کتزار سلطنت بود و چون نج رفت در آن راهم آسم خیرات و مبرت بسیار بجای آورد و خفارت از حج بینداخت و از محصول عراق معین کرد و پیشتر رسم بود که از هر حاجی چند جایگاه هر جا بهفت مثقال زر سرخ سندی و در بادیه براه حج مصالح و چاهها و رباطها و مساجد ساخت و دو نوبت بمطالعه ولایت خود رفت عرب و عجم و خطا و ختن و بلاد مشرق و مغرب در حوزه تصرف و ولایت وی بود چون بمصر رسید در قصر فرعون درآمد و وضو ساخت و دو گانه بی بگزارد و در سجده رفت و گفت: خداوند بنده ای را ملک مصر دادی، او گفت: انا ربکم الاعلی. و این بنده اضعیف را ممالک شرق و غرب کرامت کردی آمده است و رومی بنحاک نهاده میگوید: سبحان ربی الاعلی سزده از فضل و کرم که برین بنده رحمت کنی پس سراز سجده برداشت و مراجعت کرد و در شهر مصر نیامد.

زهی بندگان را خداوند کار

خداوند را بنده حق گزار

۱-۱: آوازه، ج: اداره. ۲-۱: ج: همسایگان. ۳-ب: میراث. ۴-۱: حفا ره، ب: ج: حفا ره.  
 ۵-ج: سزوار بفضل.... ۶-فی الاصل: بندگان خداوند کار. ۷-۱: ج: حق گزار.

نوبت دوم چون بمطالعہ ولایت خود بیرون آمد قیصر روم مخالفت سلطان آغاز کرد. سلطان بجنگ اور رفت. بکروز برسبیل شکار با چند غلام از لشکر جدا افتاده بناگاہ در دست رو میان افتاد. سلطان با غلامان گفت: مرا تواضع نکنید <sup>۱</sup> و یکی از خود شمارید کہ اگر رو میان مرا بشناسند زنده نمانند چون نظام الملک وزیر ازین معنی آگاہ شد شب <sup>۲</sup> هنگام غلامی چند بودند در خیمہ محبوس کرد تا از فاش نگردد و نماز شام جوقی سوار بر نشاندہ تا از راه لشکر گاہ بسوی سر پرده سلطان تاختند و آوازہ کردند کہ سلطان رسیدہ و شبگیر بر سر میل پیش قیصر روم رفت چون قیصر را اعلام کردند کہ [نظام الملک بر سالت] آمدی اورا تبجیل و تعظیم بسیار کرد و بجای گاہ نیکو فرود دے آورد و گفت: ملک شاہ جوانست و کودکست و این کار کہ او پیش گرفته است از سر کودکیست. باید کہ اورا منع کنی قیصر از وصل طلبید. نظام الملک فی الحال صلح کرد. قیصر گفت: جمعی از لشکر شمارا کسان ما بگرفتہ اند، کیستند؟ نظام الملک گفت مگر چندی غلام بی تن باشند و اگر نہ آنجا ازین معنی خبری نبود. قیصر ایشانرا بد و سپرد و نظام الملک ایشان را بحضور قیصر بس فرستاد سخن درشت گفت. و گفت: ندانستید کہ در چنین روزها بشکار نباید رفت و ایشانرا بزبان بسیار رنجانید و آنگاہ ایشانرا با خود ہمراہ کرد و روان شد. چون از لشکر قیصر جدا شد فرود آمد و رکاب سلطان بہوسید و عذر خواست اگر این معنی نکردی خلاص صورت نیستی سلطان اورا نوازشها کرد و منتہا داشت و چون سلطان بلشکر خود پیوست با قیصر جنگ کرد و اورا اسیر گردانید قیصر سلطان را بشناخت حجاب اورا گفتند ملکشاه را خدمت کن قیصر البتہ سرفرو دنیاد و خدمت نکرد و گفت اگر او پادشاہ است من نیز پادشاہم و اگر او جوانست من نیز جوانم و چون از خدمت و زمین بوس امتناع نمود گفتند چیزی بجوی گفت چه گویم اگر

۱- ج: و قیصر روم. ۲- ا، ب: شب هنگام. ۳- ا: سر پرده. ۴- ج: دادند. ۵- ا، ب: کردند.

۶- ج: با شکر خود.

پادشاہی بخشش و اگر بازگانی بفروش و اگر قصابی بکش. سلطان ملکشاہ گفت پادشاہم نہ بازگان و نہ قصاب  
 [۹] اور امان داد و در حال کلاہ و جامہ زیبا بپاوردند و در<sup>۲</sup> و پوشانیدند و اورا در پہلوی خود بنشانند و گفت:  
 با تو حرب کردم تا بجز خود و قدرت من معلومت گردد و اکنون امانت دادم تا دانی کہ بر لطف و قہر قادرم  
 و العفو عنہ القدرة.

حکایت: آورده اند کہ روزی نوشیروان عادل بہ شکار رفتہ بود و در صحرا طوفانی میگرد. پیری  
 را دید کہ درخت جوز می نشاند. نوشیروان بر سر اور رسید. اورا پرسید کہ ای پیر چہ میکنی گفت عمر پادشاہ در از درخت  
 جوز می نشانم، نوشیروان گفت تو مردی پیر چہ [طمع] داری کہ بار این درخت بخوری گفت خدایگانا دیگران  
 بنشانند ما خوردیم ما بنشانیم دیگران بخورند. نوشیروان را جواب او خوش آمد و تحسین فرمود چهار ہزار درہم  
 اورا انعام فرمود. و گفت: خدایگانا ہیچ کس را دیدی کہ درخت نشاند و در حال بر آن خورد و فرمود ہشت ہزار  
 درہم دیگر بوی دادند. پیر گفت بتاثر نظر پادشاہ این درخت من دو بر آورد.

حکایت: آورده اند کہ چون امیر المؤمنین مأمون بر عم خود ابراہیم بن مہدی قادر شد و اورا بہ  
 آورد و مجبوس گردانید و در کشتن او با حمید طوسی مشاورت کرد. حمید گفت کہ اہبت دارم کہ مردمان گویند  
مأمون از بہر دو روزہ ملک عاریتی عم خود را بکشت [مأمون] چون این سخن بشنید اورا باز گردانید. دیگر روز  
 با احمد ابو خالد مشاورت کرد. احمد گفت: یا امیر المؤمنین اگر تو اورا بکشتی خود درین باب ہمتا و نظیر خود بسیار  
 یابی کہ پادشاہان چنین گناہکاران را رسم سیاست انعامت نمودہ اند و اگر اورا عفو کنی در زمانہ نظیر خود نیابی

۱- ج: پادشاہ. ۲- ا، ب: در پوشانیدند. ۳- ج: ازو. ۴- ج: مری. ۵- ج: باری. ۶- ج: بخزی. ۷- ج: ہی نشانم.  
 ۸- ج: درہم. ۹- ج: باو. ۱۰- ج: درہم. ۱۱- ج: باو. ۱۲- با احمد ابو خالد.

اکنون رأی امیر المؤمنین عالیتر و صواب تر است و چون او را پیش مأمون ایتماده کردند. عتاب کرد. ابراہیم گفت: یا امیر المؤمنین اگر بکشتی حق است و اگر عفو کنتی فضل است. عفو تو بالاتر از عفو کنتی گانت چنانچه گناہ من بلندترین گناہانت است. تعفو اقرب للتقوی. مأمون از وی عفو کرد و از سر خون او درگذشت:

عفوگان بہت اصل دینداری

از برای چه روز میداری

تو ظفر خواستی خدایت داد

اوز تو عفو خواست زو کن یاد

حکایت: آورده اند کہ از آل لیبث پیچ کس درشت خویر<sup>۳</sup> از عمر و لیبث<sup>۴</sup> نبود. او را ندیدی بود کہ اورا جعفر محمد خواندندی<sup>۵</sup> او چنین گفت کہ وقتی من در خدمت عمر و لیبث بودم و در دامن کوهی شکر گاہ<sup>۶</sup> او بود چون از طعام خارج شد ہر کس از نما متفرق شدند ہر فرمود کہ بنشین و ساعتی سردر پیش افکند پس سر بر آورد و جانداران را گفت بروید. در فلان باغ مردی است اورا استحق نام است کہ باغبان آن باغ است آن مرد را حاضر آرید برفتن و آن مرد را حاضر آوردند<sup>۹</sup> بیچارہ پیش [او] درآمد و بر خود لرزید چنانکہ نظر عمر و لیبث بروی افتاد گفت کہ بروید و اورا از میان بدو نمیکنید. مردم متحیر شدند کہ بچہ علت بیگناہی را بکشت غالباً در آن وقت کہ عمر و لیبث ہنوز بہ پادشاہی نرسیدہ بود و راپاری کردی از این مرد ایذائی دیدہ بود انتقام آنوقت الحال از وی بر آورد این عمر و لیبث پادشاہی درشت خو<sup>۱۰</sup> (دی) و کینہ دار و سیا سنگر بود و از آن بود کہ چون امیر

۱- ج: التقوی. ۲- ب: کن. ۳- ج: خوتر. ۴- ج: نبوده. ۵- ب: خواندی. ۶- ج: شکر گاہی. ۷- ب: احق. ۸- ج: استحقاق. ۹- ب: آرید. برفتن آوردند. ۱۰- ج: و چنانکہ. ۱- ب: امر لیبث.

اسمعیل سامانی با او مصاف داد بسبب فرشتی و سیاست خلق از وی نفور شده و از جمله شکر او در آن بگذشتند

تا گرفتار شد قوله تعالی و لو كنت فظا غليظ القلب لا الفضوا من حولك

**حکایت:** آورده اند که وقتی یکی از حجاب معتم در بند روم بود بعد از خلاصی چون بدرگاه آمد روزی در خدمت وی نشسته بود حکایت نقل کرد که وقتی ابو قیس که ملک عموریه است عورتی مومنه علویه را نکال و عبرت میگرد و عورت میگفت و امحمداه او و امعضاه ابهین ساعت که معتم این قصه شنید آنوقت خادم قدح شربت آورده بود تا شربت نماید چون این حکایت شنید فریاد از نهاد او برآمد بدر دل و سوز سینه گفت لیک ای پیره زن بجز ای که معتم بیچ تمتع مشغول نشود تا انصاف تو نطلبد پس شربت نخورد و نفس [مبارک] خود حرکت فرموده براسب [بر] نشست و عزیمت نمود و همدان روز منزل کرد و بنجان بیک اتفاق افتاد که امیر المؤمنین امسال برود و بی مقصود باز گردد و گفتند قلع و عموریه را بر طالعی بنا نهاده اند که کسی آن [را] بجنگ نتوانست گرفت معتم چون این سخن بنجان بشنید گفت: مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است من صدق منجما فقد كذب بما انزل الله علی محمد پس نبیت صادق و عزم نافذ از آن منزل بمنزل دیگر رفت و بعموریه رسید و آنرا احصار کرد و بجنگ مشغول شد و در حرب جدی تمام نمود و فصل زمستان بود روزی از خیمه بیرون آمد و دید که کسی تیر نمی انداخت و جنگ نمی کرد فرمود بسبب چیست که کسی تیر نمی اندازد؟ گفتند از سردی کمانرازه نمی توانند کرد گویند که معتم برود [بار] گاه خود نشست و کمانها بخواست و دوست

۱- ج: باو. ۲- ج: کزوار. ۳- فی الاصل: لا انفضوا. ۴- ج: خلاص. ۵- ج: بوفلس. ۶- ب: بوفلس. ۷- فی الاصل: عمودیه. ۷- ۱: عبرت. ۸- ب: حکایت. ۹- ۱: ج: شنید. ۱۰- ج: شربت. ۱۱- ب: بر آورد. ۱۲- ۱: ب: ای پیرزن. ۱۳- ب: جزائی. ۱۴- فی الاصل: عمودیه. ۱۵- فی الاصل: نبیت صادق... ۱۶- فی الاصل: بعمودیه. ۱۷- ب: مشغوف. ۱۸- ب: ج: جدی. ۱۹- ج: فرمود. ۲۰- ج: دوست.

کمان را بدست خود زه کرد و چون لشکر جد و جهد امیر المؤمنین را مشاهده کردند گرم شدند و تیر اندازی قوی کردند و بیک حمله حصار عموریه<sup>۳</sup> [بقصر] بگرفتند و معنعم آن چاه را که آن عورت در آن مجوس بود نشان خواست و خود بسر آنچه رفت و بر آورد و نو هزار کس را در یک شب با روز سیاست فرمود. ابو تمام<sup>۴</sup> شاعر در جلادت و شجاعت و تعصب دین داری او و کوشش و تکذیب منجان قصیده ترا گفت و قصیده هنوز تمام نخوانده بود که فرمود: <sup>۵</sup> بریتی را هزار درم صلواتش بدهند. چون باین بیت رسید:

رمی بک اللہ بر جیها فهدمها

ولو [رمی] بک غیر اللہ لم یصیب

یعنی آنچه تو کردی بحول و قوت تو نبود بلکه بعون و نصرت خدای بود و معنی این بیت را اقتباس از قرآن کرده است که ما رمیت اذ رمیت و لکن اللہ رمی، معنعم فرمود در راهک<sup>۶</sup> دراهم خود را بدنا نیرم بدل گردانید [می]، یعنی در بر بریتی هزار درهم فرموده بودم اکنون حکم کردم که بر هر بیت هزار دینار بدهند و این قصیده هفتاد بیت بود هفتاد هزار دینار برین یک قصیده [با ابو تمام داد].

بحر عمان است گویی<sup>۷</sup> خاطر فیاض شاه

ابر نیسان است گویی دست گوهر بار او

حکایت: آورده اند که چون منصور خلیفه خواست که شهر بغداد بنا کند و آلات عمارت اکاسره<sup>۸</sup> از

۱- زه زه کرد. ۲- ح: یک جهد. ۳- فی الاصل: عموریه. ۴- ح: اشاعر. ۵- ح: جلادت. ۶- ح: هوز.

۷- ح: نخوابد بود. ۸- ب: که هر... ح: بریتی. ۹- ح: هزار. ۱۰- ح: غیر. ۱۱- ح: بدراهمک.

۱۲- ب: ح: بدل. ۱۳- ب: گوی، ح: گویا. ۱۴- ح: آلات و عمارت. ۱۵- ح: کاسره.

مد این خواست تا آنجا نقل کند و عمارت کسری بشکافد و اسباب اورا اینجا آرد و وزیر خلیفہ را منع کرد و گفت مردم گویند پادشاہی خواست شہری سازد تا شہر دیگر را خراب نکرد، شہر خود نتوانست ساخت خلیفہ مسموع شد<sup>۳</sup> و گفت غرض من خراب کردن آثار کفر و کافران است. در خرابی آن شروع کرد پس چون دید کہ آزار خرج بسیار میرود و آلات آن با جرت<sup>۵</sup> نقل و فانیکنند خواست ترک گیرد و وزیر گفت: شروع ملزم چون در خرابی شروع رفت تمام خراب کن و اگر [نه] گویند پادشاہی بساخت و پادشاہی [دیگر] خراب نتوانست کرد اما ایوان کسری را بجز آن کہ آن اثر عظیم و شاہی عدلست بر نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ [و آلہ] وسلم کہ در شب ولادت او این ایوان شکافہ شد و نیز تمام مردم روزگار معلوم کنند کہ مصطفیٰ علیہ السلام چون از خانہ بیرون آمدی بایستادی (سر) بر سقف خانہ رسیدی و آنکس را کہ عمارتی بدان عظیمی ساخت مقهور کرد تا ہنگنا را معلوم کرد کہ کار او خدائی بود نہ ہوائی حکایت: مشہور است کہ پادشاہی در شکار بود از لشکر جدا افتاد<sup>۱۲</sup> و تشنہ شد آخر با غی رسید کہ پرمیوہ بود. باغبانرا بخواند و آب طلبید چون آب پیدانشد [باغبان] اناری را برگرفت و بشپلید. آب اورا در کاسہ کرد و نزد پادشاہ آورد. پادشاہ (چون) دید کہ آب یک انار کاسہ پُر شدہ باغبان را گفت خراج این باغ چند است؟ باغبان گفت چندین درہم پادشاہ بخاطر<sup>۱۴</sup> کرد کہ کم است بیشتر از این بایست. بار دیگر فرمود کہ یک کاسہ آب انار دیگر بیاورد. باغبان چند انار آورد و بشپلید آنقدر آب بیرون نیامد کہ از آن یک انار بیرون آمدہ بود سبب آنرا از باغبان پرسید کہ چہ باشد؟ گفت ندانم الا این

۱- ج: آورد. ۲- ج: شہری ۳- ۱: بداشت. ۴- ج: آزار. ۵- ج: با جرت و نقل. ۶- ۱: آن شروع ملزم است، ب: آن شروع ملزم است. ۷- ج: بگزار. ۸- ب: عدلت. ۹- ۱: علیہ السلام. ۱۰- ج: خواند. ۱۱- ج: شفقت. ۱۲- ۱: اب: واز. ۱۳- ۱: ب: افتادہ و جدا شدہ. ۱۴- ۱: ب: بگرفت. ۱۵- ج: بخواند. ۱۶- ۱: ج: بیاورد.

قدر بخاطر میرسد که شاید پادشاه این دیار در خاطر نیت ظلمی کرده باشد که از شومی آن برکت از حاصل زمین فرست  
 پادشاه باز نیت خیر آورد و گفت برو اناری دیگر بیا این بار آب از انار فراوان آمد چنانچه بار اول  
 آمده بود.

چهارم

*[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, including words like 'پادشاه' and 'انار']*

۱- آب: او. ۲- ح: بخاطر سازد.



# تعلیقات

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header, written in Urdu script.

Handwritten text in Urdu script, appearing to be a list or a set of instructions, located below the header.

Handwritten text in Urdu script, possibly a signature or a specific note, located in the middle of the page.

### عدل ساعه...

ص ۲۴ س ۱-۲

این حدیث در نصیحت الملوک امام غزالی (ص ۸، ۶۳)، انشای مابرو (ص ۱۵، ۴۱)،  
و اخلاق محسنی (ص ۱۶۲) نیز دیده میشود. در ترجمه عربی نصیحت الملوک و در راحة الصدور  
راوندی (ص ۶۹) بجای شصت، هفتاد میباشد.

### سایه خدا

ص ۲۴ س ۳

در کتاب الحکمة الخالده یا جاویدان خرد مشکویه رازی (چاپ بدوی ص ۱۷۹) بروایت  
از پیامبر اسلام نوشته است: "السلطان ظل الله فی الارض..." "خواجہ نصیر الدین  
طوسی این حدیث را بدون ذکر ماخذش در اخلاق محتمنی (ص ۱۳۷) نقل کرده و ترجمه  
اش چنین نگاشته است: پادشاه سایه خداست بر زمین، که مظلومان از بندگان  
او پناه به او میبرند. اگر عدل کند او را ثواب بود و بر رعیت او واجب بود شکر، و اگر  
ظلم کند او را بود وبال و بر رعیت بود صبر کردن. نیز رک: (نصیحت الملوک ص ۳۹، ۴۷).

### جانشین مصطفی

ص ۲۴ س ۳

غزالی گوید: ابو جبر را خلیفه رسول الله خوانند می و چون نوبت به رسید می گفتند خلیفه  
رسول الله عمر گفت: هر که بنشیند او را خلیفه خلیفه گویند دراز  
شود. پس گفت: یا مردمان من امیر شمایم چه گفتند: بلی. گفت: مرا امیر المؤمنین  
خوانید و من همان پسر خطابم که بودم (نصیحت الملوک ص ۵۹) در نامہ بی کراویای

دولت امیر محمد پسر سلطان محمود غزنوی، پس از خلع او به امیر مسعود نوشتند، نیز از پادشاه بعنوان "خلیفه مصطفی علیه السلام" یاد شده است. (تاریخ نبیه ص ۲).  
نیز رک: ترجمه کلید دهمه (ص ۴) و چهارم مقاله نظامی عروضی (ص ۴، ۱۸۰).

... بالاتر از این مرتبت و بالاتر از این مرتبت چه باشد؟

ص ۲۴ س ۳

نظامی عروضی سمرقندی می نویسد: "در مدارج موجودات و معارج معقولات بعد از نبوت که غایت مرتبه انسان است، هیچ مرتبه ای در ای پادشاهی نیست، و آن جز عطیة الهی نیست. (چهارم مقاله، ص ۴).

حکمت در وجود پادشاهان ...

ص ۲۴ س ۳

اینکه حکمت در وجود پادشاهان، تقویت و ترویج شریعت انبیاء است اظهارش بر بهترین نحوی در نخستین خطبه بی که توسط ابو بکر صدیق بعد از احرازش بمقام خلافت ایراد گردید، شده است. میفرماید: "ای مردم مادام من فرمانبردار خدا و رسول باشم شما از من فرمانبرداری بکنید ولی وقتی من از خدا و رسول فرمان نبرم اطاعت من بر شما بیجا و اجب نیست. (سیره ابن هشام اردو ص ۶۱۵).

حسین واعظ کاشفی میگوید: هر سلطانی که در اقامت حدود شرع و اجرای احکام دین کوشد نایب حق و ظل الله باشد. (اخلاق محسنی، ص ۱۵۶).

نیز رک: چهارم مقاله، ص ۱۷، ۱۸ و ترجمه کلید دهمه، ص ۴.

## ... تمامه امت در تائید و ترویج دین با ایشان شمرکت

ترویج و تائید دین تنها کار پادشاهان نیست بلکه مسئولیت تمامه امت است. خواجه نصیر الدین طوسی در اخلاق محتمشی (ص ۷۰) آورده است: ان امر من اجله فرشت الارض و بنیت السبع الطباق، و من قبله تعاقبت الاعساق و الاصباح، و لاقامته انشئت الاشخاص و الاشباح، و للاستقامه علیه نفخت الارواح فی الابدان لامر یحق توفیر خالصه الهم علی ایضاح منهاجه و ان یحشد حشود الاجتهاد الی اذکاء سراج و هو عبادة الله التي خلق الجن و الانس من اجلها، و ارسل رسلا مبشیرین و منذرین لایضاح سبلها و نظم شملها. ترجمه: بحقیقت کاری که زمین بسوی آن گسترده اند و هفت آسمان بنا کرده، صبح و تاریکی از قبل آن متعاقب میاید و برای اقامت آن اشخاص اشباح آفریده اند و از جهت استقامت آن جانها در تن دیده اند، کاری باشد که سزاوار بود به آن که جنگلی همتهای خالص در آن صرف کنند، تاراه آن کار واضح گردانند و جنگلی اجتهاد و جهد را جمع کنند تا چراغ آن برافروزند و آن عبادت خداست که پری و آدمی را بسوی آن آفریده است و پیامبران بشارت دهنده و انذارکننده فرستاده تا آن راه واضح کنند و آن را منطوم گردانند.

شیخ احمد سرهندي در نامه بی عنوان سیادت پناهی شیخ فرید می نویسد: "امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام بر خود لازم دانسته اند که ممد و معاون پادشاه اسلام باشند و بر ترویج شریعت و

تقویت ملت و دولت نمایند. این امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود خواه بدست

(مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، حصہ دوم، ص ۲۲).

نسبت وجود پادشاه با ارکان عالم...

ص ۲۴ س ۱۳

در مکتوبات امام ربانی آمده است: "پادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت

ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد، صلاح پادشاه

صلاح عالم است و فساد او فساد عالم" (مکتوبات امام ربانی، دفتر اول، ص ۲۲).

در مبادی و مقدمات این دولت کبری...

ص ۲۵ س ۱

جہانگیر در ہمان اوایل سلطنتش احکام و فرامینی صادر کرد کہ با استقبال گرم علمای اسلام

مواجه گردید و مورد پسند عامہ قرار گرفت. رک: تذکرہ محدث، ص ۷۹-۸۸. نیز

I. H. Qureshi, *The Muslim Community of the Indo-Pakistan Subcontinent (610-1947)*,  
'S-Gravenhage, 1962, p. 149.

بالتہ

یکی از معاصرانش محمد صادق ہمدانی کہ مرید خواجہ محمد باقی

و از شاگردان شیخ محدث میباشد مینویسد: "آنچہ از لوازم سلطنت و جہانداری

است در ذات شریف آن سلطان عالی شان بروجہ کامل ظاہر و پدید است. از

حسن عدل و اثر دانائی و پاکی فطرت او از وضع و شریف جملگی او صاف نامرئیه

و افعال ناشایستہ و معاملات ناپسندیدہ و کردار زشت فرار نموده و آہنگ سفر گزیدہ

نام و نشان متمدان و وزدان نمازہ و عالم زیب و زینت دیگر یافتہ و بابتہ و مشایخ

و علماء و فضلاء العام و احسان وی روز بروز زیادہ است." (کلمات الصادقین خطی).

وقت پادشاه گردش...

ص ۲۵ س ۳

اشاره بیت به توطئه‌ی که از طرف خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و راجه مان سنگه  
برای محروم ساختن جهانگیر از اوزنگ و افسر موروئی اش و برای تخت نشینی و تاجگذاری  
فرزندش خسرو، چیده شده بود ولی بنا به اقدام بموقع رکن السلطنت شیخ فرید که از  
ارادتمندان صمیمی نویسنده این رساله بوده این توطئه کشف و خنثی گردید و در نتیجه جهانگیر  
پادشاه اعلام شد و چنانکه محمد صادق بهدانی مینویسد "ملوک و امراء و سادات و علماء،  
جمیع طوایف انسانی بسلطنت وی خوشدل شدند" (کلمات الصادقین خطی).  
برای توضیحات بیشتر رک: زبدة التواریخ تألیف شیخ نورالحق دهلوی (خطی)، ذخیره الخوا<sup>نین</sup>

(ج ۱، ص ۸۰-۹۹)، رود کوثر (ص ۱۵۹-۱۶۱)،

ناسازگاری صحبت ابناء روزگار

ص ۲۵ س ۱۳

محدث دهلوی این موضوع را بکرات در آثارش از جمله اخبار الاخبار، جذب القلوب،  
زاد المتقین، و المکاتیب و الرسائل، متذکر شده است، یکی از معاصرانش ملا عبد القادر  
بدایونی باین موضوع چنین اشاره میکند: "چون وضع زمان و زمانیان همه محل و بر مکاره  
طبعی مشتمل است، دیگرگون شد و بر اوضاع آشنایان اعتماد نماند صحبت فلانی  
با و راست نیاید و توفیق رفتن بکعبه شریف رفیق او شد. از دهلوی بطریق جذبه هیچ چیز مفیده  
ناشده؛ گجرات رفت و... در جهاز نشسته بسفر حجاز رفت؛" (منتخب التواریخ  
ج ۳، ص ۱۱۳). وی بسال ۹۹۶ هـ به پیار حجاز گردید و در سال ۱۰۰۰ هـ بدهل بازگشت.

خطہ پاک دہلی

ص ۲۶ س ۲

دہلی ہمیشہ مورد توجہ و توصیف شاعران و نویسندگان بوده است. رک: طبقات  
ناصری (ص ۱۶۶)، فتوح السلاطین (ص ۱۱۰)، قران السعدین امیر خسرو (ص ۲۲-۲۳) و  
کلمات الصادقین (خطی).

امثال امر واجب الاطاعت...

ص ۲۷ س ۲

جہانگیر مجبور رسیدن به سلطنت توجہی خاص بترویج امور شرعی معطوف داشته و  
بذل مجہود نموده است. او امری کہ وی در نخستین سال جلوسش صادر کرد و در  
توزک نیز ذکر می از آنها بیان آورده است، نمایانگر این حقیقت است. از اقدانات  
دیگری کہ وی در این زمینه بعمل آورد یکی احضار علمای دیندار بود بدربارش بمنظور نصیحت  
و خیرخواہی "اشاراتی باین امر در مکتوبات امام ربانی نیز دیده میشود" از جمله خطاب  
به شیخ فرید مینویسد: "شنیده شد کہ پادشاہ اسلام از حسن نشاء مسلمانی  
کہ در نهاد خود دارند با ایشان فرموده اند کہ چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند کہ ملازم باشند  
و بیان مسائل شرعیہ میکنند با شنند تا خلاف شرع امری واقع نشود...". (ذمیر اول  
حصہ دوم، ص ۳۰) باز همو بصدر جهان می نویسد: "شنیده شد کہ پادشاہ اسلام  
از حسن استغداد اسلامی خواهان علماء اند...". (ایضاً، ص ۹۷). ظاہراً از شیخ محمد  
نیز در یک سچنین موردی خواسته شد کہ به پیشگاه ملوکانه حضور یابد چنانچہ باین مناسبت  
بود کہ وی رسالہ حاضر را تألیف نموده "تحفہ درگاہ ساخت".



بخصوص آنها که در مملکت ہندوستان

ص ۲۷ س ۱۳

امیر خسرو دہلوی اشارہ باسلام دوستی پادشاہان ہند میگوید:

خوشا ہندوستان و رونق دین

شرعیات را کمال عتو تمکین

ز علم با عمل دہلی بخارا

ز شاہان گشتہ اسلام آشکارا

بنقل از آب کوثر (ص ۱۸۶).

اولئک الذین ...

ص ۲۷ س ۱۴

اشارہ ٹیٹ بہ آیہ های ۱۵۸ و ۱۸۱ سورۃ الاعراف.

یفعل اللہ ...

ص ۲۸ س ۴

آیہ ۲۷ سورۃ ابراہیم.

بحکم ما یرید

ص ۲۸ س ۴

آیہ یکم، سورۃ المائدہ.

تا برسر ایشان امیری و زبسی نباشد

ص ۲۸ س ۹

مقایسہ شود با این عبارت چہار مقالہ (ص ۱۸)، "لاجرم سایی باید و قاہری لازم

آید، این سایی و قاہر را ملک خوانند، اعنی پادشاہ و این نیابت پادشاہی.

پس پادشاہ نایب امام است، و امام نایب پیغامبر و پیغامبر نایب خدای عزوجل.

و خوش گفتم است در این معنی فردوسی:

چنان دان که شاہی و پینیری  
دو گوهر بود در یک انگشتری

وجود دنیا ایشان را مضر نگردد

ص ۲۸ س ۱۲

در بوستان سعدی آمده است:

بدنیا توانی که عقبی خرمی

بخزجان من ورنه حسرت بری

(کلیات ص ۲۰۲)

ذک فضل اللہ

ص ۲۹ س ۲

آیہ ۲۱، سورہ الحدید.

وباللہ التوفیق

ص ۲۹ س ۳

قرآن: وما توفیقی الا باللہ، آیہ ۸۸، سورہ ہود.

بنای خانہ سلطنت را چهار ستون است ...

ص ۳۱ س ۱

در کلیلہ و دمنہ (ص ۷) از قول اردشیر بابک نقل شدہ است:

”لاملک الا بالرجال ولارجال الا بالمال ولامال الا بالعمارة ولاعمارة الا بالعدل و

السیاسة معنی چنان باشد کہ ملک بی مرد مضبوط نماند و مردی بی مال قائم نگردد و مال

بی عمارت بدست نیاید و عمارت بی عدل و سیاست ممکن نمیشود. نیز درک: انشای ہر

ص ۳۹

اگر (فرضاً) خزینہ باشد و لشکر نباشد... حاصل نگرود

ص ۳۱ س ۴

عین الملک نابرو در منشآتش مینویسد: "اهل لشکر حامیان دین و دولتند و نگاهبان ملک و ملت و قهر اعداء بدستگیری ایشان منوط و مربوط" (انشای نابرو، ص ۳۹).

انّ الشکر

ص ۳۲ س ۱۱

آیة ۱۳، سورہ لقمن.

... این معنی خصوصیت بدین اسلام ندارد

ص ۳۲ س ۱۴

نگاہ کنید به راحۃ الصدور (ص ۸۱) و مکاتبات رشیدی، (ص ۱۴۷).

نوشیروان

ص ۳۲ س ۱۴

در مجمل التواریخ و القصص (ص ۳۶) آمده است: "کسری نوشیروان پسر قباد بود پادشاه با عدل و پارسیمان اورا نوشین روان خوانند" در پاورقی همین صفحه ملک الشعراء بهار مینویسد: اصل پہلوی: انوشک روبان، که انوشه روان و انوشروان بفتح شین شده است "و بایا، معلوم غلط است. انوشک روان یعنی جاودانه خرد". نوشیروان از سال ۵۳۱-۵۷۹ م حکومت کرد. در جنگهای خارجی با دولت روم و مهاجران شرقی کامیاب شد و در اصلاحات داخلی در اشاعه عدل و داد موفق گردید. دوران پادشاهی وی رامیتوان از درخشانترین دوره های سلطنت ساسانی شمرد.

(اعلام معین، ص ۱۹۱)

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل

ص ۲۳۳ س ۲

در گلستان (چاپ کلکتہ ص ۲۳) این شعر بدین صورت موجود است:

زندست نام فرخ نوشیروان بعدل

گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

(بنقل از حواشی راحة الصدور ص ۴۷۸). ولی در گلستانهای چاپی متداول از جمله

بکوشش استاد ارجمند دکتر خطیب رہبر که طبق نسخه فروغی میباشد بدینگونه نقل

شده است:

زنده است نام فرخ نوشین روان بخیر

گرچه بسی گذشت که نوشین روان نماند

بارهای گران برگردن ایشان نهند

ص ۳۵ س ۲

از بزرگمهر نقل کرده اند که "مالهائی که از رعیت بنخواستند مصلحت پادشاهی را بوقت

و هنگام خواهند و رسوم بدانند و باندازه و توانائی بار نهند..." (نصیحة الملوک ص ۱۰۱)

بار رعیت صلح کن و ز جنگ خصم امین نشین

ص ۳۶ س ۶

شعر از گلستان سعدیست: (کلیات، ص ۱۷)

و جز یہ پی کہ از کافران ...

ص ۳۶ س ۸

در راحة الصدور ص ۸۰ از قول محمد بن الحسن الشیبانی رحمة الله نوشته است:

"اگر در مشرق یک دم بناحق از جهودی بستانند بر باد شاه مغرب و مسلمانان آنجا و آجب

باشند رفتن و آن درم باز شدن و باوی دادن و اگر نکنند گرفتار شوند زیرا که زیر دست او شزند:

### امانه ذات خزینه

ص ۳۶ س ۱۱

دست درین معنی سعدی گوید:

خزاین پُر از بهر شکر بود

نه از بهر آذین و زیور بود بوستان (طیبات ص ۱۶۷)

### خزینه سبب جمع لشکر است

ص ۳۶ س ۱۲

امام غزالی میفرماید: "حکیمان راست گفتند که دین بپادشاهی و پادشاهی با سپاه و سپاه نخواسته و خواسته بآبادانی و آبادانی بعدل استوار است."  
(نصیحة الملوک، ص ۴۸)

### ولو الفقت ...

ص ۳۷ س ۱

آیه ۶۳ سوره الانفال. جای دیگر میفرماید: واذکروا نعمه اللہ علیکم، اذکنتم اعداء، فالف بین قلوبکم، فاصبحتم بنعمته اخوانا (آیه ۱۰۳ سوره آل عمران) ترجمه: یاد کنید نعمت خدا بر شما، که شما دشمنان بودید، میان دلهای شما تالیف داد، تا بنعمت او برادران گشتید،  
(اخلاق محتمسی، ص ۳۵۲)

### هم ید علی من سواهم

ص ۳۷ س ۱

ابن داود و احمد بن حنبل و ابن ماجه نیز حدیث را متذکر شده اند. (المعجم المفهرس لالفاظ

حدیث النبوی (ج ۷ ص ۳۴۸) نیز رک: ترک الاطباب، ص ۸۳ و اخلاق محبتی

ص ۳۶، اخلاق ناصری ص ۲۴۲.

اگر ہمہ ہم بود...

ص ۳۸ س ۱۲

این سخن از باب ہشتم گلستان سعدی ماخوذ میباشد. کلیات، ص ۱۲۶

نیز رک: بہمان کتاب (ص ۱۷) و نصیحتہ الملوک سعدی، ص چہارم و اخلاق محبتی

ص ۲۶۷.

بفرمان بران بر شہ دادگر

ص ۳۹ س ۱

اشعار از بوستان سعدیست، کلیات (ص ۱۵۹) شعرا خیر در گلستان بدینگونه

نیز آمده است:

درشتی و نرمی ہم در بہست

چو فاصد کہ جراح و مرہم نہست

(کلیات، ص ۱۲۶)

سیرت پادشاہان عادل را...

ص ۳۹ س ۵

رک: کلیات سعدی، ص ۸۵۶، نصیحتہ الملوک سعدی ص ۲۵

و بی حکم شرع آب خوردن خطاست

ص ۳۹ س ۷

در گلستان های چاپی مصرع اول این بیت بدینگونه آمده است:

نہ بر حکم شرع آب خوردن خطاست. (کلیات ص ۱۶۶)

این زور کردن ورزش نمودن

ص ۴۱ س ۵-۴

نگاه کنید به راحۃ الصدور، ص ۴۲۹، و آداب الحرب والشجاعة ص ۳۸۸-۳۹۶ و

۳۹۸-۴۰۷.

بکشتی و نجیر و آماج و گومی

ص ۴۱ س ۸

اشعار از بوستان سعدیست، کلیات (ص ۱۹۴).

ص ۴۲ س ۲

جالینوس در کتاب ادویه نوشته است که "فراموش کاری از هفت چیز خیزد" یکی از آنها "جماع بسیار کردن" است. نصیحة الملوک، ص ۱۲۸. از بزرگمهر نقل کرده اند "چهار چیز تن را بیمار کند و یکی از آنها جماع بسیار کردن است". نصیحة الملوک، ص ۱۲۶ همو گفته است که چهار چیز تن را شکسته دارد که یکی از آنها با پیرزن جماع کردن است (ص ۱۲۷).

ادمان خمر و افراط شراب خوردن...

ص ۴۲ س ۳

در قالبوس نامه آمده است:

که پازهر زهرست کافزون شود

کز اندازة خویش بیرون شود (ص ۴۷)

بحث جالبی در این زمینه در کتاب راحۃ الصدور دیده میشود رک: ص ۴۱۶-۴۲۸.

ص ۳۲ س ۱۱

دو روز خذر کردن از مرگ روانیست

این اشعار در کتاب تحفة الملوک نیز آمده است. مصراع اول در آن کتاب بدینگونه است: "از مرگ خذر کردن دو روز روانیست" استاد علامه جلال الدین هاشمی در نسخه چاپی آن کتاب متعلق بکتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (شماره: ۵۴۴ و ۳۳۲۴۱) در برابر این اشعار چنین یادداشت کرده است: "از بنده رازی است بنا به مشهور: حسین واعظ کاشفی نیز که این اشعار را در اطلاق محسنی (ص ۱۴۲) نقل کرده است (مصراع اول: دو روز خذر کردن از مرگ سزائیست) مینویسد که این اشعار ترجمه این ابیات نازی است:

ای یومین من الموت افر    یوم لایقدر ام یوم قدر  
یوم لایقدر لایباقی القضا    یوم قدر قدیر لایغنی الخذر

اذا جاء اجلهم ...

ص ۴۳ س ۲

آیه ۴۹، سوره یونس

جان بجانان ده ...

ص ۴۳ س ۶

معلوم نشد شعر از کیست. علامه عبدالحی در ضمن شرح حال شیخ ابو الفتح الرضوی الحیر آبادی نقل از بدایونی مینویسد: "مات یوم عکس ابیه فی حالته الوجد السماع حین کان المعنی یرود هذا البیت: جان بجانان ده و گرنه از تو بستانه اجل خود تو منصف باش ایدل آن نکویا این کو



فقال "آن نگو" وکرر هذا القول ومات من ساعته وكان ذاك في سابع ربيع الاول

سنه تسع بعد الالف ... (نزہۃ الخواطر ج ۵، ص ۲۳-۲۴).

### نشان شجاعت آنست

ص ۴۳ س ۸

در اخلاق محسنی (ص ۱۳۸) نوشته است: از اسکندر ذوالقرنین پرسیدند که نشان پادشاه دلیبر چیست؟ گفت: آنکه پرسد که دشمن چند است بلکه تفحص کند کجاست؟

### هنرمندی که تمامه عیب هارا بپوشد

ص ۴۳ س ۱۱

حسین واعظ کاشفی مینویسد: از حکیمی پرسیدند که عیبی که مجموع هنرها بد و مختفی مانند چیست؟ جواب داد: بنخل، باز سؤال کردند که هنری که همه عیب هارا بپوشاند که است؟ گفت سخا. (اخلاق محسنی، ص ۸۳).

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید: البخل جامع لساوی العیوب وهو زمام

یقاد به الی کل. ترجمه: بنحلی جمع کننده همه عیبهاست و نخل ہماری بود که همه بدیها

میکشد. بنقل از اخلاق محتمشی، ص ۳۲۲.

### تجسس احوال درون خانه مردم

ص ۴۴ س ۶

شیخ اجل میفرماید:

هر که را جامه پارسا بینی      پارسا دان و نیک مرد انگار

ورندانی که در نهانش چیست      محتسب را درون خانه چکار  
گلتان: (کلیات ص ۴۳۹)

ویکی از آداب اینست

ص ۴۴ س ۷

در نصیحت الملوک سعدی (ص پنزدهم) آمده است: پادشاهان جانی نشینند که اگر دادخواهی فغان بردارد با خبر باشند که حاجبان و سرنگان زهر وقتی مهمات رعیت

بسمع پادشاه رسانند.

چنان خب کاید فغانت بکوش

ص ۴۴ س ۹

اشعار از سعدیست: (کلیات ص ۱۶۹)

بعضی از سلاطین زنجیر میساختند

ص ۴۴ س ۹

”آورده اند نوشته‌وان عادل زنجیری جرسها بر آن بسته داشت تا اگر کسی مہمی داشتی سلسله را بجنبانیدی و آن سلسله را طنی زیر بالین و طنی در میدان بردختی بسته داشت نصیحت الملوک سعدی (ص پنزدهم) نیز رک: سیاست نامه.

از احوال اسیران فارغ و غافل نباشند

ص ۴۴ س ۱۱

در نصیحت الملوک سعدی (ص ہفتم) آمده است: ”در هر دو سه ماه شخته زندان را بفرماید بغوص احوال زندانیان کردن تا بی گناہان را خلاص دهد و گناہ کوچک را پس از چند روزی بخشد و زندان قاضی را بچنین نظر فرماید:“

پادشاهی با خلق بر خود نهادن و ترک راحت و آسایش خود و اذن ...

ص ۴۴ س ۱۵

سعدی میگوید:

الاتا بغفلت نخبسی کہ نوم حرامست بر شیم سالار قوم (کلیات ص ۱۸۱)

گو سپند از برای چوپان نیست

ص ۴۵ س ۲

شعر از گلستان سعدیست کلیات ص ۳۳ .

خلاصه فواید که اهل دولت و سلطنت از آن استنباط باید کرد

ص ۴۷ س ۹

مقایسه شود با این گفته میکاوی: "برای پادشاه لازمست تواریخ را مطالعه کند و در آنها هر چه از اعمال مردمان بزرگ بنظرش می رسد یاد داشت نماید و خوب بداند که این اشخاص در مواقع جنگ چگونه عمل نموده اند و اسباب و وسائل فتوحات و علل شکست ایشان چه بوده، آنها را بدقت امتحان کند و بالاتر از تمام اینها کاری دیگری نیز هست که سایر بزرگان ادوار گذشته بدان عمل کرده اند و آن اینست که یک نفر از مردمان بزرگ تاریخی را برای نمونه ای که خود از او تقلید کند انتخاب نموده تمام اعمال و فتوحات و دوره حیات این شخص بزرگ را همیشه در مد نظر داشته باشد و آنها را مشق عملیات خود قرار بدهد." (شهریار، ص ۸۳).

سبب زوال ملک

ص ۴۸ س ۴

در اخلاق محسنی (ص ۲۴۳) بنقل از کتاب سراج الملوک نوشته است که "نوشتار از موبد موبدان پرسید که زوال ملک در چه چیز است؟ گفت در سه چیز: اول در پوشیدن خبرها از پادشاه، دوم تربیت مردم فرومایه، سوم در ظلم عمال." مطالب دیگر این فایده نیز خلاصه بیست از مطالب اخلاق محسنی رجوع شود بصفحات

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۸، انتخاب.

ص ۴۸ س ۷۷

شکریان حکم زراعت دارند

در اخلاق محسنی (ص ۲۷۵) بروایت از پادشاه قباد منقول است که موبد را گفت که: با لشکر چگونگی معیشت کنم فرمود که بهر چند وقت تفقده حال ایشان باید کرد چنانچه خداوند باغ تفحص بستن میکند و هر گیاهی که بکار نیاید و قوت از دیگر گیاهها باز میماند آزمایسد و دور میسازد و هر چه از او نفعی منصف است نگاهدارد و تربیت میکند و در میان شکریان نیز باشند جمعی که از ایشان هیچ کار نیاید ایشان را علوفه و دوا ضایع است. اسامی آنها را از دیوان محو باید ساخت و به تربیت مردم کاری باید پرداخت ...

پادشاهان را باید که روز بکار مردم مشغول باشند

ص ۴۸ س ۱۱

در نصیحة الملوک سعدی (ص دوم) آمده است "از سیرت پادشاهان یکی آنست که بشب بر در حق که انی کند و بروز بر سر خلق پادشاهی." همو در رساله بی که در تربیت یکی از ملوک نوشته است میگوید: "مالک رعیت را و صاحب ملک و دولت را لازمست که اوقات عمریز خود را موزع کند بعضی بتدبیر مملداری و مصالح دنیوی و بعضی بلذات و خواب و قسمتی بطاعات و مناجات با حق — خصوص در وقت سحرگاه که اندرون صافی باشد — و نیت خیر کند و از حق تعالی مدد توفیق خیر خواهد و اندرون خود با حق و خلق راست گرداند، و خواب نکند تا حساب نفس خود نکند که آنروز از او چه صادر شده است تا اگر نیکی کرده باشد توبه کند و پشیمان شود و نفس خود را

سرزنش کند و بر خود غر امتی نهند بخلاف آنکه کرده باشد و بینی بکوشد: (ص ۲۶).  
 اشعاری که در ضمن این فایده نقل شده است نیز از سعدی میباشد و در دیباچه بوستان  
 آمده است. نویسنده ترتیب اشعار را رعایت نکرده است. رک: کلیات  
 (ص ۱۵۴-۱۵۵)، کلیات سعدی (از روی نسخه مصحح مرحوم محمد علی فروغی، انتشارات  
 جاویدان علمی (ص ۲۲۶-۲۲۷) شعر آخر:

چه بر خیزد از دست کردار من

مگر دست لطفت شود یار من

در نسخه چاپی بوستان دیده نمی شود.

### شجاعت بمثابة تیغ ...

ص ۳۹ س ۶

همین مطلب در اخلاق محسنی (ص ۱۳۱) چنین آمده است "بکی از ملوک حکیمی  
 را پرسید که تدبیر مهتر است یا شجاعت حکیم جواب داد که شجاعت بمثابة تیغ است  
 و رای بمثابة دست قوی که آنرا کار فرمایند هر که را دست بی تیغ باشد کاری تواند  
 کرد اما تیغ را اگر دست نباشد، ضایع ماند و بزرگان در این باب گفته اند: "الرای قبل  
 الشجاعة الشجعان". بی مورد نیست یاد آور شویم که عبارت عربی فوق از کرمصراع اول  
 این شعر عربی است:

الرای قبل شجاعة الشجعان

هو اول وهی المحل الثاني

(مرزبان نامه، ص ۱۹۸، ترجمه کلیله و دمنه ص ۸۱ انشای ماهر و ص ۲۲).

ترجمه: رای و تدبیر پیش از دلیری مردان دلیر است. رای رتبه نخستین دارد و شجاعت

منزلت دوم (حواشی ترجمه کلیله و دمنه ص ۸۱).

دو تن پرورای شاه کشور گشای

ص ۳۹ س ۱

شعر از بوستان سعدی است: کلیات (ص ۱۹۵).

بشمیری یکی یاوه توان گشت

ص ۳۹ س ۱۰

این شعر در باب بیست و نهم اخلاق محسنی باین صورت آمده است:

”برائی شکر پرا بشکنی پشت

بشمیری از یکی تا صد توان گشت“

شعرهای بعدی بدین قرار است:

”مشو مغرور عقل و دانش خویش بنه آئینه تدبیر در پیش

مدد خواه از خرد مندان آگاه که تا یابی سوی مقصود خود راه“

(اخلاق محسنی، ص ۱۳۵)

ایلیچی زبان پادشاه است

ص ۳۹ س ۱۲

تمام این فایده از باب چهلیم کتاب اخلاق محسنی مأخوذ است. عبارت اخلاق محسنی

(ص ۲۷۳) چنین است.

”... خصوصاً در مهم ایلیچی گری که او زبان سلاطین باشد و حالت هر پادشاهی از اطوار

ایچی او معلوم میتوان کرد پس ایچی مردی حکیم سخنگوی نیکو روی صاحبِ جود بزرگ  
 ہمت باید تا آبروی فرستندہ خود نبرزد و بہر کس کہ رسولی فرستند مناسب آنکس  
 باید فرستاد چنانچہ حکیم فرمودہ، بیت :

”رسول تو انا، تو انا فرست

بدانا ہم از جنس دانا فرست“

ہر یک از ملازمان را بھی خاص

ص ۵۰ س ۱

در اخلاق محسنی (ص ۲۷۰) نوشتہ است: ”دیگر در تربیت ملازمان آن است کہ  
 یک کس را دو عمل ندهد بلکہ برای ہر کس منحصی مقرر کند تا ہمہ ملازمان امیدار باشند و  
 دو کس را یک عمل نیز نفرماید کہ چون شرکت پیدا آید عمل بر مراد ساختہ و پرداختہ  
 نگردد“ (نیز زجوع شود بہ ص ۲۶۶ و ۲۷۸ همان کتاب سیاست نامہ ص ۱۹۷).

شیخ اجل سعدی شیرازی میفرماید:

دو بجنس دیرینہ را ہم قلم

نباید فرستاد یک جا ہم

چہ دانی کہ ہمدست گردند و یار

یکی دزد باشد یکی پردہ دار

(بوستان، کلیات ص ۱۵۹)

ہمو جای دیگر میگوید: ”دو کس را کہ با یکدیگر الفتی زیادت نداشتہ باشند در عمل نیاز

گرواند تا با خیانت یکدیگر نوازند :

چو گرگان پسندند بر هم گزند  
بر آساید اندر میان گوسپند

(نصیحت الملوک سعدی ص نهم)

### اگر کسی از خد متکاران سخنی بی محل گوید

ص ۵۰ س ۵

این فایده مأخوذ میباشد از اخلاق محسنی (ص ۲۲۸) عبارت آن کتاب چنین است.  
".... و اگر کسی از ایشان بی محل سخنی گوید آن سخن را اصفا نکند و تا کسی نیک امین  
نباشد و چندین نوبت نیاز موده باشند معتمد نباید ساخت و بر خود را با وی در میان  
نباید نهاد و چون ملازمان ملوک را بر یکدیگر شکمی و غبطه میباشد سخن هیچ کدام درباره  
یکدیگر استماع نباید فرمود و همه را بر دوستی و موافقت با یکدیگر ترغیب باید کرد و  
از منازعت و مخالفت تخذیر باید نمود که مخالفت با یکدیگر ایشان در امور انتظام  
سلطانی دخل تمام دارد"

### دین و ملک تو آمانند

ص ۵۰ س ۱۲

در چهارمقاله نظامی عروسی سمرقندی (ص ۱۸) آمده است "و خودتید و لہ آدم میفرماید :  
الدین و الملك تو امان ، دین و ملک دو برادر همزادند که در شکل و معنی از یکدیگر هیچ  
زیادت و نقصان ندارند" خواجه نصیر الدین طوسی این گفته را به اردشیر پاک نسبت

داده اند . (اخلاق ناصری ص ۲۴۲)



روح پادشاه است و تن رعیت و فرمانبرداری او

ص ۵۱ س ۲

شیخ سعدی در نصیحت الملوک (ص هشتم) مینویسد: "پادشاهان سرند و رعیت جسد پس ندان  
سری باشد که جسد خود را بدنشان پاره کند" همو در رساله بی که در تربیت یکی از ملوک نوشته است  
میگوید: "حاکمان بر مثال سرند و رعیت بر مثال بدن و نادان سری باشد که بدن خود  
را بدنان خود پاره کند."

پس هر که بر ذات خود ...

ص ۵۱ س ۲

در اخلاق محنتی (ص ۱۴۰) بنقل از کلام الحکماء و الدعاه نوشته است: عجبت لمن  
ظلم غیره کیف بنصف من نفسه و عجبت لمن انصف من نفسه کیف یظلم غیره.  
ترجمه: عجب میدارم از کسی بر غیر خود ظلم کند: تا چگونه انصاف از نفس خود بدهد! و  
عجب میدارم از کسی که انصاف از خود بدهد: تا چگونه بر غیر خود ظلم کند!

علاج واقعه پیش از وقوع آن باید کرد

ص ۵۱ س ۶

سعدی میگوید:

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

در بیغ سود ندارد چو رفت کار از دست

(کلیات، ص ۸۰۹)

ملاحین و اعظا کاشفی نیز بدین بیت استشهاد جسته است (اخلاق محسنی ص ۸۴-۸۵)

همو در باب بیست و نهم اخلاق محسنی (ص ۱۳۶) مینویسد "حرم و حقیقت دورانندی

و پیش بینی است. مرد عاقل چون علامت شر و فساد توہم کند فی الحال بتدارک آن مشغول گردد و جاہل تا در ورطہ بلا نیفتد متنبہ نگردد. نیز رک: شہر یار میکیاولی ص ۷۹.

### پادشاهی و زیر را گفت

ص ۵۱ س ۷

صاحب اخلاق محسنی این حکایت را بسططان محمود نسبت میدہد و مینویسد کہ سلطان محمود با ارکان دولت خود گفت کہ ابلہ ترین مردمان را پیدا کنید. بزرگان در گاہ حکما و وزیرکان را با طرف مملکت فرستادند و ایشان متوجہ شدہ باستعلام این چنین کسی مشغول بودند و در استکشاف احوال جہال و احمقان مبالغہ مینو زدند. در آخر شخصی را دیدند کہ بر شاخ درختی برآمدہ و تبر بر بن آن شاخ میزند. معلوم بود کہ اگر آن شاخ بگسلد ہر آیینہ آن شخص از سر شاخ بلند بر زمین افتد و اگر فرضاً ہزار جان داشتہ باشد بیکرا سلامت نبرد. ہمہ اتفاق کردند کہ این شخص ابلہ ترین عالم است و او را گرفتہ نزد سلطان محمود بردند و صورت حال را بموقف عرض رسانیدند. سلطان فرمود کہ از ابلہ تری ہست، گفتند کہ حضرت سلطان بیان فرمایید گفت حکم ظالم کہ بجزور و تعدی رعیت خود را براندازد و خود را بدین واسطہ منکوب و پریشان حال سازد. (اخلاق محسنی ص ۵۷ - ۵۸).

### رعیت چون بیخ است

ص ۵۱ س ۱۰

شعر از باب اول بوستان سعدی است. در جمیع نسخ چاپی متداول آن کتاب مطراغ اوش چنین آمدہ است: رعیت جو بیخند و سلطان درخت و در اخلاق محسنی ص ۵۸

نیز بهمین صورت نقل شده است.

### بهترین لباسها

ص ۵۱ س ۱۲

در اخلاق محسنی (ص ۱۴۶) بنقل از یعقوب لیث صفاری "که هنوز بطلب ملک پرداخته بود" نوشته است: "خوبترین لباسها زره است و خوشترین تاجها خود و بهترین منزلها معرکه حرب و زیبا ترین شرابها خون دشمنان و لطیف ترین سایها سایه نیزه و ظریف ترین آوازه ها آواز صییل و اسبان کچم پاشیده و گرامی ترین ندیمان مردان کاری و مبارزان کارزاری".

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب میفرماید:

"السیف و الخنجر ریحاننا

اف علی النخس والاس

شرابنا من دم اعدائنا

وکاسنا ججمه الراس"

(اخلاق محسنی ص ۱۴۶).

### بهترین شکارها...

ص ۵۱ س ۱۴

در اخلاق محسنی (ص ۷۴) آمده است: "حکیمی را پرسیدند که بهترین شکاری که شتر پادشاهان در آنست که امست، فرمود که صید دلهای رعیت کردن خوبترین شکار است".

نیز رک: ص ۸۴ بهمان کتاب.

ص ۵۱ س ۱۳

بہترین بندہا...

در اخلاق محسنی (ص ۸۴-۸۶) بروایت خسرو پرویز مضبوط است: "... بیچ قیدی  
 قویتر از بند احسان ندیدم... کہ محل ہرقیدی عضوی معین است و بندیکہ بریک عضو  
 افتد پیدا است کہ چہ نوع بند نیست خواہم کہ بند بردش نم کہ دل سلطان است و  
 تمام اعضاء و جوارح خدم چشم او بند چون اصل بقیدی مقید کرد ہر آئینہ تمام اعضاء و  
 جوارح کہ تبع او بند بستہ گردند..."

ص ۵۲ س ۱

سر لشکر را ولی باید

فایده حاضر محتملاً تلفیقی باشد از بعضی ضرب المثلهای عربی چنانکہ در مرزبان نامہ  
 (ص ۲۲۳) آمدہ است: "گفتہ اند: السلطان یصول صیال الاسد ویغضب  
 غضب الصبی". (پادشاہ حملہ میکند حملہ شیر و غضب میکند غضب کودک).

ص ۵۲ س ۶

پادشاهی از درویشی نصیحت طلبید

"یکی از خلفا بہلول را گفت: مرا نصیحت فرمای. گفت: از دنیا با خرت چیزی  
 نمیتوان برد مگر ثواب و عقاب. اکنون مجیزی"

نصیحۃ الملوک سعدی (ص دوم).

ص ۵۳ س ۱

آورده اند کہ نجاشی ملک حبشہ

این حکایت بروایت از امہات المؤمنین عالیثہ و ام سلمہ در سیرۃ ابن ہشام  
 (اردو ص ۱۶۵-۱۶۶) آمدہ است و شیخ محدث نیز از ہما بنجا نقل کردہ است.

برای توضیح بیشتری در مورد بجزرت مسلمانان بجزسته نیز رجوع شود به همان کتاب

(ص ۱۶۵-۱۶۷ و ۱۸۰-۱۸۳)

### کونوا قوامین بالقسط

ص ۵۴ س ۱۲

آیه ۱۳۵ سوره النساء

### عمرولیت پادشاهی بود

ص ۵۴ س ۱۳

قسمت اول این حکایت مربوط به گنبد ارشکراما عیسی سامانی از گنبد گاه باغی در برت

از جوامع الحکایات عوفی (خطی، برگ ۲۶۷ ب) و قسمت دوم مربوط به جنگ

وی با عمرولیت و اسیر شدن مؤخرالذکر، از تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (ص ۳۷۲-

۳۷۵) گرفته شده است. قسمتهایی از این بخش دوم یا اشاراتی بدان در کتب متعدد

دیگری نیز دیده میشود از جمله نصیحة الملوک امام غزالی (ص ۶۱-۶۳) سیاست نامه

(ص ۱۴-۲۰)، آداب الحرب و الشجاعة (ص ۳۴۵-۳۴۷)، تاریخ بنگارستان (ص ۹۴)،

احیاء الملوک (ص ۴۰-۴۲) و ترک الاطناب فی شرح الشهاب (ص ۵۸۹).

### عمرولیت

ص ۵۴ س ۱۳

عمرولیت برادر و جانشین یعقوب لیت، موسس سلسله صفاری، در سال ۲۶۵ هـ

بعد از فوت برادرش روی کار آمد و علی الرغم برادرش با خلیفه بغداد راه آشتی را

پیش گرفت، خلیفه نیز پادشاهی این، فرمان حکومت فارس و کرمان و اصفهان

و طبرستان و سیستان و عراق عجم و شنگلی بغداد را بنام او صادر کرد و عمرولیت بنوبه

خودش متعهد شد که هر سال ۲۰۰۰۰ درهم بعنوان خراج بدارالمخاض فرستد. عمر و بیست و دو سال حکومت کرد. سرانجام راه محاصرتی که وی با خلیفه می پمید خلیفه در سال ۲۸۷ اسماعیل سامانی را بمقابلہ اش فرستاد. عمر و شکست خورد و گرفتار آمد (تاریخ مفصل ایران ص ۲۰۱-۲۰۹) "او یک چشم داشت و بسیار قهار و قاتل و بیباک بود و پیوسته در زرد اموال و زرا و مقربان خود طمع کردی آن طایفه را مواخذه می نمود و بدین سبب مردم و مقربان از او نفور بودند تا دولت نیز از او نفوذ شده روی بر تافت."

اجاء الملوک (ص ۶۲)، نیزک: تاریخ نگارستان (ص ۹۴).

### مقتض بالله

ص ۵۴ س ۱۵

مقتض بالله (۲۷۹-۲۸۹ هـ) پسر موفق، بعد از فوت عمش معتمد بالله برخلاف نشت و عهد خراسان بعمر بن الیث فرستاد ولی چیزی نگذشت که میان شان بهم خورد و مقتض اسماعیل سامانی را برای اطفای این نایره متعین کرد که وی را در بلخ بشکست و به اسارت در آورد. مقتض در سال ۲۸۹ هـ از بیماری برمد. پسرش ابو محمد برقه بود. پس وزیر او قاسم بن ابی عبدالله بفرمود طیب را تا مغرب او از قفا بشکافتند و پر کردند از صبر و زنگار، تا بوی نگیرد و گونه نگرداند و آلات شکمش بیرون کردند و از بوی خوش بیاکنند و جامه پوشینند و غلامی بر تخت شد و او را بر باز گرفت پشت بمسند باز داده و قصب بر روی فرو گذاشته اندکی صورت پیدا بود، تا بزرگان اند

آمدند و سلام کردند (۹) وزیر جواب میداد، پس گفت امیر رنجور است و تخفیف کنید  
و مردم بازمی گشت و چندین بار چنین بکرد و این کار پوشیده بماند تا پسرش  
از رقبه باز آمد و بیعت تازه کردند: "مجل التواتر بخ و القصص، ص ۳۶۹".

### اسماعیل سامانی

ص ۵۵ س ۱

امیر اسماعیل سامانی از نواده های سامان است که بگفته اکثر مؤرخین به برام چوبین نسبت  
میرسانده و بروایتی منسوبند به سامان که قریبای بوده است از ابا دیهیمای سمرقند، به حال  
وی پس از فوت برادرش نصر بن احمد در سال ۲۷۹ هـ فرمانفرمای بالاستقلال تمام  
ماوراءالنهر شد. تشکیل سلسله سامانی در ماوراءالنهر مسئله کشمکش تاریخی ایران و توران  
را تجدید کرد. وی در سال ۲۸۷ هـ در بلخ بر عمر و لیث فایق آمد و او را مغلوب ساخت  
و فرمان حکومت ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و کرگان و طبرستان و ری را  
تا حدود اصفهان گرفت و حدود دولت سامانی را از کنار سیحون تا اواسط عراق  
عجم بسط داد. وی مردی شجاع و جوانمرد و پرهیزگار بود. در سال ۲۹۵ هـ فوت کرد.

تاریخ برگزیده گان (ص ۶۸)

### تعز من تشاء

ص ۵۵ س ۱۲

آیه ۲۵، سوره آل عمران.

### از عذاب گرسنگی ببرد

ص ۵۵ س ۱۳

در این که عمرو از شدت گرسنگی جان داد یا وی را بعد گشتند، مؤرخین اختلاف دارند.

رک: اجباء الملوک (ص ۴۳-۴۴) و حواشی تاریخ سیستان (ص ۳۶۳) بقلم

محمد تقی بهار ملک الشعراء.

ای که از چرخ ایمنی ز بهار

ص ۵۵ س ۱۵

این شعر در کلیله و دمنه (ص ۱۹۲) نیز آمده است، بدین قرار:

ای که بر چرخ ایمنی ز بهار

نیکه بر آب کرده ای هوش دار

خلیفه المعتمد بالله محمد بن هارون الرشید

ص ۵۶ س ۱

ابو اسحق ابراهیم و محمد نیز گویند، بن هارون الرشید (۲۱۸-۲۲۷) ولیعهد و برادر مأمون

بود بعد از فوت مأمون که بیش از بیست سال نداشت و در شام با او بود با لقب

المعتمد بالله، خلافت نشست "نخستین کسی از بنی عباس که ترکان داشت معتمد

بود، و ایشان را بزرگ کرد و مهمتر ایشان را بر کشید؛"

مجل التوارخ و القصص (ص ۳۵۸)

جامعی بنزد نظام الملک

ص ۵۶ س ۱۰

نظایر این حکایت در ترجمه کلیله و دمنه و اخلاق محسنی نیز دیده میشود و نصرالله منشی میگوید:

روزی او (امیر المؤمنین منصور) را گفتند: فلان مقدم فرمان یافت و از او ضیاع بسیار

مانده است و فرزندان او بدرجه استقلال نرسیده اند، اگر مثال باشد تا عمل بعضی

در تصرف گیرند و در قبض آزند دیوان را توفیری تمام باشد. جواب داد که: من لم یشبعه خلافة الله



فی ارضه لم تشبهه ضیاع الیتامی و المساکین . معنی چنین باشد که : هر که را خلافت روی زمین سیرنگرداند از ضیاع یتیمان هم سیرنگردد . ترجمه طیله و دمنه (ص ۲۳) همین مطلب در اخلاق محسنی (ص ۲۴۷) چنین آمده است : "یکی از روی غمز و سعایت قصه نوشتت به معضم خلیفه که فلاکس از اعیان و معارف یافت و از مالی خلیفه مانده و یک سپردارد طفل . اگر فرمان شود تا کفاف طفل بگذارد و باقی برسم قرض بخزانه بپارند تا چون بزرگ شود بدو تسلیم نمایند حالا خزانه را توفیری و فعلی باشد معضم بر پشت رفته او نوشتت بعربی که ترجمه اش اینست که متوفی را خدا بیا مرزاد و برمال و میراث برکت کند و یتیم را به نیات خیر پرورش دهد و نماز بلعنت خدا گرفتار باد ."

### نظام الملک

ص ۵۶ س ۱۰

ابوعلی قوام الدین حسن بن علی بن اسحاق از نوادیر وزرای نامدار و بزرگان رجال و دانشمندان ایران بوده . مدت سی سال ، ده سال در عهد الب اسلان و بیست سال در عهد ملکشاه بزرگترین وزیر مقتدر ایران بود . در اداره ملوک و فتح بلاد و سرکوبی مخالفین این دو پادشاه چنان کفایت و حسن تدبیر بخرج داد که دولتی وسیع از حلب گرفته تا کاشغر را تحت امر ایشان آورد ، و نام و نشان آن دو سلطان را در شرق و غرب عالم معلوم آن زمان جاری و ساری کرد تا آنجا که بایه قسمت عمده شهرت و پیشرفتی که در کارها نصیب الب اسلان و ملکشاه شده از برکت خود مندی کار دانی خواجه دانست ، وی بسال ۴۵۸ هجری بدست فدائیان اسمعیلیه کشته شد . (سیاست نامه - مقدمه)

آورده اند که ملکشاه بن الب ارسلان

ص ۴۵۷س

ماخذ این حکایت، حکایتیست که در جوامع الحکایات باب یازدهم از قسم دوم  
(خطی، برگ ۲۵۳) آمده است.

ملکشاه بن الب ارسلان

ص ۴۵۷س

ملکشاه سلجوقی متولد سال ۴۴۷ و یا ۴۴۸ هجری قمری فرزند الب ارسلان پس از پدرش  
از سال ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری سلطنت کرد بشکار سخت علاقمند بود. در راحه الصد  
نوشته است: سلطان از لهو و تماشا شکار دوست داشتی... سلطان بکروز  
بفقاد آهوی بتر بزد و قاعده او چنان بود که بهر شکاری که بزدی دیناری مغربی بدو پیش  
دازی و بهر شکار گاهی از عراق و خوراسان منارها فرمود از سم آهوی گور و ولایت  
ما وراء النهر و بیادیه عرب، بمرج و خوزستان و ولایت اصفهان هر جا که شکار فرود  
یافتست آثاری گذاشتت؛ (ص ۱۳۱) وی در سال ۴۸۵ هجری فوت شد.

اسحق بن ابراهیم موصلی گوید:

ص ۷۵۸س

این حکایت در جوامع الحکایات عوفی (خطی، برگ ۱۱۳) نیز آمده است و بگفته  
عوفی این صحبت بین معنم و احمد بن ابی داود روی داده، نه با اسحق بن ابراهیم موصلی.

اسحق بن ابراهیم موصلی

ص ۷۵۸س

اسحق بن ابراهیم بن میمون التیمی الموصلی (متوفی ۲۳۵ هجری) مقام او در علم و ادب و  
شعر بس رفیع است. اما در غنا که کوچکترین علوم اوست چیره دست تر بود زیرا در

دیگر علوم نظیر داشت ولی درین فن بی مانند بود و در آن بپایه علمای گذشته فن رسید  
و از معاصران خود بگذشت و امام این صناعت شناخته شد. در دستگاه خلفای  
عباسی مخصوصاً در بار هارون و مامون منزلتی تمام داشت.

لغت نامه و اعلام معین (ص ۱۳۹).

### مامون

ص ۵۸ س ۸

مامون عباسی، فرزند هارون الرشید، هفتمین خلیفه عباسی است که پس از برادرش  
امین در سال ۱۹۸ هجری بخلافت رسید. وی مردی حکمت طلب و علم دوست بود و در عصر  
او بیشتر کتب فارسی و یونانی بعربی ترجمه و نقل گردید و مقدمات ترقی و تکمیل تمدن عظیم  
اسلامی فراهم گردید. وی بسال ۲۱۸ هجری درگذشت. تاریخ برگزیدگان (ص ۲۰).

### من و فانی ندیده ام زحسان

ص ۵۹ س ۲

این شعر در مرزبان نامه (ص ۳۷) بدینگونه آمده است:

من ندیدم سلامتی زحسان

گر تو دیدی سلام من برسان

آورده اند در آنوقت که امیر المؤمنین مامون

ص ۵۹ س ۳

این حکایت در مصیبت نامه عطار (ص ۳۷۸ - ۳۸۰) و جوامع الحکایات عوفی خطی

برگ ۲۲۳ ب، و بانکه اختلاف در مثنوی مولوی (دفتر اول، ص ۷۱-۷۴) نیز دیده

میشود. شیخ محدث نطن قوی این حکایت را از جوامع الحکایات عوفی نقل کرده است.

## منقار بآب شور دار و همه سال

ص ۵۹ س ۱۲

این مصراع در نسخه خطی جوامع الحکایات (برگ ۲۲۳ ب) چنین آمده است:

“منقار بآب شور شوید همه سال”

## آورده اند که روزی امیر المؤمنین معصوم

ص ۶۰ س ۱۴

این حکایت از جوامع الحکایات عوفی (خطی، برگ ۱۲۵۷) مانوخذ میباشند. شیخ اجل سعدی شیرازی این را بدینگونه منظوم ساخته است:

یکی را خرمی در گل افتاده بود      ز سوداش خون در دل افتاده بود  
 بیابان و باران و سرما و سبیل      فرو همیشه ظلمت بر آفاق ذیل  
 همه شب درین غصه تا بامداد      سقط گفت و نفرین و دشنام داد  
 نه دشمن برست از زبانش نه دوست      نه سلطان که این بوم و برزان اوست  
 قضا را خداوند آن پهندهشت      در آن حال منکر بر او برگزشت  
 شنید آن سخنه‌های دور از صواب      نه صبر شنیدن نه روی جواب  
 ملک شرمگین در حشم بگریست      که سودای این برمن از بهر چیست؟  
 بچی گفت: شاهها به تیغش بزن      که نگذاشت کس را نه دختر نه زن  
 نگه کرد سلطان عالی محل      خودش در بلا دید و خرد در حل  
 بنخشد بر حال سکین مرد      فرو خورد خشم سخنه‌های سرد  
 زرش داد و اسب و قبا پوتین      چه نیگو بود مهر در وقت کین

یکی گفتش : ای پیر بی عقل و هوش عجب رستی از قتل، گفتا: خموش

اگر من بنالیدم از دردِ خویش وی انعام فرمود در خوردِ خویش

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مروی، احسن الی من اسا

(بوستان: کلیات سعدی، ص ۲۱۴)

### آورده اند که وقتی پرویز بر حاجبی از حجاب خود

ص ۶۱ س ۹

مأخذ این حکایت نیز جوامع الحکایات (خطی، برگ ۲۲۱ ب) میباشد.

علاوه بر این، قسمتهایی ازین حکایت بصورتی مؤجز و یا با تفاوتی اندک در

جزئیاتش در کتاب التاج جاخط (فارسی ۱۳۲-۱۳۴)، نصیحة الملوک (ص ۱۱۱-

۱۱۲)، آداب الحرب و الشجاعة (ص ۴۹)، و لطایف الطوائف (ص ۹۴) نیز دیده

میشود. جاخط و مخزمد بر این حکایت را با نوشتیران نسبت داده اند.

### پرویز

ص ۶۱ س ۹

پرویز، خسرو دوم، شاهنشاه ساسانی (۳۴۶-۵۹۱ م) پسر سهرمز چهارم، وی پس

از پدر بر تخت سلطنت نشست، و بعد از انوشیروان معروفترین پادشاه

ساسانی است از قصور عالی و حرمسرا و تجملات او حکایتها گفته اند در دوره اول

پادشاهی جنگهای بسیار و فتوحات بیشتر کرد که خزائن و ذخائر آن فتوحات را

به تیسفون آورد بطوری که گفته اند موجودی ایران را چهار برابر کرد. با تمام این اوصاف

خسرو پرویز و جنگهای او نه فقط چیزی با ایران نیفزود بلکه آنرا بی اندازه ضعیف کرد

و با سرعت بسیار بطرف انخطاط سوق داد

(اعلام معین ص ۳۴۲-۳۴۳)

### وقتی مامون در کوبه سلطنت خود میرفت

ص ۶۲ س ۹

این حکایت از جوامع الحکایات (خطی، برگ ۲۳۱ ب) مأخوذ است.

### آورده اند که روزی هارون رشید قرآن میخواند

ص ۶۳ س ۲

این حکایت در جوامع الحکایات (خطی، برگ ۱۲۳۸) و لطایف الطوائف (ص ۱۰۹)

با تفصیل هر چه تمامتر آمده است ولی درین کتابها از قصه های حمال و امام مجتهد

خبری نیست.

شیخ اجل سعدی شیرازی این حکایت را در گلستان چنین آورده است: "هارون-

الرشید را چون ملک مصر مسلم شد، گفت بخلاف آن طاعنی که بغرور ملک مصر

دعوی خدائی کرد، بنختم این مملکت را مگر نخیس ترین بندگان. سیاهی داشت

که نام او خصب در غایت جهل. ملک مصر بوی ارزانی داشت و گویند طایفه ای

حراثت مصر شکایت آوردندش که پنبه کاشته بودیم، باران بی وقت آمد و تلف

شد. گفت: بشتم بایستی کاشتن." کلیات (ص ۳۷).

این حکایات در عین اینکه جالب است و آموزنده، با حقایق تاریخی نیک مغایر است.

چنانکه میدانیم دوره رشید از ۱۷۰-۱۹۳ هجری بوده است و طولونیان از سال ۲۵۴-

۲۹۲ هجری در مصر حکومت کرده اند.

طولون از واژه ترکی (Dolon) به معنای ماه تمام یا بدر گرفته شده. غلامی با این اسم از طرف حکمران سامانی بخارا بعنوان هدیه پیش مامون فرستاده شد و مامون وی را در بغداد و سرمن رأی به مناصب عالییه منصوب داشت. پسرش احمد در سال ۲۴۰ هجری حایز مقامات پدر شد و در سال ۲۵۴ هجری بنیابت حکومت مصر را مورث گردید و چیزی نگذشت که وی در آنجا خود را مستقل اعلان نمود و در سال ۲۶۴ هجری شام را نیز بر خود حکومتی خود افزود. دو مملکت مصر و شام از این تاریخ تا سال انقراض سلسله طولونی (۲۹۲ هجری) در دست ایشان بود.

مؤرخین مصری دوره طولونیان را یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر محسوب میدانند. احمد قدرت و تسلط خود را وسیله سپاهی گران از غلامان که در آن سرباز ترک و بونانی و سیاهان نوبی اکثریت داشتند، حفظ میکرد و باری را که از نظر مالی بخاطر نگهداری این سپاه بر مردم مصر تحمیل می شد با جلوگیری از اجحافات عمال دولتی تخفیف میداد.

(طبقات سلاطین اسلام، ص ۵۸ و سلسله های اسلامی، ص ۷۷-۷۸).

هارون رشید

ص ۶۳ س ۲

هارون پنجمین خلیفه عباسی که در سال ۱۵۰ هجری متولد شد، و از سال ۱۷۰ هجری تا سال ۱۹۳ هجری خلافت داشت. وی مشهورترین و شاید بزرگترین خلفای بنی عباس است که مردی فاضل و عالم بود و معروف است که در بار او از دید تجمل و جلال در آن زمان نظیرنداشتند. وی یحیی برمکی را بوزارت انتخاب کرد و آنقدر بدو احترام میگذاشت که ویراپه خطاب میکرد.

اتما دیری نیانید کہ بسال ۱۸۷ھ از روی رشک و حسد این خانوادہ را قلع و قمع کرد. ہارون  
در زمان حیات خود امین پسر بزرگ خود را جانشین قرار داد و مامون را ولیعهد نمودہ  
بخراسان فرستاد. ہمین کہ امین بجای پدر نشست مامون را از ولیعهدی عزل و موسی  
پسر خود را ولیعهد نمود و لقب الناطق باللہ بوی داد. ہمین عمل موجب بروز اختلاف بین  
دو برادر شد.

### ابیس لی ملک مصر

ص ۶۳ س ۳

آیہ ۵، سورہ الزخرف.

این حکایت قسمتی از قصہ ایست کہ عوفی در جوامع الحکایات (خطی برگ ۲۳۵) آورده است.

ص ۶۵ س ۱

### اصمعی

ص ۶۵ س ۱

اصمعی، ابوسعید عبد الملک ابن قریب بن علی ابن اصمعی باہلی (۱۲۲-۲۱۳ یا ۲۱۶).  
دانشمند عرب و از بزرگترین علمای لغت عرب محسوب است. در بصرہ متولد شد و  
در همان شہر پرورش یافت. او و ابو عبیدہ و ابو زید انصاری شاگردان ابو عمر و ابن العلاء  
بودند و علمای لغت عرب کہ بعد از این سہ تن آمدند قسمت عمدہ اطلاعات خود را در  
لغت و شعر عرب از آنان گرفتہ اند. اصمعی با مردم قبایل معاشرت میکرد و بدین طریق  
از لغت و لہجہ های بدویان اطلاع فراوان پیدا کرد. در روزگار خلافت ہارون از  
بصرہ بہ بغداد رفت و سپس بزرگ گاہ خویش برگشت و ہم در آن شہر در گذشت. مامون  
میخواست او را بدرگاہ خود بخواند اما موفق نشد، و اصمعی پاسخ داد کہ پیری و ضعیف حال



بمن اجازه نمیدهد از بصره بیرون آیم و بجای دیگر سفر کنیم اما با همه این مامون در  
 حکام لزوم حل هر مشکلی از دانشهای ادب لغت را از راه مکاتبه از وی میخواست و پاسخ  
 در مییافت (لغت نامه دهخدا، و دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۴۵) نیز نگاه کنید  
 به تجارب السلف نجوانی (ص ۱۳۶-۱۳۷).

### حجاج یوسف

ص ۶۵ س ۱۴

حجاج، ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی متوفی ۹۵ هـ سردار و امیر معروف عراق، در طایفه  
 بدینیا آمد و سپس بشام رفت و در دستگاه خلیفه ترقی کرد تا آنکه عبدالملک ابن مروان  
 او را بجنگ عبداللہ ابن زبیر مکه فرستاد و حجاج با لشکر گران بدان سو رفت و عبداللہ را  
 کشت، و بر مکه دست یافت. عبدالملک ولایت مکه و مدینه و طایفه بدو داد و بعد  
 عراق را نیز که در آن شورش و فتنه برخاسته بود، صمیمانه قلمرو او نمود. حجاج بکوفه رفت  
 و شورش را فرو نشانده با قدرت و مهارت تمام بحکومت پرداخت. پس از مرگ  
 عبدالملک در زمان ولید اقتدار حجاج افزون شد و تا زمان مرگ در مقام خود بود. نام  
 وی مثل ظلم و بیدادگری است (اعلام معین، ص ۴۵۵، و دائرة المعارف فارسی،  
 ج ۱، ص ۸۳۳).

### حکایت

ص ۶۷ س ۵

حکایت حاضر از تاریخ گزیده ص ۴۳۴-۴۳۶ مقتبس میباشد ولی در نسخه چاپی آن  
 کتاب مصر رسیدن و دو گانه گزاردن ملکشاه اشاره ای نیست. البته راوندی در

راحتہ الصدور (ص ۱۲۹) مینویسد: سلطان ملکشاہ در مدت پادشاهی دوبار از انطاکیہ باور کند شدہ بود. نوبتِ آخرین در سنہ احدی و ثمانین و اربع مایہ بانطاکیہ شد و از آنجا بلاذقیہ شد بکنار دریا و اسپانرا از دریا آب دادند، سلطان سجادہ خواست و آنجا دور کعت نماز گزارو، شکرانہ آنک ملک او از اقصای مشرق تا بکنار دریا ی مغرب رسیدت ... و بندگانِ خاصِ خویش را سلطان از اقصای ولایت شام و ساحل محیط اقطاع داد، شہر حلب بقسیم الدولہ اقسقر داد و روصا بعماد الدولہ بوثران و موصل بکلر مشس داد. و از آنجا باز گشت و بسر قند شد.

داستانِ کرقاری ملکشاہ و استخلاصِ وی بتدبیر نظام الملک علاوہ بر تاریخِ گزیدہ در جوامع الحکایاتِ عوفی چاپی (ص ۱۶۲-۱۶۴) و تاریخِ نگارستان (ص ۱۳۱) نیز آمدہ است، صاحبِ آثار الوزارہ صمن شرح حالِ نظام الملک مینویسد: "... گرفتنِ قیصرِ روم ملکشاہ را در شکار گاہ و خلاص کردنِ او و اکثر حالاتِ او و ضوح و اشتہار تمام دارد و بتکرار محتاج ندید" (ص ۲۰۷).

پیشتر رسم بود کہ از ہر حاجی چند جایگاہ ہر جا ہفت مثقال ز سرخ ستندی

ص ۶۷ س ۷

در تاریخِ گزیدہ چاپی این عبارت چنین نقل شدہ است: "پیشتر رسم بود کہ از ہر حاجی، چند جایگاہ ہر جا ہفت مثقال ز سرخ می ستندند." ظاہراً "از ہر حاجی" درست تر است و بیانِ راوندی ہم موید ہمین امر است. وی مینویسد: "از آن از ہر حاجی ہفت دینار سرخ بتندی" (راحتہ الصدور، ص ۱۳۱).

ص ۶۷ س ۱۴

زهی بندگان را خداوندگار

شعر از بوستان سعدیت. کلیات (ص ۱۵۵)

ص ۶۸ س ۹

نظام الملک گفت: مگر چندی غلام بی تن باشند

در تاریخ گزیده چانی (ص ۴۳۶) این عبارت بدینگونه آمده است:

"نظام الملک گفت: مگر چند غلام بی سرو تن باشند."

ص ۶۹ س ۴

العفو عند القدرة

این ضرب المثل در تاریخ بیہقی نیز دیده میشود (ص ۲۰۶).

ص ۶۹ س ۵

آورده اند که روزی انوشیروان عادل بشکار رفته بود...

این حکایت در سیاست نامہ نظام الملک (ص ۱۶۲) نیز آمده است وی مقدار انعام

ہر دو مرتبہ را یک ہزار دم نوشتہ است. حسین واعظ کاشفی نیز نظیر این حکایت

در اخلاق محسنی (ص ۱۰۸-۱۱۱) آورده است ولی با تفاوت در جزئیاتش وی این

حکایت را بہ پسر امیر بلخ منسوب میدارد و مینویسد کہ بعد از مدتی دراز گذار آن امیرزادہ

باز بہمان ناچینی کہ پیری آنجا دختی مینشاند و صحبتی بین آنها مبادلہ شدہ بود، افتاد.

پیر طبقی از میوہ ہای لطیف آن دخت چیدہ پیش آورد. امیرزادہ وقتی پی باین حقیقت

برد و آن پیر مرد را بشناخت وی را مورد تفقہ قرار داد و با آنکہ آن پیر مردی بود گز

وی را بوزارت خود برگزید. بعداً آن پیر نیز بدین اسلام بگروید.

آوردہ اند کہ چون امیر المؤمنین مامون برعم خود

ص ۶۹ س ۱۱

این حکایت نیز از جوامع الحکایات (خطی برگ ۱۲۲۸) . مأخوذ میباشد.

ابراہیم بن مهدی

ص ۶۹ س ۱۱

ابراہیم بن مهدی بن منصور در زمان برادرش ہارون الرشید دو بار امارت دمشق یافت و در دورہ خلافت مامون زمانی کہ این خلیفہ در خراسان بسر میبرد او از نارضانی عباسیان استفادہ کرد و در بغداد بدعوی خلافت برخاست (۵۲۰۲) اہل بغداد و بنی عباس با او بیعت کردند و لقب مبارک باو دادند. از طرف مامون حسن بن سہل <sup>مامون</sup> دفع فتنہ بغداد شد و سپاہیان بغداد را در واسط شکست و چون مامون وارد بغداد گردید (۵۲۰۴ صفر) ابراہیم متواری شد. در مجمل التواریخ نوشته است کہ عاقبت "ابراہیم بن المہدی بیافتند با چادر و موزہ، و پیمچان پیش مامون آوردندش برسان زنان و مامون بر آنسان او را پیش خواست برانجن، تا بزرگان بر آنحال بدیدندش و ابراہیم بن المہدی سخت فصیح بود و شاعر، و سخنان نیکو گفت بمعذرت، چنانکہ مامون را بگریہ آورد، و شعری کہ بدیہہ در آن فرغ و ناامیدی گفتہ بروخواند، مامون او را عفو کرد و خلعت برافکند." (ص ۳۵۴) این عفو کردن مامون مهدی را شہرت فراوانی پیدا کرد و زبان زد خلایق گشت. چنانکہ از لفظ ابو الفضل بیہقی میشنومیم کہ وقتی استادش بو نصر مشکان مینخواست پیش خواجہ احمد وزیر، شفاعت فقیہ بوبکر حصری بکند، گفت: "اجبار مامون و ابراہیم پیش خاطر خداوند است، مجال باشد

مرا که ازین معنی سخن گویم، که خرما بصره برده باشم: "تاریخ بیهقی ص ۲۰۶-۲۰۷.  
 ابراهیم بن مهدی در سال ۲۲۴ هـ درگذشت. نیز رک: مکاتبات رشیدی  
 ص ۷۶-۷۷ و تاریخ نگارستان (ص ۵۴).

حمید الطوسی

ص ۶۹ س ۱۲

حمید الطوسی از ندما و مقربین هارون و مامون بود در سال ۱۹۳ هـ هارون در خازنه  
 بمین حمید الطوسی بسر میرد که مرین شد و مرگ می را دریافت. اخبار الطوال وینوری  
 اردو (ص ۶۳۵).

احمد ابو خالده

ص ۶۹ س ۱۴

احمد بن ابو خالده احوال بعد از حسن بن سهل وزارت مامون یافت و مردی دانا و  
 زیرک و صاحب مروت بود و در پیش مامون اعتبار تمام داشت.  
 (آثار الوزرا، ص ۸۰)

تعفوا اقرب للتقوی

ص ۷۰ س ۳

آیه ۲۳۷، سوره البقره.

عفو کان هست اصل پنداری

ص ۷۰ س ۴

این اشعار ظاهراً ترجمه این عبارت تازیت: العفو زکوٰۃ الطفر اذا قدرت علی  
 عدوک فاجعل العفو شکر القدر تک. ترجمه: عفو زکوٰۃ طفر است. چون بردن  
 طفر یابی، عفو را شکر قدرت خود کن! (اخلاق محتمی ص ۲۶۴) نیز رجوع کنید

بہ حکایتی در اخلاق محسنی (ص ۶۱-۶۲)۔

آوردہ اند کہ از آلِ لیت بیچکس درشت خویر از عمر و لیت نبود

ص ۷۰ س ۸

این حکایت قسمتی از داستان می باشد که در جوامع الحکایات (خطی، برگ ۳۱۳ ب)

نیز آمده است۔

جعفر محمد

ص ۷۰ س ۹

متملاً این جعفر محمد همان ابو جعفر زید و یہ می باشد کہ راجع با و امام غزالی حکایتی بدین

مقدمہ در نصیحت الملوک (ص ۸۴-۸۵) آورده است: "گویند عمر و لیت را خوشی

بود و از شمار نزدیکان بود او را ابو جعفر زید و یہ گفتندی و از دوستی کہ عمر و لیت او را

داشتی حال بد آنجا رسید کہ روزی از ہرات صد اشتر سرخ مو آوردند بر ہر کئی خود را

خواستج، عمر و ہیمان بنخانہ ابو جعفر فرستاد و گفت تا او را بمطبخ فراخی بود بردند..."

ولو کنت فظاً

ص ۷۱ س ۲

آیہ ۱۵۹، سورہ آل عمران۔

آوردہ اند کہ وقتی یکی از حجاب معتصم در بند روم بود

ص ۷۱ س ۳

این حکایت نیز از جوامع الحکایات (خطی، برگ ۲۷۱ ب) مأخوذ می باشد علاوہ

بر این با اختصار و با اختلاف در بعضی جزئیاتش درین کتب نیز دیدہ میشود:

آداب الحرب و الشجاعت (ص ۴۴۷-۴۵۰)، تجارب السلف (ص ۱۷۴-۱۷۵)؛

و تاریخ نگارستان (ص ۶۳-۶۴) و لغت نامہ دہخدا۔ بنا بکفۃ نخبوانی معتصم بابو

نمائی هزار دینار جایزه داد. (ص ۱۷۵). در لغت نامه نیز همین قول نقل شده است. در دو کتاب دیگر، بیچگونه اشاره ای بمقدار جایزه نشده است.

عموریہ

ص ۷۱ س ۴

عموریہ (Amorium) شهرکی است در ساحل نهر عاصی در بین نامیه و شیزز. (معجم البلدان ج ۴، ص ۱۵۸) ابن خلدون در بحث جغرافیائی خود آنرا در بخش پنجم اقلیم پنجم یاد کرده (مقدمه ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲). این شهر در سال ۲۲۳ هـ ق. بدست معتصم بالله خلیفہ عباسی گشوده شد و از اعظم فتوحات اسلام بشمار میرود.

(معجم البلدان)

قلعہ عموریہ بر طالعی بنا شده اند...

ص ۷۱ س ۹

صاحبِ مجمل التواریخ در ضمن شرح حال حکیم بلیناس مینویسد که وی "برومیہ و عموریہ، و مصر و بسیاری (شهرها) طلسمها کردست بدفع هر چیزی، که پادشاهان اندخواستندی و بر سر مناره اسکندریہ آینه هم وی ساخت و هر یکی را علی حده قصه هست، که چه ساخت و چه سبب را، و طالعی عظیم داشت درین کار و بسیار از صنعهای او هنوز بجایست." (ص ۱۳۲)

رمی بک اللہ بر جہیا فہد ہما

ص ۷۲ س ۶

چهل و یکمین شعرا از اولین قصیدہ بانیہ دیوان ابوتماک حبیب بن اوس طائی (م، ۵۳۲۸) بمدح امیر المؤمنین المعتمد بالله ابا اسحاق محمد بن ہارون الرشید و

بذکر فتح عموریه، باین مطلع :

السيف اصدق انباء من الكتاب

فی حد الحد بین الحمد واللعب

(دیوان ص ۵ مرتبه شاهین عطیه لبنانی، بیروت ۱۸۸۹ م). خطیب تبریزی در شرح این شعر مینویسد: ای کان قنالك فی اللد مستنصر الدینه، ولو کان قنالك لیغزین اللدلم تنصر علیهم ولم تبصهم. (دیوان ابوتمام بشرح الخطیب التبریزی، المجلد اول، ص ۴۵ دارالمعارف بمصر).

آورده اند که چون منصور خلیفه خواست ...

ص ۷۲ س ۸۴

ظاهر این حکایت از تاریخ آل برمک مأخوذ است، مقالیه شود با این عبارت آثار الوزرا تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی (ص ۳۰-۳۱). "در تاریخ آل برمک مسطور است که ابو جعفر منصور در تاریخ سنه خمس و اربعین و مائه چون بشهر بغداد بنا فرمود آلات از مدائن و عمارات اکاسره بدانجا نقل مینمود بوقت آنکه خلیفه میخواست که عمارت کسری را بشکافد و با خالد برمکی مشورت کرد. او خلیفه را منع کرده گفت: مردم گویند که پادشاهی خواست که شهری سازد تا شهر دیگری را خراب نکند نتوانست ساخت. خلیفه مسموع نداشت و در خرابی شروع کرد بعد از آن دید که آن را خرج بسیار میرود و آلات آن بحدب نقل و فانیکنند خواست تا ترک کند وزیر گفت چون در خرابی شروع رفت بتمام خراب کن و اگر نه گویند پادشاهی بساخت و پادشاهی خراب نتوانست کرد.



اما ایوان آنرا بگذارد که آن اثری عظیم و شاهدهی عدل است بر نبوت عم زاده ات  
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که در شب ولادت آن حضرت شکافته شد و تا آن  
عمارت برجای باشد آن صورت در افواه منتشر بود و تا روزها مردم بچشم خود مشاهده  
نمایند و یقین دانند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از آن خانه بیرون میآید  
که چون بر پای خاستی سرش بر سقف آن رسیدی و آنکس را که عمارت بدین عظیمی ساخته  
بود قهر کرد و بگفتن را معلوم شد که کار او خدائی بوده و نه خلقی."

در اینکه موکس بغداد ابو جعفر منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) دومین خلیفه عباسی بوده است  
شکی نیست، طبق لغت نامه دهخدا بعد از عزل خالد برمک وقتی ابو ایوب موربانی  
روی کار آمد خلیفه (منصور) را مخرب کردن سرای کسری بمداش داشت اما ابن خلدون  
و ابو عبد الله جیشاری این قصه را به هارون الرشید و وزیرش یحیی بن خالد برمکی نسبت  
می دهند. از بیانات مؤخر الذکر چنین برمیآید که کار به گفت و گوی و مشاورت محدود ماند  
اقدامی برای تخریب آن عمارت بعمل نیامد ولی بناگفته ابن خلدون، هارون "شروع

با نهادن آن کرد و نیروهای بسیار برای آن گرد آورد و برای ویران ساختن آن تبرهائی  
بکار برد و آنرا با تاش می گذاخت و سرکه بر آن می ریخت ولی با همه اینها از خراب کردن  
آن عاجز ماند و عاقبت دست از آن کار کشید و لغت نامه، ترجمه ابن خلدون، ج ۲،  
ص ۷۰۰ و کتاب الوزراء و الکتاب ص ۲۹۲، مستشرق شهیر (A. A. Duri) از این قصه  
بعنوان یادآور منازعاتی شعوبیه یاد میکند. (دایرة المعارف اسلام انگلیسی ج ۱ ص ۸۹۶)

نیز نگاہ کنید: مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۱۳-۵۱۶، تجارب السلف، ص ۱۰۴-۱۰۷،

تاریخ نگارستان، ص ۲۹.

### منصور خلیفہ

ص ۷۲ س ۱۴

ابوجعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ھ) از میان خلفای عباسی نخستین کسی است که به علوم نجوم  
کرد. به طب و نجوم اقبال بسیار داشت. این مرد مدبر با همه هوش و تدبیر خود کمتر  
بعملی دست میزد مگر آنکه نخست با بنجران در آن باب استشاره می کرد و او نخستین  
خلیفه ایست که بنجران را، نحو د نزدیک و با حکام نجوم عمل کرد و بعد از او خلفای عباسی  
در این امر از او متابعت می نمودند، نهضت و حرکت علمی کامل در عهد منصور و بیل او شروع  
شد. تاریخ علوم عقلی، (ص ۴۰-۴۱).

### مدائن

ص ۷۳ س ۱

نگاه کنید: معجم البلدان، المجلد الخامس، ص ۷۴-۷۵.

### ایوان کسری

ص ۷۳ س ۵

مشهورترین بنایی که پادشاهان ساسانی ساخته اند، قصری است که ایرانیان آنرا  
طاق کسری یا ایوان کسری گویند. هنوز ویرانه آن در محله اسپاندر در مدائن موجب  
حیرت سیاحان است این بنا را بنحسرو اول نسبت میدهند (اعلام معین، ص ۲۲).  
عظمت این بنا از دیرباز الهام بخش شاعران بوده و موجب شده است که آثار جاودانی  
در زمینه ادب ظهور کند از جمله قصیده بختری (دیوان ص ۵۶-۵۹)، و قصیده خاقانی شروانی

(دیوان ص ۳۲۱-۳۲۳)۔

### در شب ولادت او...

ص ۷۳ س ۷

در تاریخ بلعی آمده است: "الوشیران آنشب بخواب دید چنانکه کنگره ایوان او بر زمین افتادی" (ص ۱۰۵۶) نیز رجوع شود به مجمل التوازیخ و القصص (ص ۲۳۵) و حبیب السیر

ج ۱، ص ۲۹۲)۔

### مشهور است که پادشاهی در شکار بود

ص ۷۲ س ۹

این حکایت در خلد برین و اخلاق محسنی (ص ۵۵-۵۶) نیز آمده است. علاوه برین در نصیحة الملوک (ص ۷۴) و راحة الصدور (ص ۲۰) این حکایت با تبدیل انار به نیشکر دیده میشود. نیز رک: آداب الحرب فالشجاعة (ص ۶۸-۶۹)۔



(۱۶۹-۱۷۰) کتاب الفہرست

۱۶۶-۱۶۷

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

۱۶۷-۱۶۸

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

تذکرہ لائبریری

مشخصات مآخذ و مراجع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مشخصات ماخذ و مراجع

- ۱- آب کوثر، شیخ محمد اکرام (طبع ہفتم)، لاہور، ۱۹۶۸ م.
- ۲- آثار الوزرا، تالیف سیف الدین حاجی نظام عقیل، تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی از موسی محدث، تہران، ۱۳۳۷ ش.
- ۳- آداب الحرب و الشجاعت، تالیف محمد بن منصور بن سعید ملقب بہ مبارک شاہ معروف بفخر مندبر، تصحیح و اہتمام احمد سہیلی خوانساری تہران، ۱۳۴۶ ش.
- ۴- اخبار الطوال، ابو حنیفہ دینوری، مترجمہ پروفیسور محمد منور، لاہور، ۱۹۶۶.
- ۵- اذکار ابرار (ترجمہ گلزار ابرار غوثی شطاری)، کوشش فضل احمد، آگرہ، ۱۳۳۶ھ ق.
- ۶- ارسال المکاتیب و الرسائل الی ارباب الکمال الفضائل، تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی (خطی) متعلق بہ پروفیسر سید وزیر الحسن عابدی، استاد دانشکدہ خاورشناسی دانشگاہ پنجاب، لاہور.
- ۷- اخلاق محتمی، تالیف خواجہ نصیر الدین طوسی، بادیاچہ و تصحیح محمد تقی دانش پڑوہ، تہران، ۱۳۳۹ھ ق.
- ۸- اخلاق محسنی، تالیف ملا حسین واعظ کاشفی، بسعی و اہتمام سید حسن طہران، ۱۳۳۱ھ ش.
- ۹- اخلاق ناصری، تالیف خواجہ نصیر الدین طوسی (کتابفروشی علمیہ اسلامیہ) طہران.
- ۱۰- احیاء الملوک، تالیف ملک شاہ بن غیاث الدین محمد شاہ محمود سیستانی، باہتمام داکٹر محمود ستودہ، تہران، ۱۳۶۴ھ ش.
- ۱۱- اخبار الاخیار فی اسرار الابرار تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی، دہلی، ۱۳۰۹ھ ق.
- ۱۲- المعجم المفہرس لالفاظ الحدیث النبوی، تالیف ا.ی. وینسک، جلد ہفتم، ۱۹۶۹ م.
- ۱۳- المعجم المفہرس لالفاظ القرآن الکریم وضعہ محمد فواد عبدالباقی، القاہرہ، ۱۳۶۶ھ.

- ۱۴- انشای ماہر و عین الملک ماہر و تصحیح شیخ عبدالرشید، لاہور، ۱۹۶۵ء۔
- ۱۵- بادشاہ نامہ عبد الحمید لاہوری، جلد دوم، کلکتہ، ۱۸۶۸ء۔
- ۱۶- تاج ابو عثمان بن بحر جاحظ ترجمہ حبیب اللہ نونخت، تہران، ۱۳۰۸ھ ش۔
- ۱۷- تاریخ بیہقی تصنیف ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی دبیر بہ تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، مشہد، ۱۳۵۰ھ ش۔
- ۱۸- تاریخ بزرگنیکان وعدہ ای از مشاہیر ایران و عرب تألیف امیر مسعود سپہر، تہران، ۱۳۴۱ھ ش۔
- ۱۹- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن ہمام الدین الحسین المدعو بہ خواند میر جلد اول و دوم، تہران، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲ھ ش۔
- ۲۰- تاریخ طبری از ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی بہ تصحیح محمد تقی بہار ملک الشعراء، کوشش محمد پروین گنابادی، تہران، ۱۳۴۱ھ ش۔
- ۲۱- تاریخ سیستان بہ تصحیح ملک الشعراء بہار بہمت محمد رضانی، تہران، ۱۳۱۴ھ ش۔
- ۲۲- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی دکتر ذبیح اللہ صفا، جلد اول، تہران، ۱۳۴۶ھ ش۔
- ۲۳- تاریخ مفصل ایران، تألیف عباس اقبال آشتیانی، کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تہران، ۱۳۴۶ھ ش۔
- ۲۴- تاریخ گزیدہ تألیف حمد اللہ مستوفی قزوینی، باہتمام دکتر عبد الحسین نوائی، تہران، ۱۳۳۹ھ ش۔
- ۲۵- تاریخ نگارستان تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی بہ تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی (کتب فروشی حافظ، تہران)۔
- ۲۶- تألیف قلب الالیف کتابت فہرستہ التوالیف تصنیف شیخ عبد الحق محدث دہلوی کوشش محمد ہدایت حسین (در مجلہ انجمن آسیائی بنگال، جلد ۲۲، شماره ۱، ماہ اوت ۱۹۲۷ء)۔
- ۲۷- تجارب السلف در توارتخ و زرای ایشان تألیف ہندو شاہ بن سخر بن عبد اللہ صاحبی نجوانی، بہ تصحیح و اہتمام عباس اقبال، تہران، ۱۳۱۳ھ ش۔
- ۲۸- تجدید اجیای دین سید ابوالاعلیٰ مودودی (چاپ نهم)، لاہور، ۱۹۶۶ء۔
- ۲۹- ترجمہ کلبیلہ و دمنہ انشای ابوالمعالی نصر اللہ منشی، بہ تصحیح و توضیح مجتبیٰ مینوی تہرانی، تہران، ۱۳۴۵ھ ش۔



- ۳۰۔ ترک الاطناب فی شرح الشہاب یا مختصر فصل الخطاب از ابوالحسن علی بن احمد معروف بہ ابن القضاعی، کوشش محمد شیرانی، تہران، ۱۳۴۳ھ، ۵۰ ش.
- ۳۱۔ تحفۃ الملوک و آداب، (کتابخانہ تہران، تہران، ۱۳۱۷ھ، ۵۰ ش.
- ۳۲۔ تذکرہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی، سید احمد قادری، پٹنہ، ۱۳۷۰ھ، ق/ ۱۹۵۰م.
- ۳۳۔ توذک جہانگیری نسخہ عکسی (شمارہ ۴۸۹۵) متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران.
- ۳۴۔ جوامع الحکایات عوفی (خطی) متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران (مجموعہ مشکوٰۃ شمارہ ۱۲۳).
- ۳۵۔ جوامع الحکایات تصنیف محمد عوفی بسعی و اہتمام محمد رضانی، تہران، ۱۳۳۵ھ، ۵۰ ش.
- ۳۶۔ جوامع الحکایات عوفی مترجمہ اختر شیرانی، (حصہ اول و دوم)، انجمن ترقی اردو (ہند)، دہلی، ۱۹۴۳م.
- ۳۷۔ چہار مقالہ تالیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، کوشش دکتر محمد معین، تہران، ۱۳۳۳-۱۳۳۵ھ، ۵۰ ش.
- ۳۸۔ حیات حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی، پروفیسور خلیق احمد نظامی، دہلی، ۱۹۵۳م.
- ۳۹۔ دیوان ابوتام حبیب بن اوس طائی مرتبہ شاہین عطیہ لبنانی، بیروت، ۱۸۸۹م.
- ۴۰۔ دیوان ابوتام بشرح الخطیب التبریزی، المجلد الاول، دار المعارف مصر.
- ۴۱۔ دیوان البحر تری، الجزء الثاني، مصر، ۱۳۲۹ھ، ق/ ۱۹۱۱م.
- ۴۲۔ دیوان خاقانی شروانی کوشش حسین نخعی، تہران، ۱۳۳۶ھ، ۵۰ ش.
- ۴۳۔ دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، کوشش دکتر مظاہر مصفا، تہران، ۱۳۳۴ھ، ۵۰ ش.
- ۴۴۔ ذخیرۃ الخوانین تصنیف شیخ فرید بھکری، جلد اول، مرتبہ دکتر سید معین الحق، کراچی، ۱۹۶۱م.
- ۴۵۔ راحت الصدور و آیۃ السرور در تاریخ آل سلجوق تالیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، بسعی و اہتمام محمد اقبال و با تصحیحات لازم توسط مجتبیٰ امینوی، تہران، ۱۳۳۳ھ، ۵۰ ش.
- ۴۶۔ رود کوثر، شیخ محمد اکرام (چاپ پنجم)، لاہور، ۱۹۷۰م.
- ۴۷۔ زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی نسخہ عکسی متعلق بنگارندہ.

- ۴۸- زبدة التواریخ شیخ نور الحق مشرقی متعلق بہ کتابخانہ عمومی پنجاب، لاہور (بشمارہ ۲۳، ۹۵۴ نور).
- ۴۹- زبدة المقامات، خواجہ ہاشم کشمی، کانپور، ۱۳۰۷ھ ق.
- ۵۰- سیکینۃ الاولیاء محمد داراشکوہ ہاشمی، دکن تارا چند و سید محمد رضا جلالی نائینی، تہران.
- ۵۱- سلسلہ های اسلامی نوشتہ کلینفورڈ ادموند بوسورت ترجمہ فریدون بدرہ ای، تہران، ۱۳۵۱ھ ش.
- ۵۲- سیاست نامہ نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی بہ تصحیح آقای عباس اقبال، تہران، ۱۳۲۰ھ ش.
- ۵۳- سیرۃ ابن ہشام مرتبہ شیخ محمد اسماعیل پانی پتی (اردو)، لاہور، ۱۳۸۰ھ ق. / ۱۹۲۱م
- ۵۴- سہم شیخ عبدالحق محدث دہلوی و رنہضت احیای دینی در ہند نغمہ نگارندہ (در دست تالیف).
- ۵۵- شاہجہان نامہ محمد امین قزوینی، متعلق بہ آقای احمد ربانی فرزند مرحوم مولوی محمد شفیع، لاہور.
- ۵۶- شہریار اثر میکیا ولی ترجمہ محمود محمود، تہران، ۱۳۲۷ھ ش.
- ۵۷- صحیح گلشن نواب سید محمد صدیق حسن خان، بہوپال، ۱۲۹۵ھ ق.
- ۵۸- طبقات سلاطین اسلام تالیف اتالی لین پول، ترجمہ عباس اقبال، تہران، ۱۳۱۲ھ ش.
- ۵۹- طبقات ناصری تالیف قاضی منہاج سراج جوزجانی بہ تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل.
- ۶۰- عمل صالح الموسوم بہ شاہجہان نامہ محمد صالح کنبو جلد سوم، کلکتہ، ۱۹۳۹م.
- ۶۱- فرہنگ فارسی متوسط تالیف دکتر محمد معین (جلد پنجم - اعلام)، تہران، ۱۳۳۵ھ ش.
- ۶۲- فتوح السلاطین عصامی کوشش دکتر آغامندی حسین، آگرہ، ۱۹۳۸م.
- ۶۳- قران السعدین امیر خسرو دہلوی (چاپ سنگی)، نولکشور.
- ۶۴- کتاب الوزا، و کتاب تالیف ابو عبد اللہ محمد بن عبدوس الجہشیاری ترجمہ ابو الفضل طباطبائی، تہران، ۱۳۴۸ھ ش.
- ۶۵- کلمات الصادقین تصنیف محمد صادق دہلوی کشمیری ہمدانی نسخہ عکسی متعلق بہ نگارندہ.
- ۶۶- کلیات سعدی (از روی نسخہ تصحیح شدہ فروغی)، انتشارات جاویدان علمی، تہران، ۱۳۱۹ھ ش.
- ۶۷- کلیات مثنوی معنوی مولانا محمد جلال الدین بلخی رومی کوشش کتابفروشی اسلامیہ، تہران.

- ۶۸- گلستان سعدی بوشش دکتر خلیل خطیب رہبر، تهران ۱۳۴۸ ه. ش.
- ۶۹- لطائف الطوائف تالیف مولانا فخر الدین علی صفی بسعی و ابہتمام احمد کلچین معانی، تهران، ۱۳۳۶ ه. ش.
- ۷۰- لغت نامہ دہخدا، تهران.
- ۷۱- مآثر الامراء تصنیف مصمم الدولہ شامہنواز خان، جلد اول، کلکتہ ۱۸۸۸ م.
- ۷۲- مرآة الحقائق منشی برکت علی، رامپور، ۱۳۲۲ ه. ق.
- ۷۳- مرزبان نامہ تالیف مرزبان بن رستم بن شروین طبرستانی باصلاح سعد الدین و راویہی بہ تصحیح و تحشیہ محمد بن عبد الوہاب قزوینی، تهران، ۱۳۲۶ ه. ش / ۱۹۱۸ م.
- ۷۴- مجمل التواریخ و القصص بہ تصحیح ملک الشعراء بہار بہمت محمد رضانی، تهران، ۱۳۱۸ ه. ش.
- ۷۵- مصیبت نامہ شیخ فرید الدین عطار نیشابوری باہتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، تهران، ۱۳۳۸ ه. ش.
- ۷۶- معارج الولاہیت تصنیف غلام معین الدین عبد اللہ (خطی) متعلق بہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب.
- ۷۷- معجم البلدان یا قوت حموی جلد چہارم و پنجم ۱۰ فست از چاپ ۱۸۸۶ م، تهران.
- ۷۸- مقدمہ ابن خلدون تالیف عبد الرحمن بن خلدون ترجمہ محمد پروین کلابادی، جلد اول و دوم، تهران ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ ه. ش.
- ۷۹- مکتوبات شیدی، خواجہ رشید الدین فضل اللہ طیب، بسعی و ابہتمام و تصحیح محمد شفیع، لاہور ۱۹۴۵ م.
- ۸۰- مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرسندی، دفتر اول و دوم و سوم، نور کینی، لاہور.
- ۸۱- منتخب التواریخ ملا عبد القادر بدایونی، جلد سوم، کلکتہ ۱۸۶۹ م.
- ۸۲- نزہۃ الخواطر و بجز المسامع و النواظر الجزاء، النخاس للعلامة عبد المحی بن فخر الدین الحسنی، الطبعة الاولى، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵ ه. ق / ۱۹۵۵ م.
- ۸۳- نصیحة الملوك تالیف امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی با مقدمہ و تصحیح جلال الدین ہمایی، تهران، ۱۳۱۵-۱۳۱۷ ه. ش.

۸۴۔ نصیحت الملوک (پیوست دیوان سعدی بکوشش دکترا مظاہر مصفا، تہران۔

مجلات:

۸۵۔ ثقافت، لاہور نزلویہ ۱۹۶۷ م۔

۸۶۔ مجلہ دانشکدہ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب (شمارہ مخصوص جشن صد سالہ)۔

مقالات:

۸۷۔ اختر، محمد سلیم: "شیخ عبدالحق محدث دہلوی کا سلسلہ تلامذہ" در مجلہ دانشکدہ خاورشناسی دانشگاه پنجاب،

جلد ۴۱، شماره مسلسل ۱۸۹-۱۸۸، ص ۳۵۱-۳۰۹۔

۸۸۔ \_\_\_\_\_: "اکبری دور شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی نگارشات کے آئینہ میں" در ماہنامہ فکر و نظر،

اسلام آباد، جلد ۱۱، شماره ۱۱، ص ۶۸۱-۶۶۴۔

۸۹۔ \_\_\_\_\_: "حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی اور شایخ حریم شریفین" در ماہنامہ ستیاریہ، لاہور،

جلد ۳۵، شماره ۳، ص ۱۱۰-۹۴۔

۹۰۔ \_\_\_\_\_: "عہد شاہجہان کے بعض متنازعہ مسائل" در رسد ماہی اردو، کراچی، جلد ۵۵، شماره ۱،

ص ۱۶-۶۲؛ شماره ۳، ص ۷۵-۶۵۔

۹۱۔ \_\_\_\_\_: "حیات حضرت خواجہ محمد باقی باللہ پر کچھ تازہ مواد" در معارف، اعظم گڑھ، ہند، جلد ۱۲۵،

شمارہ ۱، ص ۶۵-۴۷۔

Bagley, F. R. C., *Counsel for Kings*, London, 1964.

Elliot, Henry M., and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*, Delhi, 1964 repr., 8 vols.

Ethe, Hermann, *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, Oxford, 1903-1937, vols.

Du Jarrice, Pierre, *Akbar and the Jesuits*, tr. C. H. Payne, London, 1926.

Duri, A. A., "Baghdad" in *Encyclopaedia of Islam*, London, New Edition, 1960-

Hussain, M. Hidayat, "The Autobiography of Maualna 'Abd al-Hakk Dehlavi", *Journal and Proceedings of the Asiatic Society of Bengal (New Series)*, Vol. XXII, No. 1, 1926.

Husain, Yusuf, *Glimpses of Medieval Indian Culture*, New Delhi, 1957.

Qureshi, Ishtiaq Husain, *The Muslim Community of the Indo-Pakistan Subcontinent (610-1947)*, 'S-Gravenhage, 1962.

Rizvi, S. A. A., "The Mughal Elite in the Sixteenth and Seventeenth Century", *Abr-Nahrain*, Vol. XI, 1971.

Rypka, Jan, *History of Iranian Literature*, Dordrecht, Holland, 1968.



... of the Indo-Pakistan Subcontinent  
...  
...  
...  
...  
...

...

...

...

...



Bayly, F. R. C., *...*

Elliot, Henry M., and John ...  
...  
...

Ehrle, Hermann, *...*  
Oxford, 1902-1937, v. 1.

En Terrace, Pierre, *...*

Dun, A. A., "Boghind" in *...*

Hussain, M. Hidayat, "The Autobiography of ...  
and Proceedings of the Artistic Society" ...  
1926.

# فهارس

نامهای کسان

نامهای کتب

نامهای اماکن





## نامہای کسان

اسم	شماره	اسم	شماره
ابوسعید عبد الملک . . . اصمغ باہلی	۱۱۴	آ	
ابوعبد اللہ جشیاری	۱۲۳	آل لیث	۷۰
ابوعبیدہ	۱۱۴	آنحضرت	۵۳
ابوعلی قوام الدین حسن . . .	۱۰۷	ا	
ابوعمر و ابن العلاء	۱۱۴	اباسحاق محمد بن ہارون	۱۲۱
ابومحمد	۱۱۴	ابراہیم بن مہدی	۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹
ابومحمد حجاج بن یوسف ثقفی	۱۱۵	ابن خلدون	۱۲۳، ۱۲۱
احمد ابو خالد احوں	۱۱۹، ۱۱۷	ابن داؤد	۸۷
احمد بن ابی داؤد	۱۰۸	ابن ماجہ	۸۷
احمد بن حنبل	۸۷	ابو اسحق ابراہیم، محمد	۱۰۶
احمد ربانی	۳	ابوالاعلیٰ مودودی، سید	۹
احمد سہبندی	۱۰۷، ۱۰۶	ابوالفتح الرضوی الخیر آبادی، شیخ	۹۰
احمد طولون	۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹	ابویوب موریانی	۱۲۳
احمد وزیر خواجہ	۱۱۸	ابوبکر صدیق	۷۸
اختر، شبیر احمد	۲۰	ابوتام حبیب بن اوس طائی	۱۲۱
اختر ام تسری	۱۸	ابوجعفر زیدویہ	۱۲۰
اختر محمد سلیم	۲۰	ابوجعفر محمد	۷۰
ارد شیر پاک	۹۸	ابوجعفر منصور	۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲
اسحق بن ابراہیم موصلی	۱۰۸، ۵۸	ابوزید انصاری	۱۱۴

۱۰۵	بهرام چوبین	۹۱	اسکندر ذوالقرنین
۱۲۱	بلیناس	۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۵۵	اسماعیل سامانی
۶۵	بنی امیه	۵۳	اصحاب
۱۱۸، ۱۱۳	بنی عباس	۱۱۴، ۶۶، ۶۵	اصمعی
۱۱۸	بوکر حصری، فقیه	۱۰۰، ۹۰، ۲	اکبر شاه
۱۱۸	بونصر مشکان	۱۰۸، ۶۷، ۵۷، ۱۷	الب ارسلان
۱۱۸	بیهقی، ابوالفضل	۸۳	امام (عج)
	<b>پ</b>	۱۱۴	امین (ابن مارون)
۱۱۱، ۶۲، ۶۱	پروریز	۳	امین قرظی محمد
۱۳۰، ۷۷، ۲۶، ۱۲	پیامبر اسلام، پیغمبر، پیغمبر اسلام	۸۵	انوشروان
	<b>ج</b>	۸۵	انوشک روبان
۱۱۱	جاحظ	۸۵	انوشه روان
۸۹	جالینوس	۱۲۵، ۱۱۷، ۱۱۱	انوشیروان
۱۲۰	جعفر محمد	۸۵	انوشین روان
۱۸	جلال الدین محمد		<b>ب</b>
۱۱۶	جگرش	۱۱	باقرخان نجم ثانی، محمد
۱۲۷، ۸۲، ۸۱، ۲۶، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۰، ۹	جماگیر	۸۰، ۷، ۶	باتی بالله، خواجه
	<b>ح</b>	۱۲۴	بحتری
۱۱۵، ۶۵	حجاج یوسف	۲	بدایونی
۱۱۹، ۱۱۸	حسن بن سهل	۷۷	بدوی
۱۱۷، ۱۲	حسین واعظ کاشفی، ملا	۱۳	برکت علی، منشی
۹	حقی	۸۹، ۸۶	بزرجمهر
۱۲	حمد الله مستوفی	۱۰۶، ۸۵	بهار، ملک الشعراء

۱۰۵	سامان	۱۱۹، ۶۹	حمید طوسی
۹۴، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۱۲	سعدی شیرازی	۱۲۴	خاقانی شروانی
۱۱۲، ۱۱۰، ۹۹، ۹۸		۱۲۳	خالد برک
۱	سیف الدین شیخ	۲	خانی خان
ش		۱۶	خانخانان سپہ سالار، میرزا عبدالرحیم
۱۴، ۱۳	شاہجہان	۱۱۱	خسرو پرویز
۱۲۱	شاہین عطیہ لبنانی	۸۳، ۸۲، ۸۱	خسرو دہلوی، امیر
۳	شیخ ہولوی محمد	۱۲۴	خسرو اول
۸۶	الشیبانی، محمد بن الحسن	۱۱۱	خسرو دوم
نیز بک: سعدی	شیخ اجل ۹۱	۸۶	خطیب رہبر
ص		۱۲۲	خطیب تبریزی
۸۱، ۸۰	صادق ہمدانی، محمد	۱۲۴	خلفائے عباسی
۵۳	صحابہ	۷	خیر البشر
۸۲	صدر جہان	د	
۹	صدیق حسن خان نواب	۱۴	داراشکوہ
ط		۱۱۵	دھندا
۱۱۳، ۶۳	طولون	۱۱۹	دینوری
۱۱۳، ۱۱۲	طولونیان	۷۷، ۱۵	راوندی
ع		۷۸، ۷۷، ۷۳، ۲۵، ۱۱	رسول
۲	عابدی، سید وزیر احسن	۱۱۲	رشید (ارون)
۱۱۸	عباسیان	۱۸	رضی واسطی
۱۴، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۵، ۴، ۲، ۱	عبدالحق محدث دہلوی	س	
۳	عبد الحمید لاہوری		

۶۷، ۶۳	فرعون	۹۰	عبدالحی
۹۵، ۸۶	فروغی	۸۱	عبدالقادر بدایونی، ملا
۸۲، ۸۱، ۷۹، ۱۰	فریدالشیخ (مرتضی خان) فیضی، ابوالفیض	۱	عبدالقادر جبیلانی، شیخ
۲		۱۸، ۱۷	عبد القدوس، مولانا محمد
۱۰	قادری، سید احمد	۱۱۵	عبدالله ابن زبیر
۱۰۴	قاسم بن ابی عبداللہ	۵۰۳، ۲۰۱	عبدالوہاب، شیخ
۹۴، ۸۰	قباد	۱۱۵	عبدالمک
۸۰	قریشی، اشتیاق حسین	۸۱	عزیز کوکلتاش، خان اعظم میرزا
۱۱۷	قسیم الدولہ استر	۱۰۹	عطار
ک		۱۲۲	عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام الدین
۹۹، ۹۱، ۹۰، ۷۸	کاشفی، حسین واعظ	۱۰۱، ۹۱	علی، امیر المومنین
۸۵، ۷۳	کسری	۵، ۱	علی متقی
م		۱۱۶	عماد الدولہ بوژان
۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۹، ۱۰۶، ۶۹، ۶۲، ۶۰، ۵۹	مامون	۷۷	عسر
۸۱	مان سنگھ، راج	۱۲۰، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۷۰، ۵۵	عمرو لیث
۸۵	ماہرو	۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۳، ۱۲	عونی
۱۰۹، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۶	محدث، شیخ	ع	
۱۲۳، ۷۳، ۷۱، ۲۷، ۲۳	محمد رسول اللہ، مصطفیٰ	۱۲۰، ۱۰۳، ۷۷	غزالی
۷۸	محمد امیر	۱۹، ۱۳، ۵	غلام معین الدین عبد اللہ، مولانا
۱۰۰، ۷۸	محمود غزنوی، سلطان	ف	
۱۰۳	مستوفی، حمد اللہ	۱۱۱	فخر مدبر
۷۸	مسعود، امیر	۱۰۷	فدایان اسماعیلیہ

۹۸	نصیر الدین طوسی، خواجہ	۷۷	مشکوٰۃ رازی
۲	نظام الدین احمد، میرزا	۷۳، ۷۱، ۲۴	مصطفیٰ
۱۰۷، ۹۷، ۵۷، ۵۶	نظام الملک	۱۰۷، ۱۰۶، ۷۲، ۷۱، ۶۰، ۵۸، ۵۶	معتصم باللہ
۵	نظامی، خلیق احمد	۱۲۱، ۱۰۸	
۹۸، ۷۸	نظامی عروضی سمرقندی	۱۰۴، ۶۶، ۵۴	معتضد باللہ
۸۱	نورالحق دہلوی، شیخ	۱۰۴	معتد باللہ
۱۱	نور الدین محمد قاضی خان	۱۱۶، ۱۰۸، ۱۰۷، ۶۷، ۵۷، ۵۶	ملکشاہ
۹۲، ۸۵	نوشروان	۱۰۶، ۷۲	منصور
۹۳، ۸۶، ۶۹، ۳۳، ۳۲، ۱۵	نوشیروان	۱۱۴	موسیٰ
۸۶	نوشین روان	۱	موسیٰ قادری گیلانی
۵		۱۹	مہاندہ
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۶، ۶۶، ۶۵، ۶۳	ہرون الرشید	۱۰۰	میکیاولی
۱۲۳، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳			
۹۰	ہمامی، جلال الدین		
۱۱۳	یحییٰ برمکی	۵۴، ۵۳	بنجاشی
۱۰۳، ۱۰۱	یعقوب لیث صفاری	۱۰۶	نصر اللہ منشی
۱	یوسف حسین، دکتر	۱۰۵	نصر بن احمد

ن

مختصر

## نامهای کتب

ب	آ
۲ بادشاه نامه قزوینی	۱۲۲ آ شمار الوزراء
۳ بادشاه نامه لاهوری	۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۳، ۸۹ آداب الحرب و الشجاعة
بوستان ۱۲، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷	۱ احياء الملوك ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳
۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۰	اخبار الاخير في اسرار الابرار ۸۱، ۷۰، ۱
ت	اخبار الطوال ۱۱۹
۱۲۲، ۱۲ تاریخ آل برمک	۱۱ اخلاق جهانگیری
۱۰۹، ۱۰۵ تاریخ برگزیدگان	۱۱۹ اخلاق محتمی ۱۱۹، ۹۹، ۹۱، ۸۸، ۷۹
۱۲۵ تاریخ بلعی	۱۲ اخلاق عینی ۹۳، ۹۱، ۸۸، ۸۷، ۷۸، ۷۷، ۱۲
۱۱۹، ۱۱۷، ۷۸ تاریخ بیستی	۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
۱۰۶ تاریخ سیستان	۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۱
۱۲۴ تاریخ علوم عقلی	۹۸، ۸۸ اخلاق ناصری
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۳، ۱۲ تاریخ گزیده	۲ اذکار ابرار
۱۰۴ تاریخ مفصل ایران	۶۰۲ ارسال المکاتیب
۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۰۴، ۱۰۳ تاریخ نگارستان	۴۰۳ اشعة اللغات فی شرح المشکوة
۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۵ تجارب السلف نخبوانی	۱۲۴، ۱۱۲، ۱۰۹، ۸۵ اعلام معین
۹ تجدید و احیای دین	۵۳ انجیل
۹۰ تحفة الملوك	۹۴، ۸۵، ۸۴، ۷۷ انشای ماهرو
۸۰، ۱۰ تذکره محدث	

۱۲۲	دیوان ابوتمام	۱۲۳	ترجمہ ابن خلدون
۱۲۴	دیوان بختری	۷۷	ترجمہ عربی نصیحتہ الملوک
ز		۱۰۷، ۱۰۶، ۹۶، ۸۴، ۷۸	ترجمہ کلیلہ و دمنہ
۸۱، ۲	زخیرۃ الخوانین	۱۰۳، ۸۸	ترک الاطناب فی شرح الشہاب
ر		۱۳	ترجمہ الاحادیث الاربعین
۱۰۹، ۸۹، ۸۶، ۸۵، ۷۷، ۱۵	راحتہ الصدور	۵۳	توریت
۱۲۵، ۱۱۶		۸۲، ۱۷	توزک
۲۶، ۱۲	رسالہ نوری سلطانیہ	ش	
۸۱، ۲	رود کوثر	۱۸	ثقافت (مجلد)
ز		ج	
۸۱، ۶، ۲	زاد المتقین	۷۷	جاویدان خرد
۱۴	زبدۃ الآثار	۸۱، ۲	جذب القلوب
۸۱	زبدۃ التواریخ		جوامع الحکایات عوفی ۱۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
۷	زبدۃ المقامات	۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲	
س		ج	
۹۳	سراج الملوک	۹۸، ۸۳، ۷۸	چهار مقالہ
۱۴	سکینۃ الاولیاء	ح	
۱۱۳	سلسلہ امی اسلامی	۱۲۵	حبیب السیر
۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۳، ۹۷، ۹۲	سیاست نامہ	۷۷	الحکمتہ الخالدہ
۷۸، ۱۲	سیرۃ ابن ہشام	خ	
ش		۱۲۵	خلد برین
۱۰۰، ۹۳	شہریار	د	
ط		۱۲۳	دایرہ المعارف اسلام

طبقات اکبری	۲	طبقات سلاطین اسلام	۱۱۳
طبقات ناصر	۱۲	طبقات سلاطین	۱۲
عمل صالح	۳	فہرستہ التوالیف	۱۹۰۳
فتوح السلاطین	۱۲	قالبوس نامہ	۱۹
قربان السعدین	۱۲	قرآن مجید	۷۲، ۶۳، ۴۳
کتاب ادویہ	۱۹	قران السعدین	۱۲
کتاب التاج	۱۱	کتاب الوزراء والکتب	۱۲۳
کلمات الصادقین	۸۰، ۸۱، ۸۲	کلمات الصادقین	۸۰، ۸۱، ۸۲
کلیات	۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۹۹	کلیات	۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۹۹
گلزار ابرار	۲	گلزار ابرار	۲
گلستان	۱۲، ۱۶، ۱۸، ۸۸، ۹۱، ۹۹	گلستان	۱۲، ۱۶، ۱۸، ۸۸، ۹۱، ۹۹
لطایف الطوائف	۱۱۲، ۱۱۱	لطایف الطوائف	۱۱۲، ۱۱۱
لغت نامہ	۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳	لغت نامہ	۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳
لمعات التفتیح فی شرح مشکوٰۃ المصابیح	۳	لمعات التفتیح فی شرح مشکوٰۃ المصابیح	۳
ماثر الامراء	۲	ماثر الامراء	۲
مبداء و معاد	۷	مبداء و معاد	۷
مثنوی مولوی	۱۰۹	مثنوی مولوی	۱۰۹
مجلدہ دانشکدہ خاورشناسی	۶	مجلدہ دانشکدہ خاورشناسی	۶
مجمل التواریح واقصص	۸۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵	مجمل التواریح واقصص	۸۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵
مرآة الحقایق	۱۳	مرآة الحقایق	۱۳
مرزبان نامہ	۱۰۹، ۹۶	مرزبان نامہ	۱۰۹، ۹۶
مشکوٰۃ	۵	مشکوٰۃ	۵
مصیبت نامہ	۱۰۹	مصیبت نامہ	۱۰۹
معارض الولایہ	۱۴۵	معارض الولایہ	۱۴۵
معجم البلدان	۱۲۱، ۱۲۴	معجم البلدان	۱۲۱، ۱۲۴
المعجم المفہرس لالفاظ حدیث النبوی	۸۸	المعجم المفہرس لالفاظ حدیث النبوی	۸۸
مکاتبات رشیدی	۸۵، ۱۱۹	مکاتبات رشیدی	۸۵، ۱۱۹
المکاتیب والرسائل	۷، ۱۱، ۱۶	المکاتیب والرسائل	۷، ۱۱، ۱۶
مکتوبات امام ربانی	۸۰	مکتوبات امام ربانی	۸۰
مکتوبات شیخ شرف الدین بکھی	۶	مکتوبات شیخ شرف الدین بکھی	۶
مکتوبات قطب جہری	۶	مکتوبات قطب جہری	۶
منتخب التواریح	۲، ۸۱	منتخب التواریح	۲، ۸۱
منتخب الباب	۲	منتخب الباب	۲
موعظہ جہانگیری	۱۱	موعظہ جہانگیری	۱۱
بنجات الرشید	۲	بنجات الرشید	۲



نصیحتہ الملوک (غزالی) ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷

۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۱، ۱۰۳، ۹۸، ۸۹

نزہۃ الخواطر ۹۱

نصیحتہ الملوک (سعدی) ۱۲، ۱۱، ۹۲، ۹۴، ۹۹



## نامهای اماکن

پ	پشاور	۱۹، ۱۷	آ	آگره	۲
ت	توران	۱۰۵	۱		
	تهران	۹۰	۱۲۳	اسپانیز	
	تیسفون	۱۱۱	۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۳	اصفهان	
ج			۹۵	انتشارات جاویدان علمی	
ه	جوپور	۵	۱۱۶	انطکیه	
ح			۱۱۶	اوزکند	
۵۴، ۵۳	حبشه		۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۲۰	ایران	
۸۱	حجاز		۱۲۴، ۷۳	ایوان کسری	
۲، ۱	حرمین شریفین		ب		
۱۱۶	حلب		۸۳، ۱	بخارا	
خ			۱۱۹، ۱۱۴	بصره	
۶۷	ختن		۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۷۲، ۶۶، ۶۳	بغداد	
۱۱۸، ۱۱۴، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۵۴	خراسان		۱۱۷، ۱۰۵، ۱۰۴	بلخ	
۶۷	خطا		۵	بنگال	
۱۰۸	خوزستان		۱۲۲	بیروت	

۱۲۱	شیراز
ط	
۱۱۵	طایف
۱۰۵، ۱۰۳	طبرستان
ع	
۹۷	عجم
۱۱۵، ۱۰۸، ۹۷، ۵۴، ۱۷	عراق
۱۰۵، ۱۰۳	عراق عجم
۱۰۸، ۹۷	عرب
۵	عربستان
۷۲	عمان
۱۲۲، ۱۲۱، ۷۲، ۷۱	عموریه
ف	
۱۰۲، ۵۴	فارس
۲	فنجپور
ق	
۵۴	قوتان
ک	
۱۰۷	کاشغر
۹۰	کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
۱۷	کتابخانه دانشکده اسلامیہ پیشاور
۵	کتابخانه دانشکاه پنجاب
۱۸	کتابخانه دیوان ہند

د	
۱۲۲	دارالمعارف مصر
	دانشکده اسلامیہ پیشاور
	دانشکده دولتی لاہور
۶	دانشکاه پنجاب
۱۷	دانشکاه پیشاور
۹۰	دانشکاه تہران
۲۰	دانشکاههای پنجاب و تہران
۶۶	دجلہ
۱۱۸	دمشق
۸۳، ۸۲، ۸۱، ۱۸، ۱۳، ۹، ۸، ۵، ۱	دہلی
ر	
۱۰۵، ۱۰۴	رقم
۱۲۱، ۸۵، ۹۷	روم
۱۱۶	رومیہ
۱۱۶	روما
س	
۱۲۳	سرای کسری
۱۱۶، ۱۰۵	سمرقند
۱۰۵	سیچون
۱۰۵، ۱۰۳، ۵۴	سیستان
ش	
۱۱۶، ۱۱۳	شام

مصر ۱۲۱، ۱۱۳، ۱۱۲، ۹۷، ۹۴، ۹۳

مکه ۱۱۵

موزة بریتانیا ۱۸

موصل

ن

نامیہ ۱۲۱

نرعاصی ۱۲۱

ه

هرات ۱۲۰، ۱۰۳، ۵۵

هندستان ۸۳، ۱۷

ی

یونان ۱۲

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۷، ۱۳

کرمان ۱۰۳، ۵۴

کشمیر ۵

کلکتہ ۱۶

گ

گجرات ۸۱، ۲

گرگان ۱۰۵

ل

لاذقیہ ۱۱۶ لاہور ۱۸

م

مازندران ۵۴

ماوراء النھر ۱۰۸، ۱۰۵

مدائن ۱۲۴، ۱۲۳، ۷۳

مرج ۱۰۸



Mr [now Dr] Akhtar\* has done a great service to the students of the history of Muslims during the middle ages and the principles guiding the rulers in the conduct of their duties of publishing this treatise. He has given a brief introduction introducing 'Abd al-Haqq Muhaddith Dihlawi and his relations with the contemporary kings and princes. The *Risala* has been carefully collated with manuscripts available in European and Asian libraries and several explanatory notes have been supplied which add considerably to the utility of the work. The meticulous care with which he has utilized his sources holds out the promise of his becoming one of our leading authorities on the intellectual and spiritual history of the Muslims of India and Pakistan during the middle ages.

I hope the work will be read with interest and profit by scholars both in Pakistan and abroad.

Sh. Abdur Rashid

(Prof. Sh. Abdur Rashid)

August 1972 :  
72 New Samanabad  
Lahore – Pakistan

Since the writing of this Foreword in August 1972, Mr Akhtar has obtained his DLitt in Persian Language and Literature from the Tehran University and MA (Asian Studies) and PhD (South Asian History) from the Australian National University, Canberra. He is the author of numerous research articles in English, Urdu and Persian which have been published in a variety of learned Journals both within and outside Pakistan.

## FOREWORD

Professor Sheikh Abdur Rashid

Formerly Head of the Department of History,  
Director of Historical Research and Dean,  
Faculty of Arts, Muslim University Aligarh (India) and  
Head of the Department of History and  
Director, Historical Research Institute,  
Punjab University, Lahore

'Abd al-Haqq Muhaddith Dihlawi (1551–1642) is one of the topmost Muslim theologians, *muhaddithin*, biographers and mystics of the 16-17th centuries subcontinent. A prolific writer on a variety of subjects, mostly theological, he is mainly remembered for his biographical dictionary – *Akhbar al-Akhyar* – written in Persian giving notices of the leading Muslim men of letters, theologians, historians and *sufis*, etc., his Persian commentary on *Mishkat al-Masabih*, and the *Madarij al-Nubuwwa*. He wrote both in Persian and Arabic. Some of his writings have been published and many are still in manuscript scattered in European and Asian libraries. The present short treatise entitled *Risala-i Nuriyya-i Sultaniyya*, as the author himself explains in his short introduction, was written for Nur al-Din Muhammad Jahangir Badshah al-Ghazi (1605–1627) for the Muhaddith considered it a duty on the part of the theologians to render all assistance to stabilize the government of the time by offering advice to the rulers about the principles of government based on Muslim law, ethics, and examples culled from earlier rulers, irrespective of their religion or country, though most of the *hikayat* (stories) are drawn from Islamic History.

Political philosophy is not a separate literary discipline amongst the Muslims but a part of theology and ethics. The purpose of creation of mankind is *Tbadat* and man being a gregarious animal has to live in society where some sort of organization for the control of human behaviour is essential if the end of life – *Tbadat* – is to be realized. The idea of state as conceived by Western writers as such, therefore, is alien to Islam. In this treatise the Muhaddith succinctly but in clear terms lays down the ends of the state and the way the ruler should conduct himself in order to provide conditions for a virtuous life which was synonymous with good and happy life. The author is not dogmatic nor a mere theoretician. The treatise, therefore, may be taken as Mirror for Princes and is valuable as reflecting the political conditions in the 16th-17th centuries.

RISALA-YI-NURANIYAH  
SULTANAH

Shaykh Muz

Dr. Muz

IRAN PAKISTAN  
OF PERSIAN



# RISĀLA-YI NŪRIYYA-YI SULTĀNIYYA

BY

Shaykh 'Abd al-Haqq Muḥaddith Dihlawī

Edited, Introduced  
and Annotated by:

**DR MUHAMMAD SALEEM AKHTAR**

Principal Research Fellow  
National Institute of  
Historical and Cultural Research  
Islamabad – Pakistan



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE  
OF PERSIAN STUDIES**

ISLAMABAD-PAKISTAN







# RISĀLA-YI NŪRIYYA-YI SULTĀNIYYA

BY

Shaykh 'Abd al-Haqq Muḥaddith Dihlawī

Edited, Introduced  
and Annotated by:

**DR MUHAMMAD SALEEM AKHTAR**

Principal Research Fellow  
National Institute of  
Historical and Cultural Research  
Islamabad—Pakistan



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE  
OF PERSIAN STUDIES**

ISLAMABAD-PAKISTAN



# RISĀLA-YI NŪRIYYA-YI SULTĀNIYYA

BY

Shaykh 'Abd al-Haqq Muḥaddith Dihlawī

Edited, Introduced  
and Annotated by:

**DR MUHAMMAD SALEEM AKHTAR**

Principal Research Fellow  
National Institute of  
Historical and Cultural Research  
Islamabad—Pakistan



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE  
OF PERSIAN STUDIES**

ISLAMABAD-PAKISTAN